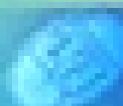
خودی و غیر خودی

در نگاه معصومین (علیهم‌السلام)





ناصر بهرامی کرمانشاهی

بسم الله الرحمن الرحیم

خودی و غیر خودی در نگاه معصومین علیهم السلام

نویسنده:

ناصر بهرامی

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خودی و غیر خودی در نگاه معصومین علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : بهرامی کرمانشاهی، فرامرز

عنوان و نام پدیدآور : خودی و غیر خودی در نگاه معصومین علیهم السلام/ناصر بهرامی کرمانشاهی.

مشخصات نشر : قم:آستانه مقدسه قم،انتشارات زائر، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۲۲۰ص.

فروست : زائر؛۱۸۸.

شابک : ۲۵۰۰۰ریال:۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۱۰۷-۸

یادداشت : کتابنامه:ص.[۲۱۵]-۲۲۰؛همچنین بصورت زیرنویس.

موضوع : خودی و غیر خودی -- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره : BP۱۰۴ /خ۹۶ ب۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۵/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۹۲۴۱۶

ص:۱

فهرست :

معیارهای اخلاقی

.

فهرست :

ص:۳

مقدمه

مقدمه

شناخت دوست و دشمن یک وظیفهٔ عقلی و فطری است. همهٔ انسان ها با هر مذهب و مکتب،گروهی را دوست تلقی کرده،گروی دیگر را دشمن می دانند و خود را برای حملیت دوستان و مبارزه با دشمنان آماده سازند.هکس در جهان اهداف و آرمان هایی را دنبال می کند.به خوبی می داند که برخی در اهداف و آرمان ها با او همراه اندو برخی دیگر با عقاید و اندیشه ها و نظام و قوانین مورد قبول او مخالف اند ودر برابر قبلهٔ فرهنگی او ایستاد اند. این تضاد اندیشه ها ودیدگاه ها واختلاف مصالح و منافع در جهان،سبب می شود که پیوسته دو گروه حق و باطل وجود داشته باشند و هرکدام از طرفین به سربازگیری ،تربیت نیرو،آموزش و تجهیز یاران خود بپردازند.بین حق و باطل در گیری نظامی و فیزیکی نیست. ولی مبارزهٔ فرهنگی ،سیاسی ،اقتصادی و رسانه ای و گاهی جنگ و جهاد نظامی وجود داشته و دارد و این دو گروه همواره کم و بیش در حال ستیزند و برخلاف تبلیغات استکبار جهانی، جبههٔ حقّ،جنگ طلب و خشونت گرا نیست.و بیش تر نقش دفاع از حق و عدالت دارد. جبههٔ حق به همه انسان ها نگاهی مهرورزانهٔ، رویکردی حمایت گرانه و هدایت گرانه دارد. در فرهنگ قرآن و حدیث ، دوست و دشمن و خودی و غیر خودی از تایخی به قدمت مبارزات انسان و شیطان بر خوردار است. غیرخودی ها پیوسته دوست دارند خودی شناخته شوند، تا راهت تر در صفوف رقیب نفوذ کنند و به اهداف خویش دست یابند.

جبههٔ حق در اندیشه و عمل تقسیم بندی خودی و غیر خودی لازم میی شمارد.و صادقانه این تفکر خویش را اعلام داشته است در تفکر اسلامی کفار ،منافقان ،مشرکان ،مخالفان پیامبران و معصومان(ع) ،معارضان اندیشهٔ ولایت فقیه و معارضان قرآن و عترت خودی نیستند.نیز گروهک های مخالف نظام اسلامی و فِرَق ضاله و انحرافی و وابستگان به صهیونیزم جهانی خودی محسوب نمی شوند.

شهروندی و تابعیت در نظام اسلامی شرایطی دارد که توحید و معاد و نبوت را بپذیرد و بر ضّد نظام اسلامی با دشمنان همکاری نکند. تولّد در یک کشور ،یا سکونت درآن و داشتن شناسنامه و کارت ملی ،معیار خودی و غیر خودی نیست ،بلکه جهان بینی و پذیرش قرآن و سنّت نبوی و قانون اساسی و تعهد به مصالح و منافع امت اسلامی است ،که افراد را به دو گروه خودی و غیرخودی دسته بندی می کند.

ص:۴

البته اسلام و قرآن نَه به خودی ها امتیاز بی جا و ظالمانه می دهد ونَه غیر خودی ها را در یک سطح می داند و به آن ها ستم روا می دارد.چه بسا، خودی هایی که مرعوب و مجذوب تبلیغات دشمن می شوند و باید آنان را با روش هی اسلامی و اخلاقی هدایت کرد،وچه بسا،غیر خودی هایی که معاند نیستند و گرفتار تبلیغات رسانه های دشمنان اسلاتم و مسلمانان شده اند ،می توان آنان را با رفتار عادلانه و روشنگری به جبهۀ حق و عدالت باز گرداند.قرآن و گفتار معصومین (ع)بر دشمن شناسی و هوشیاری در برابر دشمن و رفتار احتیاط آمیز نسبت به موارد مشکوکتأکید دارد وامت اسلامی را از شیطان و مشرکان و منافقان و فریب خوردگان امت بر حذر می دارد. أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ *وَ أَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ * وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيراً أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ.(۱)

شیطان و کفار و منافقان و دنیازدگان که مزاحم راه پیامبران الهی هستند،در برابر اهل ایمان و قرآن و امت اسلامی غیرخودی محسوب می شوند.کسانی که از بیداری، هوشیاری، غیرت دینی و جهاد و مقاومت نیروهای جبهۀ حق زیان می بینند ،می کوشندحساسیت زدایی کنند،همه را خودی و دوست نشان دهند،و اندیشۀ خودی و غیرخودی را انکار کنند از جمع مؤمنان اطلاعات و امکانات بگیرند وبه دشمنان خدمت کنند.جالب ای جا است که جبهۀ کفر و شرک و نفاق با کمال دقت در کشورها محافل و مجالس خود،مسلمانان را بیگانه و خارجی و حتی مشکوک و تروریست می دانند.ولی در جامعۀ اسلامی چنین القا و ترویج و تبلیغ مکنند که همۀ شهروندان خودی هستند و به هیچ فرد و فرقه و مذهبی نباید حساس بود و حال آن که در همۀ جهان ،اخبار و اسرار طبقه بندی شده است،جلسات عمومی و خصوصی وجود دارد،نظام دفاعی و امنیتی و حمایت از خودی،مبارزه با دشمنان و رازداری در برابر غیر خودی اقدامی طبیعی و عاقلانه است. در قرآن کریم و روایات اهل بیت(ع)بحث خودی و غیرخودی و معیارهای آن مکرر مورد توجه بوده است.

برادر جانباز و فاضل گرامی حاج ناصر بهرامی با پژوهش و نگارش کتاب حاضر و گردآوری روایات معصومین(ع) معیارهای تشخیص خودی و غیرخودی را در فرهنگ عترت(ع) روشن کرده و پاسخی متقن و محکم به غافلان و دشمنان داده است.در این زمینه کتاب خودی و غیرخودی توسط پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی قبلاً منتشر شده و درپاسخ شبهه افکنان .کارهای پژوهشی خوبی در نشریۀ معرفت شمارۀ ۳۷، فرهنگ کوثر شمارۀ۴۴ و مجلۀ مسجد شمارۀ۴۵و۶۰آمده است که حقیقت را روشن و انگیزه های

۱- یس/ ۶۰ , ۶۱ , ۶۳.

منکران مباحث خودی و غیرخودی را تبیین می کند.امید است فرزندان اسلام با مطالعهٔ این مجموعه،خودی و بیگانه را بِه تربشناسند و وظایف خویش را دقیق تر پاس دارند.

محمود مهدی پور. والسلام

نکته

دراین نوشتار، احادیث حضرات معصومین {علیهم السلام} در اخلاق مورد بررسی قرار گرفته است، سپس برای هر حدیثی یک عنوان ذکر شده که در بارهٔ هر کدام توضیحات مختصری داده شده است. زیرا بنای ما در این نوشتار اختصار می باشد و تا جای که ممکن بوده مطالب به صورت کوتاه آورده شده است، و قصد اصلی این نوشتار احادیثی است که با لفظ لیس منا آمده آنهم برای آشنایی عموم مردم و آسان سازی پژوهش برای محققان وسخنوران دینی و مذهبی، در ضمن از احادیثی که شبیه و یک مفهوم را می رساندند یکی را انتخاب کرده و آورده ایم.

نکته دیگری که در این جا باید به آن متذکر شویم این است که برای کلمه لیس منا معانی مختلفی در ذیل کلمات معصومین(ع) بیان شده که به شرح ذیل است

لیس منا یعنی از اهل اسلام نیست(۱) یا از پیروان و شیعه خاص ما نیست (۲)، یا از دین ما و مثل ما نیست (۳) و یا از اخلاق ما نیست(۴)

ناصر بهرامی

آغاز – ۵/۴/۸۷

ص:۶

۱- بحار الانوا ر،ج۷۲ ، ص۲۹۲.

۲- . بحار الانوار ، ج۷۲ ، ص۱۳۹.

۳- دعائم الاسلام ، ج۲ ، ص۲۸.

۴- بحار الانوار ، ج۷۱ ، ص۲۴۴.

۱–تکریم بزرگان و مهرورزی به کودکان

(۱)

(تکریم بزرگان و مهرورزی به کودکان)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و السلم

لَیْسَ مِنَّا مَنْ لمْ یُوَقِّرْ کَبِیرَنَا وَلم یَرْحَمْ صَغِیرَنَا؛(۱)

از ما نیست کسی که بر کوچک ما رحم نکند وبه بزرگ مان احترام نگذارد .

توضیح : روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم: نشسته بودند؛ پیر مردی وارد شد و به اطراف خود نگاه کرد اما جایی برای نشستن نیافت و کسی نیزبه او توجه نکرد . حضرت با ناراحتی به حاضران نگریست سپس برخاست واو را در مکانی نشانید آن گاه فرمودند : لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یُوَقِّرْ کَبِیرَنَا وَ لَمْ یَرْحَمْ صَغِیرَنَا ؛در قوانین اخلاقی و اجتماعی،حرمت نهادن به بزرگ ترها یک اصل به حساب می آید و مصادیق بزرگی، متعدد است . انسان حقوقی در جامعه دارد ، به همین دلیل یکی از بارزترین نکات که سبب تشخص دین ما از فرهنگ غرب می گردد این است که مرز حرمتها هرگز نباید شکسته شود، بلکه بین والدین و فرزند ، بین معلم و شاگرد ، عالم و جاهل، مربی و متربی ،و..... همواره باید حفظ شود. و این مهم از رموز ترقی و تعالی محسوب گردیده، آثار فراوانی در اخلاق و روابط اجتماعی در جامعه مترتب می نماید .

رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند : وَقِّرُوا کِبارَکُمْ وَ ارْحَمُوا صِغَارَکُم(۲)، بزرگان و اهل فضل باید حرمت داشته و شاهد ارزش خود در جامعه باشند . اجتماع باید قدردان آنان باشد، در غیر این صورت به آشوب کشیده خواهد شد.

رسول خدا(ص) می فرماید: بَجِّلُوا الْمَشَایِخَ ، فَإِنَّ تَبْجِیلَ الْمَشَایِخِ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ مَنْ لَمْ یُبَجِّلْهُمْ فَلَیْسَ مِنَّا(۳) ؛ پیران و بزرگان را بزرگ بدارید زیرا تجلیل از آن ها اجلال خداوند متعال است و کسی که چنین رفتاری نداشته باشد از ما نیست .

بخش دوم حدیث در بارهٔ ی ترحم به کودکان است. حضرت رسول (ص) می فرمایند: به کودکان محبت کنید ، و احترام بگذارید . یعنی حال آن ها را مراعات کنید . این یک اصل مهمّ تربیتی است. رسول خدا ــ صلی الله علیه و اله و سلم ــ به کودکانی که در کوچه جلوی حضرت را می گرفتند مَحبت می کرد . تا کودکی را می دید، سلام می کرد .برخی می گفتند: یا رسول الله چرا شما همواره به کودکان سلام می کنید ؟ حضرت

۱– عوالی اللالی ، ج۱ ، ص۱۰۸.

۲– امالی الصدوق ، ص۹۴ .

۳– جامع احادیث الشّیعه ، ج۶ ، ص۷۳۸ .

می فرمودند : می خواهم بعد از من این عمل به صورت یک سنت بر جای ماند . ایشان هرگز کودکی را به اسم کوچک صدا نمی کرد بلکه او راباکنیه می خواند؛زیرا چنین کاری باعث تحقیر کودکان می شود .

مهرورزی به تمام انسان ها اخلاق خوبی است؛ چنان که پیامبر خدا(ص)می فرماید : مّن لا یَرحَم لا یُرحَم ؛کسی که رحم نکند ترحم نمی بیند(۱)؛ اما به کودکان باید بیشتر توجه کرد؛ زیرا آنان با صفات اخلاقی خود از جمله مهربانی جامعه ارزشی را می سازند .

۲- فریبکاری

(۲)

(فریبکاری)

رسول خدا صلی الله علیه و آله والسلم :

لَیْسَ مِنَّا مَنْ مَاکَرَ مُسْلِماً ؛(۲)

از ما نیست کسی که با مسلمانی نیرنگ کند.

«ماکر» مبالغه در مکر و به معنای بسیار فریب دهنده است.

توضیح : باید دانست مکر ازبزرگ ترین هلاک کننده ها است؛ زیرا بارزترین صفت شیطان محسوب می شود.گناه مکر از آزار رساندن آشکار به دیگری بیشتر است؛ زیرا کسی که آگاه باشد دیگری قصد ایذای او را دارد، احتیاط کرده و آمادۀ دفاع می شود؛ بر خلاف کسی که با مکر و خدعه آسیب ببیند. او یا مکار را طبق ذهنیت خویش مشفق و مهربان پنداشته و ضربه هایش را محبت می داند و درصدد دفاع و انتقام بر نمی آید تا نابود شود؛ یا اینکه اصولًا متوجه نمی شود از چه کسی و چگونه ضربه خورده است.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: لَوْ لَا أَنَّ الْمَکْرَ وَ الْخَدِیعَةَ فِی النَّارِ لَکُنْتُ أَمْکَرَ النَّاس (۳)؛ اگر عاقبتِ مکر و خدعه آتش دوزخ نبود، من از همۀ مردم مکّارتر بودم .و بارها آهی بلند می کشید و می فرمود: واویلاه! یمکرون بی و یعلمون انی بمکرهم عالم و اعرف منهم بوجوه المکر، و لکنی اعلم ان المکر و الخدیعه فی النار فاصبر علی مکرهم و لاـ ارتکب مثل ما ارتکبوا(۴) ؛ای وای! با من حیله گری می کنند و می دانند که آن را

۱- من لا یحضر الفقیه ،ج۴ ، ص۳۸۰.

۲- کافی ، ج۲ ، ص۳۳۷ ، باب المکر و الغدر و الخدیعه.

۳- کافی ، ج ۲ ، ص ۳۳۶.

۴- جامع السعاده ،ج ۱، ص ۱۹۱ .

می فهمم و راه های حیله را از ایشان بِه تر می شناسم، و اما چون می دانم سرانجام مکر و خدعه، آتش دوزخ است بر مکرشان صبر می کنم و آنچه را آنان مرتکب می شوند انجام نمی دهم.

مکر یا تدبیر(۱) به دو نوع ممدوح و مذموم تقسیم می شود، که در حدیث مذکور به معنای مذموم آن است .

فرق بین مکر و لغات مترادف آن، با واژگانی همچون تدلیس ، غش ، غدر، و ... به اعتبار مخفی بودن مقدمات آن نیز اعمالی است که بعد از حصول مقدمات انجام می شود. یعنی تمام مقدمات مکر و پس ازآن پنهانی است ولی در تدلیس و غش و غدر فقط مقدمات، مخفی است و ما بعد آن معمولًا آشکار است .

مراتب مکر

مکر و حیله از نظر آشکار و پنهان بودن ، مراتب بی شماری دارد برخی از آنها چندان پنهان نیست و حتی با اندك شعور می توان به آن پی بُرد. اما بعضی دیگر چنان پوشیده است که تیزهوشان و هوشیاران نیز به پی نمی برند .گاهی مکّار با دیگران اظهار دوستی و محبت می کند، و آن گاه ضربهٔ اساسی را به آن بیچارهٔ غافل وارد کرده ، او را می آزارد. زمانی نیز اظهار امانتداری و دیانت می کند تا مردم به او اطمینان کرده ، اموال و اشیای گران بهایشان را به او بسپارند یا با او داد و ستد کنند و آن گاه آن ها را با مکر و حیله اغفال و اموال آنها را غارت می کند.همچنین گاهی مکارخود را با مکر، پرهیزگار و عادل جلوه می دهد تا مردم او را پیشوای خویش و رهبر خود قرار دهند و در باطن دین و دنیای آنان را تباه می سازد.و بر همین شیوه در مواردی دیگر و با حیله هایی دیگر...

راه درمان مکر

برای رهایی از فریبکاری راههایی چند، سفارش شده است :

۱. انسان در به فرجام و خاتمه ناگوار مکرکه آتش دوزخ است، بیندیشد.

۲. به مفاسد اخروی مکر که همانا مجاورت با شیطان و اَشرار در جهنم است توجه خاص کند.

۳. بداند سرانجام و بالِ مکر و حیله در دنیا به خود مکّار باز می گردد.

۱- قاموس قرآن ، ج ۶، ص ، ۲۶۵.

ان احسنتم احسنتم لانفسكم و ان اساتم فلها [](۱)؛ اگر نیکی پیشه سازید خودتان نیک بوده اید و اگر بدی کنید درحقّ خود بدی کرده اید.

۴. در کارهایی که قصد انجام آن ها را دارد، بیندیشد تا از خدعه و نیرنگ برحذر مانَد. اصولا قبل از هرسخن یا اقدامی، اندیشه ضرورت دارد؛ زیرا انسان می تواند به خوبی و بدی عمل خود و نیز آثار و نتایج آن پی ببرد. سخن گفتن یا عمل کردن قبل از اندیشه به آن، ناشی از کم عقلی یا بی خردی است.

۵. فواید و خیر خواهی مسلمانان و یکرنگی در گفتار و کردار با آنان را به یاد آورَد.

۳-نه دنیا گرایی ونه رهبانیت

(۳)

(نه دنیاگرایی ونه رهبانیت)

امام صادق علیه السلام :

لَیْسَ مِنَّا مَنْ تَرَکَ دُنْیَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ لَا آخِرَتَهُ لِدُنْیَاهُ ؛(۲)

از ما نیست کسی که دنیا را برای آخرت ترک کند (گوشه گیری را برگزیند) یا آخرت را برای دنیا رها سازد(دنیا گرا شود).

توضیح :اساساً این حدیث به بیان رابطهٔ دنیا و آخرت را می پردازد دراین باره نظریات مختلفی وجود دارد.

برخی از معتقدان به معاد، می پنداشتند که نظام آخرت نیز، همچون نظام زندگی دنیاست؛ هرچه در این جا اندوختی، در آن سو همراه خود خواهی بُرد و اگر در این سو فقیر بودی، در آن سو نیز مسکین برخواهی خاست. و اگر ثروتمند بودی در آن سرا، خواهی بود. آنان رابطه میان منافع زندگی دنیا و بهره های حیات جاودان را مستقیم می دیدند. بی گمان رابطه ای که قرآن نقل می کند، از این نوع نیست.

برخی نیز بر عکس اعتقاد مزبور، پنداشته اند هر خوشی در دنیا باعث ناخوشی در آخرت خواهد بود و رنج ها و محرومیت های دنیا، موجب سعادت و برخورداری از آخرت خواهد شد. گویی می پندارند ما دو زندگی داریم یک «رزق» و «روزی». اگر از این رزق در دنیا بهره بردیم در آخرت چیزی نخواهیم داشت و اگر در دنیا استفاده نکنیم، برای آخرت ذخیره خواهد شد! واقعیت این است که میان بهره مندی از نعمت های دنیوی و بهره مندی از نعمت های اخروی، نه تناسب مستقیم وجود دارد و نه تناسب معکوس، بلکه هم نعمت ها

۱- اِسرا /۷ .

۲- من لایحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۱۵۶ ، باب المعایش و المکاسب و الفوائد.

و هم بلاهای دنیا براساس تدبیر حکیمانهٔ الهی بین انسان ها تقسیم شده: أَ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعیشَتَهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِیًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُون (۱)؛آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! ما معیشت آن ها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یک دیگر را مسَخَّر کرده (و با هم تعاون کنند) و رحمت پروردگارت از تمام آنچه گرد می آورند، می کنند به تر است و همه آن ها وسیله آزمایش انسان است: وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظیم (۲)؛و بدانید اموال و اولاد شما، وسیلهٔ آزمایش است و [برای کسانی که از عهده امتحان برآیند،] پاداشی عظیم نزد خداست.

بهره مندی یا محرومیت از نعمت های دنیوی، خود به خود نشانهٔ نزدیکی یا دوری از رحمت الهی و موجب سعادت یا شقاوت اخروی نیست. فقر و غَنا، تابع اسباب خاصی است که در این دنیا هم برای مؤمن حاصل می شود و هم برای کافر، و هیچ یک موجب مقبولیت یا مبغوضیّت نزد خدا نمی شود.

قرآن کریم رابطهٔ دنیا و آخرت را در آیاتی بسیار بیان فرموده است و آن را میان اعمال اختیاری انسان در دنیا و سعادت و شقاوت او در آخرت می داند. اگر انسان در دنیا اهل ایمان و عمل صالح باشد، در آخرت سعادتمند خواهد بود، چه در دنیا متنعّم باشد یا مسکین، و به عکس، اگر در دنیا نافرمانی خدا را پیشه کند و بدون ایمان بمیرد، شقاوتمند خواهد شد. به عنوان نمونه، خداوند می فرماید: آنان که گناه ورزند و گناهانشان آنان را احاطه کند، دوزخی اند و جاودانه در آنند. و آنان که ایمان آورند و کردار نیکو از ایشان سرزند، از گروه بهشتی هایند و در آن جاودانند.(۳)

از آنچه مطرح شد، روشن می شود چیزی که از دیدگاه اسلام مذموم است نه «وجود ذاتی دنیا» است؛چرا که به فرمودهٔ پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله)دنیا مزرعهٔ آخرت است، و نه «تمایلات طبیعی و فطری» انسان به مظاهر دنیا؛ زیرا تمام این علایق متوجه هدف ها و غایاتی حکیمانه است. چیزی که مذموم است و اسلام در تعلیمات خود مبارزه ای بی امان با آن دارد، «وابستگی» و «رضا دادن» و «قانع شدن» به دنیا و آن را منتهای آرزو قرار دادن است، نه «علاقه» و ارتباط داشتن با دنیا(۴)

رابطه انسان و دنیا اگر به وابستگی انسان و طفیلی بودنش بینجامد، موجب نابودیِ تمام ارزش های عالی

۱- زخرف/۳۲.

۲- .انفال/ ۲۸ .

۳- بقره/۸۱ و ۸۲.

۴- مرتضی مطهری ، سیری درنهج البلاغه ، ص ۳۰۸ و ۲۶۴.

انسـان می گردد و پیامـدهای نـاگواری را در جنبه فردی و اجتماعی در پی خواهـد داشت. ارزش انسان به کمال مطلوب هایی است که جستجو می کند. بدیهی است که چنانچه به عنوان مثال، مطلوبی بالاتر از سیر کردن شکم خودش نداشته باشد و همهٔ تلاش ها و آرزوهایش در همین حد باشد، ارزشی بیش تر از شکم نخواهد داشت و به فرمودهٔ حضرت علی(علیه السلام) چنین فردی ارزشش با آنچه از شکم خارج می شود، برابر است: من کانت

مَنْ کَانَتْ هِمَّتُهُ مَا یَدْخُلُ بَطْنَهُ کَانَتْ قِیمَتُهُ مَا یَخْرُجُ مِنْه (۱)؛از نظر اســلام رابطـهٔ انسـان و دنیـا، از نـوع رابطـه کشـاورز با مزرعه(الـدنیامزرعه الاخره) و یا عابد با معبد(الدنیا... مسـجدُ احبّاء اللّه)(۲) است. دنیا از دیـدگاه اسـلام مدرسه و محلّ تربیت انسان و جایگاه تکامل او است.(۳) براساس همین منطق عالی اسلام است که در آیات و روایات از دنیا به عنوان پل آخرت نام بُرده است عیسی بن مریم (علیه السلام) می فرماید: إنّما الدّنیا قنطرَةٌ فاعبروها و لا تعمروها(۴)؛ از امام علی(علیه السلام) روایت است: أیّهـا النّـاسُ انّما الـدنیا دارُ مجار و الآخرهُ دارُ قرار فخـذُوا من ممَرّکُم لِمَقَرَّکُم(۵) ؛ ای مردم جهان، دنیا سـرای گـذران و آخرت منزل جاودان است؛ از دنیائی که رهگذر شما است برای قرارگاه خود ذخیره ای اندوزید و سرمایه ای بردارید.

بـاز از امیر مؤمنـان (علیه السـلام)است : وَ اِنَّ الیومَ عمـلَ و لاحسـابَ و غـداً حسابُ و لا عملَ(۶)؛ بـدرستی امروز عمل است و حسـابی نیست، و فردا حساب است و عملی نیست.و انَّ الـدّار الآخرهِ لهِیَ الحیَوانُ لو کانوا یعلمُون(۷) ؛زندگانی این دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست. اگر بدانند، سرای آخرت؛ سرای زندگانی است.

و نکته پایانی این که: از نظر اسلام میان دنیا و آخرت به لحاظ برخورداری از آن دو، یا هدف قرار دادن آخرت و برخورداری از دنیا هیچ گونه تضادی وجود ندارد و چنین نیست که محرومیّت دنیا علّت سعادت آخرت باشد، یا به عکس.

قرآن کریم به افرادی نظیر حضـرت سـلیمان(ع) اشاره می کنـد که در دنیا بهره هایی فراوان داشـتند و در آخرت نیز سـعادتمند هسـتند. همچنین به افرادی اشـاره می کنـد که در دنیا بـدبخت و محروم بوده انـد و در آخرت هم عـذاب های سـخت تری در پیش دارند: خَسِرَ الدُّنْیا والآخِرَهَ ذلِکَ هُوَ الخُسرانُ المُبین(۸)؛خلاصه اینکه ازنظر اسلام

۱- شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم ،ج ۵ ، ص ،۳۷۷ .

۲- نهج البلاغه ، حکمت ۱۳۱ .

۳- مرتضی مطهری ، سیری در نهج البلاغه ، ص ۲۶۷ .

۴- خصال ، ج ۱ ، ص ۶۵ .

۵- نهج البلاغه ، خطبه ۲۰۳ .

۶- همان ، خطبه۴۲ .

۷- [۷] - عنکبوت/۶۴ .

۸- [۸] . حج/ ۱۱ .

هم علاقه و محبت به دنیا بد است و هم سرکوب علایق و محبّت ها.آری، آنچه زشت و ناپسند است وابستگی و دلبستگی(۱) و راضی و قانع شدن به دنیاست.(۲) اسلام بین علاقه به مال و فرزند و سایر شؤون زندگی، با قانع بودن و غایت آمال قرار دادن آن تفاوت قائل شده است.

لذا همین دنیایی مذموم است که انسان او را معبود خود قرار دهد ومنظور آیاتی که دنیا را مذمت کرده اند همِن دیدگاه است: الْمالُ وَ الْبَنُونَ زینَهُ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلا(۳)؛مال و فرزند، زینت زندگی دنیاست وثواب باقیات صالحات [ارزش های پایدار و شایسته] ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش تر است . د ر نتیجه هم رهبانیت از نظر اسلام ممنوع است وهم دنیاگرایی.

۴- همسایه آزاری هرگز

(۴)

(همسایه آزاری هرگز)

امام رضا علیه السلام :

لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یَأْمَنْ جَارُهُ بَوَائِقَهُ؛(۴)

ازما نیست کسی که همسایه از ترسش ایمن نباشد.

توضیح : روابط انسان ها به روابط خانوادگی، فامیلی، آموزشی، و مانند آن ها محدود نمی شود.به دیگر سخن: انسان با دیگران روابطی دارد که وابسته به نهادها و نقش های اجتماعی نیست، در عین حال، اصلاح این روابط، وی را در حرکت به سوی مقصد یاری می دهد و فضای جامعه را برای تکامل اعضای آن مناسب می سازد. از جمله این رتباط ها، رابطهٔ همسایگی است. اعضای یک محله بر اثر برخوردهای روزانه وداشتن منافع مشترک، ناگزیر روابطی برقرار می کنند و تنظیم این روابط نیازمند ضوابط قانونی برای حفظ حقوق همسایگان است. حفظ حقوق، نظم را در محله برقرار می کند و امنیت لازم برای زندگی را پدید می آورد.ولی در اسلام نظم و امنیت مطلوب تری نیز قابل تحصیل است، مشروط بر آن که حقوق را به حقوق قانونی محدود نسازیم و برای همسایگان حقوق اخلاقی نیز قائل شویم.

۱- نجم/ ۲۸ و ۲۹.

۲- . یونس/ ۷ و توبه/ ۳۸.

۳- کهف/۴۶.

۴- . بحار الأنوار ، ج ،۷۱ و ۱۵۱ ، باب ۹ حق الجار .

پیامبربزرگوار اسلام صلی الله علیه واله کیفیت رفتار همسایه ها را با یک دیگر در تأمین سعادت و آسایش انسان ها مؤثر می دانست وبه یارانش توصیه می کرد در جایی مسکن گزینند که بتوانند از نعمت وجود همسایگان شایسته تری برخوردار شوند در حالی که امروزه شاهد هستیم که در انتخاب خانه به ویژگی های همسایگان کم توجهی می شود.امروزه بیش از هر چیز ظاهر زیبای مناظر ومسافت آن ها و مسایل کم اهمیت دیگر مدِّ نظر افراد قرار می گیرد که نتیجهٔ آن نیز جز نا خرسندی و آسایش نداشتن چیز دیگری نخواهد بود . یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه واله از ایشان پرسید: ای رسول خدا تصمیم دارم خانه ای بخرم؛ به نظر شما کدام محله را انتخاب کنم؟ حضرت بدون آن که محلهٔ خاصی را به او پیشنهاد کنند فرمودند: "الجوار ثم الدار الرفیق ثم السفر "نخست همسایه سپس خانه نخست رفیق آنگاه سفر(۱).

علت آن این است که انسان می خواهد برای مدتی طولانی با همسایگان همزیستی داشته و سال ها در یک محل زندگی کند؛ لذا ارتباط و برخورد زیادی با آن ها پیدا خواهد کرد که هر اندازه این برخوردها جنبهٔنیکوتری به خود بگیرد انسان آرامش و سکونت بیش تری خواهد داشت، و بالعکس اگر همسایهٔ او حقوق دیگران را رعایت نکند زندگی برای وی سخت و آزار دهنده می گردد .

نوشتنی است حقّ همسایگی،چیزی افزون بر حقّ برادر مؤمن و مانند آن است و عنوان همسایگی، خود آورندهٔ این حقوق و وظایف است.

از پیامبر اکرم(ص) روایت شده است: الْجِیرَانُ ثَلَاثَهٌ فَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَهُ حُقُوقٍ حَقُّ الْإِسْلَامِ وَ حَقُّ الْجِوَارِ وَ حَقُّ الْقَرَابَهِ وَ مِنْهُمْ من لَهُ حَقَّانِ حَقُّ الْإِسْلَامِ وَ حَقُّ الْجِوَارِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ حَقٌّ وَاحِدٌ الْکَافِرُ لَهُ حَقُّ الْجِوَار(۲)؛

ا. همسایه ای که سه حق دارد ۲. همسایه ای که دو حقِّ دارد۳. همسایه ای که یک حقِّ دارد .همسایه ای که سه حقِّ دارد همسایهٔ مسلمانی است که فامیل هم باشد، او یک حقِّ همسایگی دارد یک حقِّ مسلمانی و یک حقِّ خویشاوندی .همسایه ای که دو حقِّ دارد همسایه ای است که فقط مسلمان باشد او یک حقِّ همسایگی دارد ویک حقِّ مسلمانی .همسایه ای که یک حقِّ دارد همسایهٔ کافر است که تنهاحقِّ همسایگی است .

۱- جامع احادیث الشیعه ، ج۱۶ ، ص۴۸۶ .

۲- مستدرک الوسایل ، ج۸ ، ص۴۲۴.

حقوق همسایه

حقوق همسایگان در اسلام از اهمیت زیادی دارد، که در این جا به برخی ازآن ها می پردازیم.

در حدیثی از پیامبراکرم صلی الله علیه واله آمده است: أَ تَدْرُونَ مَا حَقُّ الْجَارِ؟ قَالُوا: لَا. قَالَ: إِنِ اسْتَغَاثَکَ أَغَثْتَهُ وَ إِنِ اسْتَقْرَضَکَ أَقْرَضْتَهُ وَ إِنِ افْتَقَرَ عُدْتَ عَلَیْهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ مُصِیبَهٌ عَزَّیْتَهُ وَ إِنْ أَصَابَهُ خَیْرٌ هَنَّأْتَهُ وَ إِنْ مَرِضَ عُدْتَهُ وَ إِنْ مَاتَ تَبِعْتَ جَنَازَتَهُ وَ لَا تَسْتَطِیلُ عَلَیْهِ بِالْبِنَاءِ فَتَحْجُبَ الرِّیحَ عَنْهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ إِذَا اشْتَرَیْتَ فَاکِهَهً فَأَهْدِ لَهُ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَأَدْخِلْهَا سِرّاً، وَ لَا تُخْرِجْ بِهَا وُلْدَکَ تَغِیظُ بِهَا وُلْدَهُ، وَ لَا تُؤْذِهِ بِرِیحِ قِدْرِکَ إِلَّا أَنْ تَغْرِفَ منها. ثم قال: أتَدرُونَ ما حَقُّ الجار؟ و الَّذی نفسی بِیَدِهِ لا یبلغ حَقَّ الجار اِلّا مَن رَحِمَهُ اللَّه؛(۱)

آیا می دانید حقِّ همسایه چیست ؟این که اگر یاری خواست یاری اش کنی، و اگر قرض خواست به او بدهی، و اگر تو را طلبید پیش او حاضر باشی، و اگر بیمار شد عیادتش بروی، و اگر مُرد جنازه اش را تشییع کنی، و اگر چیزی به وی رسید تبریکش گویی، و اگر مصیبتی به او رسید تسلیتش دهی، و بدون اجازه او ساختمان خانه ات را ازمنزل او بلندتر نکنی که راه باد را براو ببندی، و هنگامی که میوه ای خریدی آن را به او هدیه کن، و یا اگر چنین نمی کنی پوشیده از او میوه را به خانه بَری و فرزند خود را در حال خوردن میوه بیرون نفرستی، مبادا که همسایه بِدان رشک بَرَد، و به وسیلهٔ بوی غذایت اورا اذیت نکن، مگر این که مقداری ازآن غذا برایش ببری . سپس فرمود: آیا حقِّ همسایه را می دانید؟ قسم به خدایی که جان من به دست اوست هیچ کس حقّ همسایه را پاس نمی دارد مگر خداوند به او رحم کند.

امام سجاد علیه السلام در رساله حقوق , حق همسایه را ده قسم می شمارند :أَمَّا حَقُّ جَارِکَ فَحِفْظُهُ غَائِباً، وَ إِکْرَامُهُ شَاهِداً، وَ نُصْرَتُهُ إِذَا کَانَ مَظْلُوماً، وَ لَا تَتَبَّعْ لَهُ عَوْرَهً فَإِنْ عَلِمْتَ عَلَیْهِ سُوءاً سَتَرْتَهُ عَلَیْهِ وَ إِنْ عَلِمْتَ أَنَّهُ یَقْبَلُ نَصِیحَتَکَ نَصَحْتَهُ فِیمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ، وَ لَا تُسْلِمْهُ عِنْدَ شَدِیدَهٍ وَ تُقِیلُ عَثْرَتَهُ وَ تَغْفِرُ ذَنْبَهُ وَ تُعَاشِرُهُ مُعَاشَرَهً کَرِیمه (۲)؛

۱. در غیابش حَقّش را مراعات کنی؛

۲. در حضورش اکرامش نمایی؛

۱- المحجه البیضاء ، ج ۳، ص ۴۲۴ .

۲- أمالی الصدوق ، ص۳۷۳، المجلس التاسع و الخمسون

۳. اگر مورد ظلم قرار گرفت یاری اش دهی؛

۴. در اسرار او تجسس نکنی؛

۵. زشتیهایش را پرده پوشی؛

۶.اگر مطمئن شدی نصیحت پذیر است او در اموری که به تو مربوط می شود او را پنهانی نصیحت کنی؛

۷. او رادر گرفتاری ها اورا به حال خود رها نکنی؛

۸. لغزش هایش را ندیده بگیری؛

۹.گناهانش را ببخشی؛

۱۰. با او محترمانه معاشرت کنی؛

امام سجاد علیه السلام در دعایی برای دوستان و همسایگانشان به برخی از حقوق همسایگان نسبت به یک دیگر اشاره می کنند :اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ تَوَلَّنِی فِی جِیرَانِی وَ مَوَالِیَّ الْعَارِفِینَ بِحَقِّنَا، وَ الْمُنَابِذِینَ لِأَعْدَائِنَا بِأَفْضَلِ وَلَایَتِکَ. (۲) وَ وَفِّقْهُمْ لِإِقَامَهِ سُنَّتِکَ، وَ الْأَخْذِ بِمَحَاسِنِ أَدَبِکَ فِی إِرْفَاقِ ضَعِیفِهِمْ، وَ سَدِّ خَلَّتِهِمْ، وَ عِیَادَهِ مَرِیضِهِمْ، وَ هِدَایَهِ مُسْتَرْشِدِهِمْ، وَ مُنَاصَحَهِ مُسْتَشِیرِهِمْ، وَ تَعَهُّدِ قَادِمِهِمْ، وَ کِتْمَانِ أَسْرَارِهِمْ، وَ سَتْرِ عَوْرَاتِهِمْ، وَ نُصْرَهِ مَظْلُومِهِمْ، وَ حُسْنِ مُوَاسَاتِهِمْ بِالْمَاعُونِ، وَ الْعَوْدِ عَلَیْهِمْ بِالْجِدَهِ وَ الْإِفْضَالِ، وَ إِعْطَاءِ مَا یَجِبُ لَهُمْ قَبْلَ السُّؤَالِ (۳) وَ اجْعَلْنِی اللَّهُمَّ أَجْزِی بِالْإِحْسَانِ مُسِیئَهُمْ، وَ أُعْرِضُ بِالتَّجَاوُزِ عَنْ ظَالِمِهِمْ، وَ أَسْتَعْمِلُ حُسْنَ الظَّنِّ فِی کَافَّتِهِمْ، وَ أَتَوَلَّی بِالْبِرِّ عَامَّتَهُمْ، وَ أَغُضُّ بَصَرِی عَنْهُمْ عِفَّهً، وَ أُلِینُ جَانِبِی لَهُمْ تَوَاضُعاً، وَ أَرِقُّ عَلَى أَهْلِ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ رَحْمَهً، وَ أُسِرُّ لَهُمْ بِالْغَیْبِ مَوَدَّهً، وَ أُحِبُّ بَقَاءَ النِّعْمَهِ عِنْدَهُمْ نُصْحاً، وَ أُوجِبُ لَهُمْ مَا أُوجِبُ لِحَامَّتِی، وَ أَرْعَى لَهُمْ مَا أَرْعَى لِخَاصَّتِی. (۴) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ

ص:۱۶

وَ آلِهِ، وَ ارْزُقْنِی مِثْلَ ذَلِکَ مِنْهُمْ، وَ اجْعَلْ لِی أَوْفَی الْحُظُوظِ فِیمَا عِنْدَهُمْ، وَ زِدْهُمْ بَصِیرَةً فِی حَقِّی، وَ مَعْرِفَةً بِفَضْلِی حَتَّی یَسْعَدُوا بِی وَ أَسْعَدَ بِهِمْ، آمِینَ رَبَّ الْعَالَمِینَ(۱)؛

بار خدایا برمحمد و آلش درود فرست و مرا در رعایت حقّ همسایگان و دوستانم که به حقّ ما معرفت دارند و با دشمنان ما در ستیزند به بهترین صورت یاری فرما، وایشان را برای ب به پاداشتن سنّت خود وبه کار گرفتن آداب نیکویت در ارفاق به ضعیفان و بر آوردن حاجت آنان و عیادت بیماران وهدایت راهجویان و خیر خواهی نسبت به مشورت کنندگان و دیدار از مسافران بازگشته به وطن و پنهان داشتن راز مردم وپوشاندن عیوب خَلق خدا ویاری دادن به ستمدیدگان و حین مواسات در مایحتاج زندگی با آنان و دریغ نورزیدن از پیشکش و بخشش فراوان و عطاکردن پیش از در خواست موفق فرما .با رخدایا مرا توفیق ده که بد کاران را به احسان پاداش دهم و از ستمکارشان با گذشت و بخشش صَرف نظر کنم و نسبت به همه آنها نیک گمان باشم و به نیکی رفتار کنم .و چشم از خطای آنان عفیفانه بپوشم و از باب فروتنی با ایشان نرم باشم و بر بلادیدگان آنا ن به آیین رحمت رقّت آورم و در نبودشان دوستی و محبت خود را بر آنان ظاهر سازم و از سر اخلاص دلبستهٔ دوام نعمت آنان باشم وهر چه را برای خویشان خود لازم می دانم در حقّ آنان لازم بدانم و آنچه را برای مخصوصان خود رعایت می کنم برای آنان نیز رعایت نمایم .خداوندا بر محمد و آل او درود فرست و مرا نیز از طرف آنان رفتاری بدین صورت نصیب فرما و سهمی کامل تر از آنچه از خوبی ها نزد آنان است برای من قرار ده، و بصیرت آنان را در حقّ من و معرفتشان را به فضلم زیاد کن تا به وسیلهٔ من اهل سعادت شوند و من نیز به سبب آنان نیکبخت گردم .خداوندا دعایم را مستجاب گردان .

آثار نیکی کردن به همسایه

آثار نیکی کردن به همسایه فراوان و مهم ترین اثر آن پدید آمدن محیط صمیمی میان همسایگان است. این محیط، امکان تعاون و همدردی و مشکل گشایی از کار یک دیگر را فراهم می کند و پیوند میان همسایگان را محکم میسازد. در پرتواین پیوند، تأمین منافع مشترک عملی تر است. در روایات نیز آثاری برای بیکویی با همسایگان ذکر شده است.

۱- الصحیفهالسجادیه ، ص ۱۲۴ ـ مصباح الکفعمی ، ص۱۶۷، الفصل التاسع عشر .

طول عمر :

امام صادق(ع) فرمودند:حُسْنُ الْجِوَارِ زِيَادَةٌ فِی الْأَعْمَارِ وَ عِمَارَةُ الدِّيَار.(۱)همسايگی خوب، موجب طولانی شدن عمر و آبادانی محيط زندگی است.

زيادی رزق :همچنين می فرمايد: حُسْنُ الْجِوَارِ يَزِيدُ فِی الرِّزْق.(۲)همسايگی خوب، روزی را زياد می كند.

مومن بودن :

پيامبر اكرم(ص) می فرمايند: أَحْسِنْ مُجَاوَرَهَ مَنْ جَاوَرَكَ، تَكُنْ مُسْلِما(۳) ؛با همسايهٔ خود به نيكی رفتار كن، تا مؤمن باشی.

مسلمان بودن :رسول خدا صل الله عليه و آله: أَحْسِنْ مُجَاوَرَهَ مَنْ جَاوَرَكَ تَكُن مُسلِماً(۴)؛ با همسايگان نيكوئی كن تا اينكه مسلمان باش.

آمرزش گناها ن : وَ قَالَ مَنْ مَاتَ وَ لَهُ جِيرَانٌ ثَلَاثَهٌ كُلُّهُمْ رَاضُونَ عَنْهُ غُفِرَ لَه (۵)؛ هر كس بميرد در حالی كه سه همسايه داشته باشد و همگی از او راضی باشند، آمرزيده می شود .

همسايه بد

امام باقر عليه السلام ميفرمايد: مِنَ الْقَوَاصِمِ الْفَوَاقِرِ الَّتِی تَقْصِمُ الظَّهْرَ جَارُ السَّوْءِ، إِنْ رَأَی حَسَنَهً أَخْفَاهَا وَ إِنْ رَأَی سَيِّئَهً أَفْشَاهَا(۶)؛يكی از چيزهايی كه كمر انسان را می شكند همسايهٔ بد است، كه اگر خوبی ببيند پنهان می سازد و اگر بدی ببيند افشاءمی كند.

عواقب همسايه آزاری

ص:۱۸

۱- مشكاه الانوار ،ص۲۱۳ ـ كافی ج۲، ص۶۶۷ .

۲- همان ص۶۶۶ .

۳- جامع السعادات ، ج ۲ ، ص ۲۷۶ ـ بحارالانوار،ج۶۶ ،ص۳۶۸ .

۴- إرشاد القلوب ج ۱، ص۱۱۸، الباب الرابع و الثلاثون فی القناعه و مصلحتها .....

۵- . مشكاه الانوار ،ص۳۷۵ .

۶- كافی ،ج۲،ص۶۶۸ .

آزار رساندن به دیگران اعم از همسایه ها و غیر آن ها قبل از هر چیز با فطرت آدمی ناسازگار است و هیچ عقل سلیمی آن را نمی پسندد .به رسول خدا صلی الله علیه واله عرض شد: فلان زن روزها روزه می گیرد وشب ها به نماز می ایستد و صدقه می دهد ولی همسایهٔ خود را نیز با زبانش می آزارد. حضرت فرمود: لا ـ خیر فیها هی من اهلِ النّار؛ خیری در او نیست. او اهل آتش ا ست (۱) امام صادق علیه السلام نیز همسایه آزار را از رحمت خدا دور می داند: مَلعُونٌ مَلعُونٌ مَن اَذی جارَهُ (۲)؛ از رحمت خدای دور است از رحمت خدای دور است، آن که همسایه اش را بیازارد .

درحدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه واله نقل شده که روزی سه بار فرمود :والله لا یومن؛ به خدا سوگند ایمان ندارد .ایمان ندارد. ایمان ندارد.

یکی پرسید: چه کسی؟ پیامبر صلی اله علیه واله باز فرمود :الذی لَا یَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَه (۳)؛ کسی که همسایه اش از مزاحمت او در امان نیست.

تضاد و تزاحم بین همسایگان

تضاد و تزاحم نیز از پیامدهای زندگی اجتماعی است. و وقتی گروهی با هم دریک محیط زندگی می کنند ممکن است بی مبالاتی و کم توجهی بعضی به آداب اسلامی، سبب سلب آسایش دیگران و آزردگی آنان شود و این خود زمینه ساز کدورت ها و نزاع های بعدی می شود .در این صورت شایسته است طرفی که مورد کم لطفی همسایه خود واقع شده تا میتواند آزار همسایه را برای رضای خدا تحمل کند و چنانچه ناچار به نشان دادن واکنش شد بارویی گشاده وزبانی نرم به وی تذکر دهد، به طوری که این تذکر موجب اصلاح وی شده و در ضمن رنجش خاطر او را نیز در پی نداشته باشد .

۱- جامع احادیث الشیعه ،ج۱۶، ص۹۱.

۲- ۴. کنزل العمال ،ج۹، ص ۵۰.

۳- همان ، ج۹ ، ص۵۶ .

امام کاظم علیه السلام در این باره فرمود : لَیْسَ حُسْنُ الْجِوَارِ کَفَّ الْأَذَی وَ لَکِنَّ حُسْنَ الْجِوَارِ الصَّبْرُ عَلَی الْأَذَی (۱) ؛ همسایه داری نیکو به آزار نرساندن نیست بلکه همسایه داری نیکو در صبر بر آزار همسایه است.

۵- امانتداری

(۵)

(امانتداری)

رسول خدا صلی الله علیه و آله والسلم :

لَیسَ مِنَّا مَنْ یُحَقِّرُ الْأَمَانَهَ حَتَّی یَسْتَهْلِکَهَا إِذَا اسْتُودِعَهَا ؛(۲)

از ما نیست آن که امانت را حقیر شمارد، تا آن جا که چون به او سپرده شود نابودش کند .

توضیح: امین کسی است که این توان را پیدا کرده که نَفس خود را مهارسازد و در حفظ حقوق مادی و معنوی دیگران کوشیده و در نبود آنان از حقشان دفاع نماید

حال چه گونه می توان میان افراد جامعه الفتی ایجاد کرد که با عوامل بیرونی فرو نپاشد و تحت تأثیر فشارها، واگرایی اجتماعی صورت نگیرد. مهندسی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بایدبه گونه ای طراحی شود تا عوامل همگرایی و همبستگی اجتماعی در جامعه شناسایی و با ساز و کارهای مفید و سازنده افزایش یابد. یکی از این عوامل مساله ایجاد امنیت روحی و روانی اجتماع است. قرآن برای دست یابی به این امر مهم، شیوه های چندی را بیان می کند. سازِ کارهایی از سوی خداوند برای ایجاد و تقویت روحیهٔ همگرایی و همبستگی امت بیان شده که امانتداری به عنوان یک اصل اخلاقی و آموزه ای فقهی مورد توجه گرفته است.

برای بیان این فضلیت و منش اخلاقی، در قرآن واژه امانت به کار رفته است. که ضد واژه خیانت است که نوعی تجاوز به حقوق دیگران است.

واژهٔ امانت از «امن» گرفته شده،که به معنای آرامش و از میان بردن هراس در دیگری است. بنابراین؛ امین کسی است که به شخص و جامعه امنیت می بخشد و ترس را می زداید.امانت به چند صورت مورد توجه است .گاهی به عنوان یک مسألهٔ حقوقی و فقهی مطرح می شود که از آن به امانت مالکی یاد می شود. در این مورد شخصی مال دیگری را با اجازهٔ مالک در اختیار می گیرد (امانت های مردمی). و گاهی یک

۱- بحار الانوار ،ج۷۵ ، ص۳۲.

٢- بحار الأنوار ، ج ،٧٢، باب ٥٨ الخيانه ، ص ،١٧٠.

مسألـهٔ شـرعی است، به این صورت که مالی به اذن شارع در اختیار غیرمالک قرار می گیرد و شـخص از نظر شـرعی مکلف به حفظ آن می شود. وگاهی امانت یک امانت الهی است . إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَهَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْـفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولا(۱)؛ ما امانت (تعهّد، تکلیف، و ولایت الهی) را بر آسـمان ها و زمین و کوه هـا عرضه داشتیم، آن ها از حمل آن سـر برتافتنـد، و از آن هراسـیدند، امّا انسان آن را بر دوش کشـید .او بسـیار ظالم و جاهل است، [چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد]

در اهمیت و ارزش امانتداری همین بس که در تمام اقوام و ملل به عنوان صـفت پسندیده مورد تاکید و توجه بوده و همه مردم با هر عقیده و مسلکی آن را ستوده، و امانتداران را ارج گذاشته اند و می گذارند.

قرآن کریم و روایات بسیاری، مسلمانان را به این رفتار پسندیده دعوت کرده اند. خداوند می فرماید:إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها(۲) ؛خدا به شما فرمان می دهد تا امانات را به صاحبانشان بازگردانید.

جامعـهٔ اسـلامی و قرآنی، از نظر قرآن، جـامعه ای اسـت کـه امانتـداری بـه عنـوان یـک اسـاس در آن مطرح ،باشـد کسـانی به رسـتگاری ر دنیا و آخرت دست می یابند که امانتدار باشـند. قرآن برای تقویت این منش در میان مسـلمانان آن را مصداقی از تقوا دانسته و امانتدار آن را به عنوان مّتقین ستوده است (مؤمنون آیهٔ ۱ تا ۸و نیز آل عمران آیهٔ ۷۵و ۷۶)

این فضـیلت اخلاقی چنان مورد تأیید و تأکید اسـلام و اولیای آن قرار داشته که حتی به بازگرداندن امانت دشمنان نیز سفارش شده است. امام صادق (ع) می فرماید : اگر کسـی که تیغ بر سر علی (ع) زد و او را کُشت چیزی به من امانت بسپارد، یا از من انـدرزی طلبـد، یا در مورد امری مشورت از من خواهـد از او بپذیرم و به صداقت با وی رفتار کنم و امانتش را سالم و صـحیح بازگردانم. (۳) ، وباز ام_ام ص_ادق (ع) می ف_رم_ود : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَبْعَثْ نَبِیّاً إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِیثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَهِ إِلَی الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ(۴)؛خ_دای عزوجل هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود جز با راستگویی و ادای امانت به نیکوکار و بدکردا.

امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید : أَدُّوا الْأَمَانَهَ وَ لَوْ إِلَی قَاتِلِ الْأَنْبِیَاء(۵)؛ برگردانید امانت را و لو به قاتل انبیا.

۱- احزاب/۷۲ .

۲- . نساء /۵۸.

۳- تحف العقول ، ص۳۹۴ .

۴- کافی ، ج۳، ص۱۶۲، باب الصدق و اداء الامانه.

۵- . بحارالانوار ، ج۷۵ ، ص۹۱ .

چرا تا این اندازه به امانت سفارش شده است ؟ چون جامعهٔ بدون این اصل اخلاقی از امنیت روحی و روانی بی نصیب خواهد بود . فرو خواهد پاشید؛ زیرا به هیچ چیز نمی توان اعتماد کرد. در کارهای روزانه و معاملات و حتی در مسالهٔ وحی و نبوت، امانتداری اساس و پایه است. اگر پیامبر یا هر واسطه وحی، امین نباشد نمی توان به گفته های وی اطمینان کرد. برای هر پیامبری اثبات امانتداری اصل نبوت است. از این رو باید امانتداری وی اثبات شود تا بر پای، آن، دین و شریعت و وحی قوام یابد. از این رو در نبوت پیامبر، همواره پیش از بعثت مسألهٔ امانتداری او مطرح بوده است و حضرت را به« امین» می شناخته اند. یکی از پایه های عصمت بر امانتداری استوار است.

در قرآن فرشته ای که واسطهٔ وحی دانسته شده به این صفت ستوده و معرفی شده است.(۱) خداوند بیان می کند که قرآن را کسی آورده که امین است: نزل به الروح الامین؛ و همهٔ پیامبران امین معرفی و شناسانده می شوند. انی لکم رسول امین (شعرا آیات ۱۰۷ ، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۷۸) تأکید بیش از اندازه بر این اصل اخلاقی در حقیقت در به منظور تقویت بنیادهای همبستگی اجتماعی و وحدت جامعه است. هرگاه به دشمن نیز فرصت داده شود تا بتواند به آسانی امانت های خویش را بازستاند، این به معنای ایجاد جامعه سالم است که در آن از هرگونه و تجاوز به حقوق مادی و معنوی باز داشته شده است.

پیامبر خدا(ص) پس از فتح مکه، کلید کعبه را که از عثمان بن طلحه کافر،امانت گرفته بود به وی باز گرداند.(۲)

مسؤولیت های اجتماعی :

یکی از مصادیق حوزهٔ امانتداری مسألهٔ مسؤولیت های اجتماعی است. انسان هایی استخدام قابلِ هستند که از این ویژگی برخوردار باشند؛ امانتداری موجب آرامش می شود و آدمی با اطمینان مسؤولیتی را به دیگری ومی اگذار می کند. از این رو فردی شایستهٔ مقام اجتماعی است که در امانت خیانت نکند.

امانتداری مسؤولان خود عامل مهمی در همگرایی و همبستگی اجتماعی است. جامعه ای که مسؤولان آن اهل خیانت باشند، زمینهٔ بروز بحران و فقدان آرامش را فراهم می آورند؛ و شک و تردید به یک دیگر را در جامعه دامن می زنند و امنیت روحی و روانی اجتماع را به خطر می افکنند. این گونه است که جامعه با شک و تردید به رفتار همد دیگر می نگرد و الفت و انس از آن برچیده می شود.

خیانت در امانت

۱- شعراء/ ۱۹۳ .

۲- ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، ج ۵ ، ص ۲۰۰.

از آن جا که امانتداری به عنوان فضیلت انسانی و منش اجتماعی و هنجاری پسندیده مورد تأکید است، خلاف آن یعنی خیانت در امانت از امور ناپسند شمرده شده و خداوند آن را به شدت محکوم کرده است. کسانی که در قرآن، خائن در امانت معرفی شده اند افرادی از امت های پیشین هستند که به جهت همین اعمال فاسقانه از طرف خدا به عذاب های سخت در دوزخ تهدید شده اند. برخی اهل کتاب از یهودیان به عنوان خیانت کنندگان در امانت مورد سرزنش قرار گرفته و دربارهٔ آنان گزارش می شود که از نظر تربیت و آموزش چنان افرادی هستند که اگر یک دینار نزدشان به امانت بگذاری باز نمی گردانند: وَ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدینارٍ لا یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ إِلاَّ ما دُمْتَ عَلَیْهِ قائِماً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لَیْسَ عَلَیْنا فِی الْأُمِّیِّینَ سَبیلٌ وَ یَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُون(۱)؛و در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آن ها بسپاری، به تو باز می گردانند و کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری، به تو باز نمی گردانند مگر تا زمانی که بالای سر شان ایستاده (و بر آن ها مسلّط) باشی! این به دلیل آن است که می گویند: «ما در برابر امّیین [غیر یهود]، مسؤول نیستیم.» و بر خدا دروغ می بندند در حالی که می دانند (این سخن دروغ است).

مولای متقیان علی علیه السلام در برنامه ای که به نماینده و فرماندار خود در آذربایجان « اشعث بن قیس » می نویسد ،چنین می فرماید : « مدیریت و حکمرانی برای تو طعمه نیست، بلکه آن مسؤولیت در گردن تو ، امانت است و کسی که از تو بالاتر است ، از تو خواسته که نگهبان آن باشی و وظیفه نداری که در کار مردم به میل و شخصی خود عمل کنی، و یا بدون ملاک معتبر و فرمان قانونی ، به کار بزرگی دست بزنی . اموالی که در دست توست از آن خداوند است و تو خزانه دار آن ها هستی تا آن را به من بسپاری. امیدوارم که برایت تو بدترین فرمانرواها نباشم .(۲)

همچنین در نامه ای دیگر که به یکی از فرماندارانش ، فرموده : « به من دربارهٔ تو گزارش نامطلوبی رسیده است که اگر چنین خبری تأسف بار درست باشد ، پروردگار خویش را به خشم آورده و امام خود را نافرمانی و در امانت خود ، خیانت کرده ای».(۳)

همان طور که ملاحظه می شود از نگاه امیر مؤمنان علیه السلام ، مناصب و مدیریت ها تنها امانت الهی هستند و باید به دست کسانی سپرده شوند که امانتداری صالح و شایسته باشند و این شرط ، از مهم ترین ملاک ها و شرایط احراز مدیریت در حکومت علوی است .

۱- . آل عمران / ۷۵ .

۲- نهج البلاغه ، نامه ۵ .

۳- نهج البلاغه ، نامه ۴۰ .

به هر حال امانت در حوزه های مختلف ، عامل مهم برای تقویت همگرایی و همبستگی اجتماعی و ایجاد انسجام و وحدت جامعه از مهم ترین سازِ کارهایی است که قرآن بر آن تأکید می ورزد. این مسأله در حوزهٔ مسایل اجتماعی و سیاسی و مناصب و مقام های اداری و دولتی اهمیت دوچندانی دارد. بنابراین ضروری است که در مسایل تربیتی و تعلیم به امانتداری به عنوان یک هنجار اجتماعی مهم و تأثیرگذار توجه شود و درتقویت آن از چیزی فروگذار نگردد .

۶- محاسبه نفس

(۶)

(محاسبهٔ نَفْس)

امام کاظم علیه السلام :

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَزَادَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مِنْه وَ تَابَ إِلَيْه (۱)؛

از ما نیست کسی که نفسش را هرروز بازجویی نکند، پس اگر کردار نیک انجام داده از خدا توفیق زیادی در عمل بخواهد، و اگر کردار بد انجام داده ازخدا آمرزش طلبده و توبه کند.

توضیح : از نظر اسلام و عالمان عرفان هر کس در تربیت خویش باید چند مرحله را سپری کند.

۱. مشارطه ، یکی از گامهای مهم برای تهذیب اخلاق است و بدون آن، غفلت و غرور،برسر و جان آدمی سایه می افکند، و نجات او بسیار مشکل است. و به این معنا است که انسان باید با خود و خدایش شرط کند هر کاری که می خواهد انجام دهد رضای او را در نظر داشته باشد و اعمال ناپسند را از خود دور سازد گرچه یک روزه به این مرحله رسیدن کاری سخت است، ولی انسان اگر تصمیم بگیرد و تجربه کند، چندان دشوار نخواهد بود.

۲. مراقبه ، «مراقبه» از مادّهٔ «رقبه» به معنای «گردن»، گرفته شده و از آن جا که انسان هنگام نظارت و مواظبت از چیزی گردن می کشد، و اوضاع را زیر نظر می گیرد، به نظارت و مواظبت و تحقیق و زیر نظر گرفتن چیزی، اطلاق شده است . این واژه در تعبیرات علمای اخلاق در مورد «مراقبت از خویشتن» به کار می رود، و مرحله ای است بعد از «مشارطه». یعنی انسان بعد از پیمان با خویش برای طاعت فرمان الهی و پرهیز از گناه باید مراقب پاکی خود باشد؛ چرا که اگر غفلت کند، ممکن است تمام شرط و پیمان ها به هم

۱- کافی، ج ۲ ، ص۴۵۳ ، باب محاسبه العمل.

بریزد . در حدیثی ازامام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: مَنْ رَعَی قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَهِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَهِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْل ، فَقَدْ دَخَلَ فِی دِیوَانِ الْمُتَنَبِّهِینَ ثُمَّ مَنْ رَعَی عَمَلَهُ عَنِ الْهَوَی وَ دِینَهُ عَنِ الْبِدْعَهِ وَ مَالَهُ عَنِ الْحَرَامِ فَهُوَ مِنْ جُمْلَهِ الصَّالِحِین (۱)؛ کسی که مراقب قلبش در برابر غفلت، و نفسش در برابر شهوت، و عقلش در مقابل جهل باشد، نامش در دفتر بیداران و آگاهان ثبت می شود، وکسی که مراقب عملش از نفوذ هوا پرستی و دینش از نفوذ بدعت، و مالش از آلودگی به حرام بوده باشد در زمرهٔ صالحان است.

۳- محاسبه ، سومین گامی که علمای اخلاق و سیر و سلوک برای پیروان این راه ذکر کرده اند، محاسبه است. یعنی هر کس در پایان هر سال، یا ماه و هفته، و یا در پایان هر روز به محاسبهٔ کارهای خویشتن بپردازد، و عملکرد خود را در زمینه خوبی ها و بدی ها، اطاعت و عصیان، خدا پرستی و هوا پرستی دقیقاً محاسبه کند؛ مانندِ یک تاجر خبره که به حساب و کتاب خود می پردازد و سود و زیان خویش بررسی می کند.

روشن است محاسبه چه در امر دین باشد یا دنیا، یکی از دو فایدهٔ مهم را دارد: اگر صورتحساب، سود کلانی را نشان دهد، دلیل بر صحت عمل و درستی راه و لزوم تعقیب آن است. و هر گاه زیان مهمی را نشان دهد دلیل بر وجود بحران و خطر و احتمالًا افراد مغرض و دزد و خائن یا خطا کار و ناآگاه در تجارتخانهٔ اوست که باید هر چه زودتر برای اصلاح آن وضع بکوشد. ممکن است تصور شود که محاسبه نفس، کار ریاضت کشان و ارباب سیر و سلوک است، وبرای مردم عادی معنا ندارد ولی این طرز تفکر اشتباه است. زیراقرآن کریم این دستور را ابتکار کرده و اولیای دین، آن را مخصوص یک دستهٔ معّین قرار نداده اند. اگر کسی به حساب و کتابی در جهان ایمان دارد ، باید محاسبهٔ نفس داشته باشد. در جهان دیگر، تنها از ریاضت کشان و ارباب سیر و سلوک حساب نمی کشن،د بلکه همهٔ مردم حسابرسی می شوند. اساساً عمل حساب کشیدن از خود، قبل از آن که وظیفهٔ شرعی و دینی باشد، یک وظیفهٔ عقلانی و همگانی است(۲). رسول اکرم(ص) می فرماید: حَاسِبُوا أَنْفُسَکُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ زِنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا.(۳) پیش از آن که از شما حساب بکشند، که در قیامت خواهند کشید ،خودتان همین جا از خودتان حساب بکشید و خودتان را این جا وزن کنید، پیش از این که آن جا شما را وزن کنند.

اهمیت مسأله

ص:۲۵

۱- بحارالانوار، ج ۶۷ ، ص ۶۸

۲- تعلیم و تربیت در اسلام ، ص ۳۷۳ ـ ۳۷۶ .

۳- . بحارالانوار ، ج۶۷ ، ص۷۳ .

درقرآن مجید و روایات حضرات معصومین(ع) اهمیت محاسبه مطرح شده است .

قرآن مجیـد در آیـاتی متعـدد از حسـاب دقیق روز قیامت خبر داده است. از جمله، از زبان لقمان حکیم خطاب به فرزنـدش: یا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فی صَخْرَهٍ أَوْ فِی السَّماواتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطیفٌ خَبیرٌ(۱)؛ پسرم! اگر به انـدازهٔ سـنگینی دانـهٔخردلی [کار نیک یا بـد] باشـد و در دل سـنگی یا در [گوشه ای] از آسـمان ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را [در قیامت برای حساب] می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است.

و نیز می فرمایـد: وَ إِنْ تُبْدُوا ما فی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّه(۲)؛ اگر آنچه را در دل داریـد آشـکار یا پنهان نمایید، خداوند شما را بر طبق آن محاسبه می کند.

این مسأله چنان اهمیت دارد که یکی از نامهای روز قیامت، «یوم الحساب» است.

مسألهٔ حساب در قیامت چندان روشن است که انسان را در آن جا حسابرس خودش می سازند، اقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیباً(۳)؛ [در آن روز به انسان گفته می شود] نامهٔ اعمالت را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی.

در روایات اسلامی، مسأله از این هم گسترده تر است. وبرای اختصار به یک مورد بسنده می کنیم.

در حـدیثی از امیرمؤمنـان علی علیه السـلام می خوانیم: « مـا احق للانسـان ان تکون له ساعه لایشـغله شاغل یحاسب فیها نفسه، فینظر فیما اکتسب لها و علیها فی لیلها و نهارها(۴)؛ چه قدر شایسته است انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشـغول نسازد و در این ساعت، محاسـبهٔ خویش کنـد و بنگرد چه کاری به سود خود و چه کاری به زیان خود، در آن شب و روز انجام داده.

چگونه می توان نفس را محاسبه کرد؟

ص:۲۶

۱- . لقمان/۱۶ .

۲- بقره، /۲۸۴ .

۳- . اسراء/۱۴ .

۴- . مستدرک الوسائل ، ج۱۲، ص ۱۵۴ .

بِه ترین طریق همان است که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده که بعد از نَقل حدیث پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: أَکْیَسُ الْکَیِّسِینَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَه ؛ عاقل ترین مردم کسی است که به محاسبهٔخویش پردازد. مردی از آن حضرت پرسید :یا امیرالمؤمنین و کیف یحاسب الرجل نفسه؟؛ای امیرمؤمنان! انسان چگونه نفس خویش را محاسبه کند؟

امام ضمن بیان مشروحی چنین فرمود:هنگامی که صبح را به شام می رسانَد، نفس خویش را مخاطب ساخته، چنین گوید: ای نفس! امروز بر تو گذشت و تا ابد باز نمی گردد،و خداوند از تو سؤال می کند که در چه راه آن را سپری کردی؟ چه عملی در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی، و حمد او را به جا آوردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی؟ آیا غم و اندوهی از دل وی زدودی؟ و در غیابش او زن و فرزندش را حفظ کردی؟ آیا حق بازماندگانش را بعد از مرگ او ادا ساختی؟ آیا با استفاده از آبروی خویش، جلو غیبت برادر مؤمن را گرفتی؟ آیا مسلمانی را یاری کردی؟ راستی چه کار (مثبتی) امروز انجام دادی؟!

سپس آنچه را انجام داده به یاد می آورد، اگر به خاطرش آمد که عمل خیری از او سر زده، حمد خداوند متعال و تکبیر او را برای توفیقی که به او عنایت کرده به جا می آورد، و اگر معصیت و تقصیری به خاطرش آمد، از خداوند متعال آمرزش می طلبد و تصمیم برترک آن در آینده می گیرد، و آثار آن را از نفس خویش با تجدید صلوات بر محمد و آل پاکش، و عرضهٔ بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام برخویشتن و قبول آن و اعادهٔ لعن بر دشمنان و مانعان از حقوقش، محو می کند. هنگامی که این محاسبه [جامع و کامل]را انجام داد، خداوند می فرماید: «من برای دوستی تو با دوستانم و دشمنی ات با دشمنانم و محاسبهٔ جامعی که با نفس خویش داشتیدر مورد گناهانت سختگیری نمی کنم و تو را مشمول عفو خود خواهم ساخت.(۱)

آثار محاسبهٔ نَفْس

از روایات حضرات معصومین علیهم السلام آثار محاسبه به خوبی روشن شده است.

اصلاح عیوب

ص:۲۷

۱- بحارالانوار ، ج۸۹، ص ۲۵۰.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَ عَلَی عُیُوبِهِ وَ أَحَاطَ بِذُنُوبِهِ وَ اسْتَقَالَ الذُّنُوبَ وَ أَصْلَحَ الْعُیُوب (۱) ؛ کسی که محاسبهٔ نفس خویشتن کند، بر عیوب خویش واقف می شود، و از گناهانش با خبر می گردد [و به دنبال آن] از گناه توبه می کند، و عیب هایش را اصلاح می کند.

سعادتمندی

از امام علی علیه السلام است: مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ سَعِدَ(۲)؛ کسی که به محاسبهٔ خویشتن پردازد، سعادتمند می شود.

اصلاح نفس

در حدیثی دیگراز همان حضرت می خوانیم: ثَمَرَهُ الْمُحَاسَبَهِ صَلَاحُ النَّفْس (۳) ، میوهٔ درخت محاسبه، اصلاح نفس است.

چهارمین و پنجمین گام بعد از «محاسبه» معاتبه و معاقبه یعنی سرزنش و مجازات نفس در برابر خطاها و خلاف هایی که از او سرزده است، زیرا اگر انسان حساب کند، و در مقابل کارهای خلاف، هیچ واکنشی نشان ندهد، نتیجه معکوس خواهد شد. و به تعبیر دیگر، باعث جسارت نفس می گردد.

همان گونه که وقتی انسان کارمندان و کارگران و شرکای خود را پای حساب حاضر می کند و از آن ها تخلف های می بیند، در برابر آن واکنش نشان می دهد و به نوعی آن ها را از مرحلهٔ خفیف و ملایم مانند سرزنش گرفته تا مراحل مختلف کیفر می دهد، کسانی نیز که در مسیر قرب خدا گام برمی دارند و به سیر و سلوک مشغولند،باید در برابر نفس سرکش چنین باشند. در غیر این صورت، محاسبه نتیجهٔ معکوس می دهد، یعنی موجب جسارت بیش تر می شود.

قرآن مجید تا آن حد به این مسأله اهمیت داده که به نفس «لوّامه» سوگند یاد می کند و می فرماید: و لا اقسم بالنفس اللومه (۴)؛ومی دانیم نفس لوّامه همان وجدان بیداری است که صاحبش را هنگام ارتکاب کار خلاف سرزنش می کند، که این خود نوعی معاقبه و مجازات خویشتن است.

۱- .جامع احادیث الشیعه ،ج۱۳، ص ۲۶۰.

۲- . مستدرک الوسائل ، ج۱۲، ص۱۵۴، باب وجوب محاسبه النفس کل یوم ...

۳- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم محاسبه النفس ، ص ۲۳۶.

۴- القیامه /۲ .

معاقبه و مجازات سلسله مراتبی دارد که از ملامت شروع می شود، سپس به مراحل شدیدتر مانند محروم کردن خویشتن از بعضی لذائذ زندگی در یک مدت معّین منتهی می شود.

در قرآن مجید به نمونهٔ جالبی از این موضوع در باره سه نفر از متخلفان جنگ تبوک اشاره شده است که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از جنگ، به مسلمانان دستور داد با آن ها ترک رابطه کنند تا آن جا که زمین با همهٔ وسعتش بر آن ها تنگ شده در مقام توبه بر آمدند، و به مجازات خویش پرداختند، به این صورت که خودشان نیز یک دیگر را ترک گفتند و در انزوای کامل به ادامهٔ توبه مشغول شدند. پس از مدتی خداوند توبهٔ آنان را پذیرفت، و این آیه را نازل فرمود: وَ عَلَی الثَّلاثَهِ الَّذینَ خُلِّفُوا حَتَّی إِذا ضاقَتْ عَلَیْهِمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ وَ ضاقَتْ عَلَیْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَنْ لا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلاَّ إِلَیْهِ ثُمَّ تابَ عَلَیْهِمْ لِیَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحیمُ(۱) ؛جملهٔ «و ضاقت علیهم انفسهم؛ نفس آن ها بر آن ها [نیز] تنگ شد» ممکن است اشاره به همان مسألهٔ «معاقبهٔ نفس» باشد که آنان برای مجازات خویشتن یک دیگر را ترک گفتند و در انزوای مطلق فرو رفتند، و این جا بود که خداوند توبهٔ آنان را پذیرفت.

در احادیث اسلامی نیز فراوان به مسألهٔ معاقبه پرداخته شده است .امیر مؤمنان علی علیه السلام در اوصاف برجستهٔ پرهیزکاران که در نهج البلاغه آمده است، در شرح یکی از اوصاف آن ها می فرماید: اِنِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ فِیمَا تَکْرَهُ لَمْ یُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِیمَا تُحِبُّ(۲)؛هرگاه نفس او در انجام وظایفی که خوش ندارد، تمرّد ورزد [و به راه گناه برود] او هم از آنچه دوست دارد محرومش می سازد [و از این طریق نفس سرکش را مجازات می کند]. منظور این است که در برابر سرکشی نفس، گاه او رااز آنچه مورد علاقه اش از خواب و خوراک و استراحت است، باز می دارد، تا مجازات شود و دیگر معصیت خدا نکند .

در حدیثی از همان امام هُمام، آمده است که فرمود: دَوَاءُ النَّفْسِ الصَّوْمُ عَنِ الْهَوَی وَ الْحِمْیَهُ عَنْ لَذَّاتِ الدُّنْیا(۳)؛ داروی نفس [سرکش] روزه گرفتن از هوا و هوس ها و پرهیز از لذات دنیا است . خلاصه مراقبه و سپس محاسبه در صورتی اثر قاطع دارد، که مسألهٔ معاقبه و کیفرهای مناسب، نسبت به نفس اماره و هویا و هوس های سرکش را در پی داشته باشد، وگرنه تاثیر آن بسیار ضعیف خواهد بود.

۱- . توبه،/۱۱۸ .

۲- . نهج البلاغه، خطبه۱۹۳ .

۳- . غررالحکم ، ۲۳۵ ، مراقبه النفس ، ص۲۳۵ ، ح۴۷۱۸.

ولی این به آن معنا نیست که اعمال مرتاضان و برخی از صوفیان منحرف را امضا کنیم، مثلاً انسان برای ریاضت نفس یا جبران خطاهایی که از او سرزده، دست به اعمال خشونت بار نسبت به خویشتن بزند و مجازات های خطرناک و ابلهانه انجام دهد، بلکه منظور از «معاقبه» کارهایی شبیه روزه گرفتن، تعطیل کردن برنامه هایی که در معرض هوا و هوس ، و محروم ساختن خود از پاره ای لذات مادی و امثال آن است.

۷- غش در معاملات

(۷)

(غش در معاملات)

امام صادق علیه السلام :

لَيْسَ مِنَّا مَنْ غَشَّ مُسْلِماً ؛(۱)

از ما نیست کسی که مسلمانی رافریب دهد .

توضیح : هر مسلمانی به حکم قطعی و مسلّم دین اسلام موظف است روابط خود با سایرین از جمله روابط تجاری را در چهارچوب احکام دینی قرار دهد، بدین منظور در کتب معتبر دینی وظایف هر شخصی از جمله کارهایی که باید از آن ها پرهیز کند مانند حُرمت غش و نیرنگ در معامله که از نظر فقهی و اخلاقی مورد نهی قرار گرفته آمده است.

«غش» در لغت یعنی: تقلب و تزویر و خیانت و در اصطلاح یعنی: مخلوط کردن جنس نا مرغوب با جنس مرغوب و مجموع را به نام جنس خوب فروختن؛ برای مثال مخلوط کردن شیر و آب و فروختن آن به قیمت شیرخالص.(۲) :پستهٔ کهنهٔ را با پستهٔ نو آمیختن و فروش به اسم پستهٔ تازه یک نمونهٔ دیگر است .

در روایتی از رسول اکرم صَلَّی اللّه عَلَیهِ و آلِهِ و سَلَّم می خوانیم: ألا! و من غشّنا فلیس منّا (قالها ثلاث مرّات). و من غشّ أخاه المسلم نزع اللَّه برکه رزقه، و أفسد علیه معیشته، و وکله إلی نفسه (۳)؛کسی که در معاملاتش ، غش کند از زمرهٔ مسلمانان محسوب نخواهد شد. حضرت این جمله را سه بار تکرار کرد. کسی که با برادر مسلمانش غش در معامله کند، خداوند برکت را از مال او برمی دارد؛ اگرچه با این عمل ، درآمدِ بسیاری تحصیل کند زندگی را بر او سخت می سازد وعلاوه بر این،او را در زندگی به حال خود واگذار می کند .

ص:۳۰

۱- .من لایحضره الفقیه ، ج ۳ ، ص ۲۷۳، باب الإحسان و ترک الغش فی البیع.

۲- فرهنگ أبجدی عربی ـ فارسی، متن، ص، ۶۲.

۳- . بحار الانوار ، ج۷۳ ، ص۳۶۳ .

در روایت دیگری از رسول اکرم صَلَّی اللّه عَلَیهِ و آلِهِ و سَلَّم وارد شده است: مَنْ غَشَّ مُسْلِماً فِی شِرَاءٍ أَوْ بَیْعٍ فَلَیْسَ مِنَّا- وَ یُحْشَرُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَعَ الْیَهُودِ- لِأَنَّهُمْ أَغَشُّ الْخَلْقِ لِلْمُسْلِمِین(۱)؛کسی که در خرید و فروش با مسلمانی ، غش در معامله داشته باشد از زمرهٔ مسلمانان خارج شده ، روز قیامت با قوم یهود محشور خواهد شد؛ زیرا از میان همهٔ اقوام و فِرَق ، یهود بیش از همه به مسلمانان غش و خیانت کردند.خیانت به مسلمانان ، خصوصیت قوم یهود است و اگر مسلمانی متّصف به این خصیصهٔ اخلاقی شود، در قیامت با آن قومی که این ویژگی در انحصار آن ها بوده محشور خواهد شد. بنابراین از مصادیق و درآمدهای ممنوع ، خیانت در معامله با برادر مسلمان است که در شرع مقدس به هیچ وجه جایز نیست .

در اسلام بر کار و تلاش برای کسب روزی حلال تأکیدی فراوان شده و پاک ترین انسانِ کسی است که از راه تجارتی درست مالی به دست آورده باشد، و از معاملات ناصحیح و تولید و فروش کالاهای نامرغوب و تقلبی بپرهیزد.

تولید اجناس تقلبی و غش در معامله، فضای نگرانی و ناامنی را درمیان مردم گسترش می دهد و بی اعتمادی را بین افراد دامن می زند. هنگامی که برخی از تولید کنندگان محصولات صنعتی در کشور، با صرف هزینه های هنگفت، کالاهایی با کیفیت بسیار پایین تولید می کنند، استفاده کنندگان آن کالا پشیمان می شوند. در نتیجه: همان کالا را با مارک ها و علامت های تقلبی وارد بازار می کنند و با قیمتی بسیار بالاتر از قیمت تمام شدهٔ محصول می فروشند که در این حالت، سیمای درخشان و الهی جامعهٔ اسلامی و مسلمانان را که باید اسوهٔ دیگر جوامع باشند، بی اعتبار و مخدوش می سازند .

۸- حسن معاشرت و مدارا

(۸)

(حُسن معاشرت و مدارا)

امام صادق علیه السلام :

لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یُحْسِنْ صُحْبَهَ مَنْ صَحِبَهُ- وَ مُرَافَقَهَ مَنْ رَافَقَهُ وَ مُمَالَحَهَ مَنْ مَالَحَهُ وَ مُخَالَقَهَ مَنْ خَالَقَهُ ؛(۲)

کسی که با معاشران خود خوشرفتاری نکند و با رفیقانش رفق و مدارا پیشه نسازد و حقِّ نمک را رعایت نکند و معاشرت معاشران خود را به خوبی انجام ندهد از ما نیست .

۱- بحار الأنوار ، ج ۷۲ ، ص ۲۸۴ .

۲- بحار الأنوار ، ج ۷۱، ص ۱۶۱ ، باب ۱۰.

توضیح : یکی از رفتارهای اجتماعی ، حُسن معاشرت و مدارا کردن با همنشینان است . انسان خواه ناخواه باید در اجتماع زندگی کند، ونمی تواندازمعاشرت با مردم بگریزد؛ زیرا بدون تردید، معاشرت برای این است که انسان، رفتار اجتماعی خود را حفظ نماید و روز به روز بر پیشرفت مادی و معنوی اش بیفزاید و مشکلات زندگی را بِه تر و آسان تر حل کند.

بنابراین، باید با مردم گونه ای رفتار کند که موجب محبوبیت گردد و هر روز موقعیت اجتماعی انسان بالا تر رفته، و بر شمار یاران وی افزوده شود؛ زیرا اگر با مردم برخوردی سنگین و نا مناسب گردد، در دل آنان نفرت ایجاد خواهد شد و سرانجام روزی فرا خواهد رسید که همه از او گریزان می شوند و چنین کسی، مبغوض اجتماع خواهد شد؛ و باید در میان مردم به تنهایی و در وطن خود، غریبانه زندگی کند و این وضع یکی از تلخ ترین و ناگوارترین نمونه های تیره بختی انسان است. به همین دلیل است که دین مقدس اسلام، معاشرت نیکو را به پیروان خود توصیه فرموده و دربارهٔ آن، برترین آداب و دستورها را بیان کرده است.

البته معنای احترام به مردم این نیست که آنان را به حدی احترام کند که به تملق و چاپلوسی بکشد، بلکه باید هر کسی را به اندازه مزایای دینی و اجتماعی اش ارزش دهد، به بزرگان به اندازهٔ بزرگی شان احترام نماید و دیگران را نیز به رعایت انسانیت آنان اکرام کند.

و باز مفهوم احترام و بزرگداشت مردم این نیست که هر کار ناشایسته ای از هر که دید، لب فرو بندد و بگذرد، یا در مجلسی که همهٔ اهل آن ، خلافکار هستند و عمل مخالف مقررات دینی انجام می دهند، معاشرت کند و از ترسِ رسوایی، همرنگ جماعت شود؛ زیرا احترام مردم در حقیقت، احترام شرافت انسانی و مزیت دینی آنان است، نَه احترام هیکل و اندامشان و در صورتی که شخصی، شرافت انسانی و مزیت دینی خود را از بین ببرد، دلیلی برای بزرگداشت وی باقی نخواهد ماند.

پیغمبر اکرم (ص) می فرمود: به واسطهٔ فرمانبرداری از دیگران، نباید معصیت خدا نمود .(۱)

انسان با بسیاری از مردمان معاشرت دارد و باید برای پیشبرد زند گی اش این معاشرت را حفظ کند، ولی به حسب اقتضای زندگی، ناگزیر است با بعضی مردم بیش تر از دیگران معاشرت کند، اینان کسانی هستند که دوست نامیده می شوند. البته باعث این دوستی و نزدیکی، یک نوع هماهنگی در اخلاق یا روش و نظایر آن ها است که بین دو یا چند نفر وجود دارد. و چون ملازمت و همنشینی به تدریج عادات و اخلاق یکی از دو همنشین را به دیگری انتقال می دهد، از این رو انسان باید همنشینی نیکان را اختیار کند؛ زیرا در این

۱- وسائل الشیعه ، ج ۱۶، ص ۱۵۴ .

صورت، اخلاق پسندیدهٔ آنان به وی سرایت خواهد کرد و از دوستی و یاری بی شایبه و خیرخواهانهٔ ایشان سود خواهد برد و به پایداری دوستی شان د لگرم خواهد بود و گذشته از همهٔ این ها به ارزش اجتماعی خود، نزد مردم خواهد افزود. ولی دوستی با بَدان نشست و برخاست باآن ها ، مایهٔ هر گونه تیره بختی و بدفرجامی است و برای روشن شدن این مطلب، همین بس که اگر از جنایت کاران و زشت کرداران ، مانند منحرفین اخلاقی، سبب انحراف و کج روی شان را بپرسیم، بدون تردید خواهند گفت: همنشینی با بَدان و معاشرت با آنان، ما را بدین روز انداخته است. و در میان هر هزار نفر بدکار، یکی پیدا نمی شود که از پیش خود، راه ناشایست را انتخاب کند . به قول شاعری: تا توانی می گریز از یار بد یار بد بدتر بُوَد از مار بد — مارِ بد، تنها تورا بر جان زَنَد ، یار بد، بر جان هم ایمان زَنَد. امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: اِیاکَ وَ مُصادَقَهَ الفاجِرِ، فَاِنَّهُ یَبیعُکَ بِالتَّافِهِ؛(۱) از دوستی بدکردار دوری کن؛ زیرا تو را به اندک چیزی می فروَشد. به همین دلیل در اسلام به دوست یابی اهمیت فراوان داده شده است .

و کسانی را که در دوستیابی ناتوانند ناتوان ترین مردم معرفی می کند . امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید اَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَز عَنْ اکْتَسَابِ الْاِخْوانِ(۲).

ویژگی های یک دوست خوب

ایمان

ایمان و پارسایی از ویژگی های مهم یک دوست است . قرآن شریف در این بارهٔ آیات گوناگونی دارد که در ضمن آن ها ، مردم و مؤمنان را از برقرار کردن پیوند دوستی و مودت با کافران ، مشرکان و منافقان بر حذر می دارد.

لاـ یتَّخِذِ الْمُومِنُونَ الکافِرینَ أَولِیاءَ مِن دُونِ المُومِنینَ وَ مَن یفعَل ذلِکَ فَلَیسَ مِنَ اللهِ فی شَیءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاه(۳) ؛افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان ، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند هیچ رابطه ای با خدا ندارد.

قرآن در این جا یک درس مهمّ سیاسی اجتماعی به مسلمانان می دهد و آن این است که هرگز بیگانگان را به عنوان دوست و حامی خود نپذیرید. تاریخچهٔ استعمار، گویای آن است که ظالمان استعمارگرهمیشه در لباس

۱- نهج البلاغه ، حکمت ۳۸ .
۲- نهج البلاغه ، حکمت ۱۲ .
۳- آل عمران/ ۲۸ .

دوستی و دلسوزی و اظهار مَحبت ظاهر شده و درنهایت بر آن جامعه تاخته و همه چیز را به یغما بُرده اند درآیه ای دیگر می خوانیم : یا ایهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ قَدْ کَفَرُوا بِمَا جَاءَکُمْ مِنْ الْحَقِّ (۱)؛ ای کسانی که ایمان آوردهاید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید. شما به آنان اظهار محبت میکنید؛ در حالی که آن ها به آنچه از طرف حق برای شما آمده، کافر شدهاند.

همواره افرادی در جامعه وجود دارند که هزار رنگانـد؛ یعنی با هر کسی همانگونه سخن میگویند و برخورد میکنند که او میپسندد و هیچ هدف خاصی را دنبال نمیکنند و به هر رنگی که منافع مادیشان اقتضا کند، در میآیند.

راه تشخیص ایمان واقعی در افراد چندان دشوار نیست. اثر ایمان در گفتار و کردار و رفتار هر مؤمنی نمودار است. صدق ، امانتداری ، وفای به عهد، حسن خُـلق، تقید به واجبات ، پرهیز از محرّمات ، همگی از شاخصه های ایمان است که می توان با آزمودن دیگران به وجود این صفات در آنان پی بُرد .

عقل

انسان به وسیلهٔ عقل ، حقایق عالَم را درک می کندو از آن جا که عقل ، مشعل فروزان زندگی محسوب شده و بهروزی و سعادت آدمی در پرتو تدبیر و اندیشه است، دین مبین اسلام یکی از شرایط رفاقت را خرد دانسته و تأکید کرده که با صاحبان عقل و اندیش مندان با وفا همنشین و و دوست داشته باشید.

امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید: لَا عَلَیْکَ أَنْ تَصْحَبَ ذَا الْعَقْلِ وَ إِنْ لَمْ تَجْمُدْ(۲) کَرَمُهُ- وَ لَکِنِ انْتَفِعْ بِعَقْلِه(۳) ؛سعی کن با انسان عاقل دوستی کنی تا اگر از بخشش آن نتوانی استفاده کنی ، از عقلش بهره ببری .

اما رفیق ناشایست و دوست جاهل همچون زهری است که وجودش هر لحظه جسم و جان را آزار می رساند. در روایات اسلامی به شدت از دوستی با جاهل و بی خردان نهی شده است .

امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید : لَا تَصْحَبِ الْمَائِقَ فَإِنَّهُ یُزَیِّنُ لَکَ فِعْلَهُ وَ یَوَدُّ أَنْ تَکُونَ مِثْلَهُ(۴)؛همنشین بی خِرَد مباش، که کار زشت خود را زیبا جلوه داده ،دوست دارد تو همانندِ او باشی.

۱- ممتحنه/۱ .
۲- .أنّ الأصل الواحد فی هذه المادّه: هو الجموس فی مقابل الجریان ثمّ إنّ الجمود و کذلک الجریان مادّی أو معنوی، فالمادّیّ کما فی انجماد الماء و الشی ء الصلب، و المعنویّ کما فی البخل، فانّ البخیل کأنّ قلبه منجمد لا جریان فی باطنه و روحه.(التحقیق فی کلمات القرآن الکریم , ج۲ص۱۰۶).
۳- بحار الأنوار ، ج ۷۵ ، ص ،۴۳ ، باب ۱۶ ما جمع من جوامع کلم أمیر المؤمنین صلی الله علیه و علی ذریته.
۴- نهج البلاغه ، حکمت ۱۹۳ .

حریص نبودن به دنیا

کسانی که حریص به دنیا باشند و بالاترین آرزوی آنان رسیدن به امور دنیوی باشد سرانجام در جایی که ادامهٔ دوستی با منافع دنیوی آنها منافات داشته باشد از دوستی دست برداشته و دوست را رها می کنند. اینان در طلب دنیا حد و مرزی نمی شناسند؛ همان گونه که در حدیث شریف آمده است: مَنْهُومَانِ لَا یَشْبَعَانِ، طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْیَا(۱)؛ دو کس سیری ندارند: طالبِ علم ، و طالبِ دنیا.

آیینه بودن

یکی از ویژگی های دوستان صمیمی آن است که در معاشرت با یک دیگر چنان از نظر روحی به هم نزدیک اند که حتّی کم ترین و ظریف ترین نکات مثبت و منفی وجود هر یک ، از دید طرف مقابل پنهان نمی ماند و همچون آیینه ای برای دوست خود هستند. امیر مؤمنان علی (ع) به کمیل می فرماید :أَلمُؤمِنُ مِرآةُ المُؤمِن(۲)؛

مؤمن آیینهٔ برادر مؤمنش می باشد.

دوست واقعی ، صفات پسندیدهٔ دوست خود را می پذیرد با تدبیر درست خود او را یار و مددکار است، تا روز به روز در آن خصلت های نیکو موفق تر باشد. و در مقابل اگر کوچک ترین خطایی در وجود دوست خود ببیند مثل آن است که این نقطه را در آیینه ای شفاف دیده باشد، بی درنگ به وی تذکر می دهد و در صدد مخفی کردن آن عیب از دیگران و زدودنش بر می آید.

یکی از دستورالعمل هایی که استادان اخلاق برای سالکان طریق الی الله صادر می کنند و آن را یکی ازعناصر مهمّ سلوک می شمارند آن است که انسان رفیقی همراه و همفکر داشته باشد که در مسیر حق یک دیگر را یاری کنند، عیوب همدیگر را ببینند و به هم تذکر دهند. زیرا آدمی در بسیاری مواقع از بعضی حرکات و سکنات خود غافل است و گاه سال های طولانی می گذرد بدون آن که به آن توجه کند. البته شایسته است در چنین مواقعی طرف مقابل نیز در برابر اطلاع از عیب و خطای خود ، آن را به عنوان بِه ترین هدیه از دوست خود بپذیرد.

اعتدال و میانه روی

ص:۳۵

۱- .همان ، حکمت ۴۵۷ .

۲- مستدرک الوسایل ، ج۹ ،ص۴۹ .

بـا تـأسف بایـد گفت که درطیف وسـیعی از جامعه، خصوصاً در میان جوانان معمولاً احساسات و عواطف ، تعیین کننـده ترین عامـل در شـکل گیری نحوهٔ رفتـار فرد محسـوب می شونـد. بر همین اسـاس آنـان در بسـیاری از مسایـل اجتمـاعی و از جمله دوستیابی دسـتخوش احساسات شـده و عواطف بر عقل آنان حاکم می گردد؛ در نتیجه از مرز اعتدال خارج شده و در دوستی دچار تفریط و افراط می شوند. اسـلام توصـیه می کند که در رفاقت با دیگران نه آن چنان باشیم که همچون بیگانگان با یک دیگر رفتـار کنیم و خود را به آداب و حقوق دوستی بی اعتنا نشان دهیم و نه آن چنان که تمام اسـرار زنـدگی خود و خانواده خـود را برای آنـان آشـکار کنیـم، بلکه می بایـد در دوسـتی هـا از روش افراط و تفریـط بـپرهیزیم؛ چنـان که علی (ع) فرمـود: أَحب ِب حَبیبَکَ هَونـاً مـا عَسـی أَن یَکُونَ بَغیضَکَ یومـاً مـا، وَ أَبغِض بَغیضَکَ هَوناً ما عَسـی أَن یکُونَ حَبیبَکَ یوماً(۱)؛ ما دوست خود را در حد اعتدال دوست بدار چرا که ممکن است روزی دشـمنت شود و نیز دشـمنت را در همین حد دشمن بدار زیرا شاید روزی دوستت شود.

ـ احترام به مقدسات و مسایل دینی ـ

یـا ایهَـا الَّذِینَ آمَنُوا لَـا تَتَّخِـذُوا الَّذِینَ اتَّخَـذُوا دِینَکُمْ هُزُوًا وَ لَعِبًا مِنْ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَالْکُفَّارَ أَوْلِیاءَ * وَ إِذَا نَادَیتُمْ إِلَی الصَّلَاهِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَ لَعِبًا(۲)؛ ای کسانی که ایمان آوردهاید! افرادی که آیین شـما را به باد اسـتهزا و بازی میگیرند ـ از اهل کتاب و مشـرکان ـ را ولیّ خود انتخاب نکنیـد... آن ها هنگامی که اذان میگویید و مردم را به نماز فرامیخوانید، آن را به مسخره و بازیچه میگیرند.

خداوند در این دو آیهٔ شریف به صورت صریح از دوستی با کسانی که دین مسلمانان را به تمسخر میگیرند، نهی فرموده است .

ـ راستگویی ـ

یکی از مصادیق مهمّ اخلاق در زنـدگی انسان، صداقت و راسـتگویی است؛ چرا که در حقیقت دروغ خود نوعی نفاق است و در آیات و روایات، بسیار مذموم شمرده و حتّی در برخی از احادیث کلید تمام گناهان، بیان

۱- تحف العقول ،ص۲۰۱ .

۲- مائده/ ۵۷ و ۵۸ .

شـده است:یـا ایهَا الَّذِینَ آمَنُـوا اتَّقُوا اللّه وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ(۱)؛ ای کسـانی که ایمـان آوردهایـد! از [مخالفت با فرمان]خـدا بپرهیزید و با صادقان باشید.

در تفسـیر این آیهٔ شـریف آمده است: «صداقت ملاک اساسـی دوستی است و اگر به دوست و همراه انسان، صدیق گفته شده است، به دلیل صداقت او در رفتارش با دوست خود است .(۲)

ـدوستی دوطرفه ـ

اگر انسـان قصـد دوستی با کسـی را دارد، بایـد دریابـد که آیا طرف مقابل نیز متمایل به این دوستی هست یا نه؟ هَا أَنْتُمْ أُوْلَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا یحِبُّونَکُمْ (۳)؛ شـما کسانی هستید که آنها را دوست میدارید، اما آنان شـما را دوست ندارند.اگر دوستی یکطرفه باشد، باعث ذلت میگردد و هرگز برای انسان سودمند نخواهد بود.

ـظاهر وـــــباطن یکی باشد ـ

همواه افرادی در جامعه وجود دارند که به شـکل های مختلف در می آیند؛ یعنی هم رنگ جماعت می شوند و هر چیزی آنان می پسـندند سـخن و برخورد میکنـد و هیـچ هـدف خاصـی را دنبـال نمیکننـد و به هر رنگی که منافع مادیشان اقتضا کنـد، در میآیند.

وَ إِذَا لَقُوکُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیکُمْ الْأَنَامِلَ مِنْ الغَیظِ(۴)؛ و هنگامی که شـما را ملاقات میکنند، (به دروغ) میگویند: ایمان آوردهایم، اما هنگامی که تنها میشوند، از شدتِ خشم بر شما، سر انگشتان خود را به دندان میگزند.

ـخیرخواه بودنـــــ ـ

خداونـد متعال در قرآن مؤمنان را از دوستی با برخی گروه ها همانند اهل کتاب، کافران و منافقان برحذر میدارد و شـماری از خواستهها و انگیزههای شُوم آنان را اینگونه بیان میفرماید:یا ایهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا

۱- توبه/ ۱۱۹

۲- قاموس قرآن ، ج ۴، ص ۱۱۶

۳- آل عمران/ ۱۱۹ .

۴- آل عمران/ ۱۱۹ .

بِطَانَهً مِنْ دُونِکُمْ لَا یأْلُونَکُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ(۱) ؛ای کسانی که ایمان آوردهایـد! محرم اسـراری از غیر خود، انتخاب نکنید؛ آنها از هر گونه شر و فسادی درباره شما کوتاهی نمیکنند. آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید.

ـ ــــخوش اخلاقیــــ ـ

یکی از فرمان های الهی، خوش اخلاقی با دیگران است که در جایگاهی والا قرار دارد. و هم دوستیها را پایـدار میسازد هم در جذب دیگران به سمت خود بسیار مؤثر است .

ادْفَعْ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَینَکَ وَ بَینَهُ عَدَاوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِی حَمِیمٌ (۲)؛ بـدی را با نیکی دفع کن، ناگاه [خواهی دیـد] همان کس که میان تو و او دشمنی میکند، گویی دوستی گرم و صمیم است.

تحمـل نکردن دیگران و تنـدخو بودن، بـاعث میشود دوسـتان از اطراف انسان پراکنـده شونـد؛ حتی اگر آدمی، برتر مخلوقات باشد

فَبِمَا رَحْمَهٍ مِنْ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ(۳)؛ به [برکت]رحمت الهی، در برابر آنـان (مردم) نرم (مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده میشدند.

ــسربلندی درــــ ـــآزمایشها ــ

ظاهر و باطن انسان همواره با هم تطابق نـدارد و بِه ترین راه برای کشف حقیقت امتحان است؛ همانگونه که خداونـد در برخی موارد به مؤمنان دستور به آزمایش داده تا زمینه برای تصمیمگیری صحیح فراهم شود:

یـا ایهَـا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا جَاءَکُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللهُ أَعْلَمُ بِإِیمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَی الْکُفَّارِ(۴)؛ ای کسانی که ایمان آوردهایـد! هنگامی که زنان با ایمان به عنوان هجرت نزد شـما آینـد، آنها را آزمایش کنید ــ خداوند به ایمانشان آگاهتر است ــ هرگاه آنان را مؤمن یافتید، آنها را به سوی کفار بازنگردانید.

۱- آل عمران/۱۱۸ .

۲- . فصلت/ ۳۴ .

۳- آل عمران/ ۱۵۹ .

۴- . ممتحنه/۱۰ .

امیر مؤمنان علی علیه السلام . می فرماید . مَن اِتَّخَذَ إخاً بَعدَ حُسنِ الاختِبارِ دامَت صُحبَتُهُ، وَتَأَكَّدَت مَوَدَّتُهُ، وَمَن اِتَّخَذَ مِن غَيرِ اختِبارٍ أَلجَاَهُ الاضطِرارُ إلی مُرافَقَهِ الأَشرار(۱)؛ کسی که پس از آزمایش ، دوستی برگزیند ، رفاقتش پایدار و مودتش استوار خواهد ماند و کسی که ناسنجیده و بدون آزمایش با دیگران پیمان دوستی بندد، ناچار به رفاقت اشرار و افراد فاسد تن در می دهد.

مطمئن ترین راه برای آزمودن افراد ، ، بررسی عملکرد آن هاست. از آن جا که ایمان و عقل هر شخص در رفتار و کردار او نمایان می شود، با محک زدن اعمال می توان آنان را آزمود؛ خصوصاً در مواقعی که امکان ظاهرسازی در کار نباشد.

البته منظور از امتحان این نیست که آدمی همواره در حال امتحان کردن دوستان خود به سر ببرد ، بلکه به محض حصول اطمینان ، می توان از ادامه آن دست کشید و اقدام به دوستی کرد. بنابراین وقتی انسان شخصی را در مراحل مختلف آزمود و دست رفاقت به او داد و این دوستی سال ها به درازا کشید؛ دیگر شایسته نیست در صدد آزمایش دوستش باشد وتا پایان عمر او را بیازماید؛ زیرا نتیجه چنین رفتاری این است که ملامت و کدورت جایگزین دوستی و محبت ، خواهد شد. و از قدیم نیز گفته اند : آزموده را آزمودن خطاست .

راههای آزمایش دوست

امام صادق (ع) می فرماید:

شیعیان را در سه مورد امتحان کنید:

۱. در موقع نماز که چه گونه از آن محافظت می کنند؛

۲. در مواردی که اسراری نزد آن هاست چه گونه آن را از دشمن ما حفظ می کنند؛

۳. در مواردی که اموالی دارند ؛ ببینید که آیا برادران خود را در اموالشان سهیم می کنند یا نه؛

۴. امانتداری؛

۵. سه بار عصبانی کردن او، اگر در اوج عصبانیت از حدود دوستی تجاوز نکرد، شایستهٔ دوستی است؛

ص:۳۹

۱- میزان الحکمه، ، ج۱، ص۴۸ .

هر چنـد در شـرایط عـادی همواره امکـان ظاهرسازی و فریب وجود دارد و نمی توان به صـلاحیت اخلاقی یا اعتقادی افراد پی برد ؛ اما در شـرایط خاص و بحرانی، خصـلت های خوب و بد انسان ناخودآگاه آشکار می شود وامکان و پنهان کردن حقایق از بین می رود.

حفظ پیوند دوستی

یکی از حکیمان می گوید: برای حفظ پیوند دوستی. چندین مسئله را باید در مورد دوستان رعایت کرد.

البته همین سخنان در روایات معصومین علیهم السلام آمده است، ولی برای طولانی شدن کلام از آن ها صرف نظر می کنیم .

۱. گذشت در لغزش ها؛

۲. مخالفت نکردن با گفته و کردار آن ها؛

۳ . تعریف کردن از حُسن نیّت آنان؛

۴. دربارهٔ نعمت هایی که خداوند به آن ها داده است مناقشه و بحث نکنیم؛

۵. آنچه ناراحتشان می کند انجام ندهیم؛

۶.خود را از دوستان پنهان نکنیم؛

۷ . از آن ها دوری نکنیم؛

. ۸ در هر حالی از آن ها حیا داشته باشیم وحفظ حُرمت نمائیم؛

۹. با آن ها به خوشرویی مواجه شویم؛

. ۱۰ با زبان خوش و رسا با آنها صحبت کنیم؛

. ۱۱ با دست و دل بازی با آنان رفتار کنیم؛

. ۱۲ در وعده هایمان صادق باشیم؛

.۱۳عهد و پیمان را وفا کنیم؛

. ۱۴ اسرار دوستان را حفظ کنیم؛

۱۵ . با ارفاق و مدارا ایثار کنیم؛

۱۶ . عذر آنان را بپذیریم؛

۱۷ . آزار آنان را تحمل کنیم؛

۱۸ . کارهای نیک و پسندیده انجام دهیم؛

ص:۴۰

۱۹ .با ملایمت ازدوست خود را حمایت کنیم؛

۲۰. در کارهای اشتراکی به برترین وجه انجام وظیفه کنیم؛

۲۱.خوبی های دوستان را نشر دهیم؛

۲۲. کارهای زشت آنان را پنهان کنیم؛

۲۳. نزد دوستان شادمان باشیم؛

۲۴. دوستان را نصیحت کنیم؛

۲۵.نصیحت آنان را قبول نمائیم؛

۲۶. خیر و صلاح را برای دوستان در نظر گرفته و مراعات کنیم؛

۲۷. دوست بداریم برای آن ها آنچه را که برای خود دوست می داریم؛

۲۸. هر کدام از دوستان را به اندازۀ قدر و منزلتش احترام کنیم؛

۲۹ . هر حالتی را که دوستش به آن عادت دارد او را با همان حالت دیدار کنیم؛

۳۰.عادت های او را یک باره و رو در رو به او نگوییم؛

۳۱.مطابق اوامر و نواهی دوست عمل کنیم؛

۳۲. با قول و عملش موافقت داشته باشیم.

حقِّ دوست بر دوست

۱. عیادت در موقع بیماری؛

۲. شرکت در مجالس جشن و شادی او؛

۳. حضور در تشییع جنازه او؛

۴. کمک مالی در هنگام احتیاج؛

۵. رها ساختن او از گرفتاری ها؛

۶ . تحمل برخوردهای ناراحت کننده وی؛

۷. نادیده گرفتن لغزش های او؛

۸. گذشت کردن از او در صورتی که کاری را که لازم بود انجام دهد؛

.۹چون با او برخورد کند و ملاقاتش نماید سلام کند؛

۱۰. و چون در غیاب او برای او خیرخواهی نماید؛

ص:۴۱

۱۲. و چون عطسه زَنَد به او بگوید:« یرحمک الله» و وی نیز در جواب بگوید«یهدیکم الله»؛

۱۳ . و چون او را به کاری یا به جائی بخواند و دعوتش کند بپذیرد.

__بِه ترین دوست از نگاه____ ___قرآن__

وَ مَن یَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۱)؛ و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، پیروزند؛ زیراحزب و جمعیت خدا پیروز است.

در این آیه معیاری برای انتخاب دوست داده شده که فردی را برای دوستی برگزینیم که ولایت خدا و رسولش و افراد با ایمان را پذیرفته باشد. ایشان از یاران خدا هستند و چه نیکوست که دوستان ما چنین باشند.

۹– نماز شب

(۹)

(نماز شب)

امام صادق علیه السلام :

لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یُصَلِّ صَلَاهَ اللَّیْلِ؛(۲)

از ما نیست کسی که نماز شب نخواند .

توضیح : فضیلت نماز شب :یکی از اموری که باید همهٔ مسلمانان به آن توجه کنند، سَحَرخیزی و تهجّد و راز و نیاز سحرگاهان است .

در قرآن کریم ، این مسأله چندین بار یاد آوری و با عباراتِ گوناگون از سحرخیزان و شب زنده داران ، تجلیل شده است .

تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ فَلا تَعَلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْیُنٍ جَزاءً بِما کانُوا یَعْلَمُونَ (۳)؛پهلوهای آنان از بسترها، تهی می شود و از جایگاه خود بر می خیزند و پروردگارشان را از روی بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنان داده ایم انفاق می کنند، کسی نمی داند که به پاداش اعمال آن ها چه چیزهایی که باعث چشم روشنی است ، برای شان ذخیره شده است .

۱– مائده/۵۶ .

۲- وسائل الشیعه ، ج۸ ، ص۱۶۲.

۳- سجده/۱۶.۱۷ .

یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمِ اللَّیْلَ إِلاَّ قَلیلاً * نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلیلاً * وْ زِدْ عَلَیْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتیلاً(۱)؛ای جامه به خود پیچیده! شب را، جز کمی، به پاخیز! نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن، یا بر نصف آن بیفزا، و قرآن را با دقّت و تأمّل بخوان .

روایات در فضیلت نماز شب و نکوهش تارکان آن بسیار وارد شده و به حدّ تواتر رسیده است

رسول خدا (صلی الله علیه و آله)چندین مرتبه حضرت علی(علیه السلام) را به نماز شب سفارش نموده و فرمود: علیک بصلاه اللیل،علیک بصلاه اللیل،علیک بصلاه اللیل(۲) ؛ بر تو باد،نماز شب.(سه بار) .

امام صادق علیه السلام می فرماید : شرف المؤمن صلاته باللیل (۳) ؛ شرف مؤمن به نماز شب اوست.

امام صادق علیه السلام می فرماید:لَیْسَ مِنْ شِیْعَتِنا مَنْ لَمْ یُصَلِّ صَلوه اللّیل(۴) ؛ کسی که نماز شب نمی خواند، از شیعیان ما نیست .

اگرانسان بخواهد به مقامات عالی الهی نایل شود بدون نماز شب نمی تواند. به فرموده عارف و سالک الی الله علّامه سیّد علی قاضی رحمه الله علیه اگر دنیا می خواهی نماز شب بخوان؛ اگر آخرت می خواهی نماز شب بخوان.(۵)

در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام چنین می خوانیم :أَبْغَضُ الْخَلْقِ إ لی اللّه جِیْفَهٌ بِاللَّیلِ، بطالٌ بِالنَّهار(۶)؛

مبغوض ترین و ناپسند ترین مردم نزد خداوند، کسی است که [شب را سراسر به خواب و] بسان مرداری گندیده و در روز بیکار و تنبل باشد.

در قضای نماز شب نیز فضیلت بسیار است؛ چنان که از امام صادق علیه السلام روایت شده که :ایشان از پدران بزرگوار و آنان از رسول خدا صلی اللّه علیهم اجمعین نقل می کنند که فرمود: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یُبَاهِی بِالْعَبْدِ یَقْضِی صَلَاهَ اللَّیْلِ بِالنَّهَارِ، یَقُولُ: یَا مَلَائِکَتِی! انْظُرُوا إِلَی عَبْدِی یَقْضِی مَا لَمْ أَفْتَرِضْ عَلَیْهِ؛ أُشْهِدُکُمْ أَنِّی قَدْ

۱- مزمل / ۱ ـ ۴.

۲- من لا یحضرالفقیه ، ج۱، ص ۴۸۴ .

۳- کافی ، ج۳ ، ص ۴۸۸ .

۴- وسائل الشیعه ، ج۸، ص ۱۶۲.

۵- اُسوه عارفان،ص ۷۲؛برگرفته از:مهرتابان،ص ۲۶.

۶- بحارالانوار ، ج۸۴ ، ص ۱۵۸ .

غَفَرْتُ لَه (۱)؛خـدای تعالی به بنـده ای که نماز شب را در روز قضا کنـد مباهات می کند و می فرماید: ای فرشـتگان من ! این بنده ام چیزی را که به او واجب نکرده ام قضا می کند. گواه باشید که اوراآمرزیدم.

آثار نماز شب

نماز شب در سه عالُم (دنیا ، برزخ و آخرت) آثار خود را برای انسان به جا می گذارد .

این آثار رااحادیث حضرات معصومین علیهم السلام تصدیق کرده که مجموع آن ها در چند حدیث بیان شده است .

الف.آثار نماز شب در دنیا

نماز شب در زنـدگی شخصـی ،اجتماعی ،سیاسـی و باطن وظاهر انسان تأثیر گسترده ای دارد وباعث رفع مشـکلات ،گرفتاری هاو بیماری های روحی وجسمی می شود.

۱. بازداشتن از گناه:فان صلاه اللیل ینهاه عن الاثم (۲)؛نماز شب انسان را از گناه باز می دارد.

۲. پاکی از گناهان: امام صادق علیه السلام فرمود:صلوه اللیل تذهب بذنوب النهار(۳) ؛نماز شب گناهان روز را پاک می کند .

۳. سـلامت بـدن :سـحرخیزی و اسـتفاده از هوای مفید آن هنگام،برای بدن،نشاط آور است در حدیثی از امام صادق(ع) اسـت که:«قیام اللیل مصحه البدن» شب زنده داری،بدن را تندرست می کند. (۴)

۴. ازدیاد روزی انسان؛

۵. خوشبویی انسان؛

۶. زیبایی صورت؛

. ۷خوش اخلاقی؛

۱- وسایل الشیعه ، ج۴، ص۲۷۸ .
۲- کنزل العمال ، ج۷ ، ص۷۹۱ .
۳- بحار الانوار ، ج ۸۴ ، ص ۱۴۳ ر . ۱۵۴
۴- وسایل الشیعه ، ج۸ ، ص۱۵۰.

۸. رفع غم؛

۹. ادای قرض؛

۱۰. نورانیت چشم؛

امام صادق (ع)می فرمایـد: صَـلَاةُ اللَّیْلِ تُحَسِّنُ الْوَجْهَ وَ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَ تُطَیِّبُ الرِّزْقَ وَ تَقْضِـی الدَّیْنَ وَ تُذْهِبُ الْهَمَّ وَ تَجْلُو الْبَصَـر (۱)؛

۱۱. نماز شب خدارا خوشنود می کند؛

۱۲. سبب آرامش بدن می شود ؛

۱۳. سلاح در مقابل دشمنان است؛

۱۴. موجب طولانی تر شدن عمر می شود؛

۱۵. موجب عصبانیت شیطان می گردد؛

۱۶. سبب قبولی اعمال؛

۱۷. و برکت در روزی است ؛

۱۸. اجابت دعا؛

۱۹. گشایش درهای آسمان؛

۲۰. نجات از عذاب الهی؛

۲۱. درمان بیماریها.

ب. آثار نماز شب در برزخ

۱. ورود نوری در قبر؛

۲. نکیر و منکرمونس انسان در قبر؛

۳- نکیر ومنکر زیارت کنندهٔ او در قبر تا روز قیامت خواهند بود؛

۱- بحار الانوار ، ج ۵۹ ، ص۲۶۸ .

۴- شفیع نماز گزار می شود نزد ملک الموت.

ج. آثار نماز شب درآخرت

۱. نماز در بالای سرش سایبان است؛

۲. برسرش چون تاجی است؛

۳. لباس بدن نماز گزار است؛

۴. نوری است که در باربرش می تابد؛

۵. میان شخص وآتش حایل وفاصله می شود؛

۶. دربرابر خداوند متعال برای مؤمن برهان است؛

۷. در میزان انسان سنگین است؛

۸. جواز عبور از صراط است؛

۹. کلید بهشت است؛

وَ رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) صَلَاهُ اللَّیْلِ مَرْضَاهُ الرَّبِّ وَ حُبُّ الْمَلَائِکَهِ وَ سُنَّهُ الْأَنْبِیَاءِ وَ نُورُ الْمَعْرِفَهِ وَ أَصْلُ الْإِیمَانِ وَ رَاحَهُ الْأَبْدَانِ وَ کَرَاهِیَهُ الشَّیْطَانِ وَ سِلَاحٌ عَلَی الْأَعْدَاءِ وَ إِجَابَهٌ لِلدُّعَاءِ وَ قَبُولُ الْأَعْمَالِ وَ بَرَکَهٌ فِی الرِّزْقِ وَ شَفِیعٌ بَیْنَ صَاحِبِهَا وَ بَیْنَ مَلَکِ الْمَوْتِ وَ سِرَاجٌ فِی قَبْرِهِ وَ فِرَاشٌ تَحْتَ جَنْبِهِ وَ جَوَابٌ مَعَ مُنْکَرٍ وَ نَکِیرٍ وَ مُونِسٌ وَ زَائِرٌ فِی قَبْرِهِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ فَإِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ کَانَتِ الصَّلَاهُ ظِلًّا فَوْقَهُ وَ تَاجاً عَلَی رَأْسِهِ وَ لِبَاساً عَلَی بَدَنِهِ وَ نُوراً یَسْعَی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ سِتْراً بَیْنَهُ وَ بَیْنَ النَّارِ وَ حُجَّهً لِلْمُؤْمِنِ بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ تَعَالَی وَ ثِقْلًا فِی الْمِیزَانِ وَ جَوَازاً عَلَی الصِّرَاطِ وَ مِفْتَاحاً لِلْجَنَّهِ ؛ (۱) ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ قَالَ الرِّضَا(ع) عَلَیْکُمْ بِصَلَاهِ اللَّیْلِ فَمَا مِنْ عَبْدٍ یَقُومُ آخِرَ اللَّیْلِ فَیُصَلِّی ثَمَانَ رَکَعَاتٍ وَ رَکْعَتَیِ الشَّفْعِ وَ رَکْعَهَ الْوَتْرِ وَ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ فِی قُنُوتِهِ سَبْعِینَ مَرَّهً إِلَّا أُجِیرَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ وَ مُدَّ لَهُ فِی عُمُرِهِ وَ وُسِّعَ عَلَیْهِ

۱- بحارالأنوار ، ج۸۴ ، ص۱۶۱، باب ۶ ، فضل صلاه اللیل و عبادته ....

فِی مَعِیشَتِهِ ثُمَّ قَالَ ع إِنَّ الْبُیُوتَ الَّتِی یُصَلَّی فِیهَا بِاللَّیْلِ یَزْهَرُ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ کَمَا یَزْهَرُ نُورُ الْکَوَاکِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ(۱) ؛

موانع نماز شب

۱. شب ها دیر خوابیدن؛

۲. زیاد خوابیدن در شب؛

۳.پر خوری و شکم پرستی؛

۴. خوردن لقمه حرام و شُبهه ناک؛

۵.ارتکاب گناه در طول روز؛

۶. ارتکاب صفات رذیله و ناپسند؛

۷. ترک نمازهای مستحبی روزانه؛

۸.غافل بودن از نماز شب؛

۹.عشق نورزیدن به نماز شب؛

۱۰. احساس سنگین بودن نماز شب.

۱۰- عصبیت

(۱۰)

(عصبیّت)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم :

لَیْسَ مِنّا مَنْ دَعا إلی عَصَبِیَّه، و لیس منّا مَنْ قاتَلَ علی عصبیّه، و لَیْسَ مِنّا مَنْ ماتَ علی عصبیّه؛(۲)

کسی که به عصبیّت فرا خوانَد، و کسی که بر اساس عصبیّت بجنگد، و کسی که بر اساس عصبیّت بمیرد، از ما نیست .

توضیح : تعصب در لغت عرب از ریشه «عَصَب» به معنای رگ گرفته شده است .(۳)و در گذشته هر نوع جانبداریبر اساس همرگی و همبستگی را تعصب می نامیدند و اجتماعات خویشاوندی را که در میان قبایل

۱- بحارالأنوار ، ج۸۴ ، ص۱۶۱، باب ۶ ، فضل صلاه اللیل و عبادته ....

۲- .کنز العمال ، ج۳ ، ص۵۱۰.

۳- - قاموس قرآن ، ج ۵ ، ص ۴

مرسوم بود عَصَبه می خواندند.(۱) ولی اکنون این دو لفظ معنی اصیل و محدود خود را از دست داده است وجای خود را به گرایش های باطل و غیر عقلانی داده است و هر گونه ارتباط و به هم پیوستگی را تعصّب و عصبیّت نامیده اند(۲)و به هر گروه واجتماعی[خواه در میان آنها خویشاوندی باشد یا نباشد] که بی دلیل و منطق از چیزی طرفداری کند عَصَبه می گویند .بدون شک انسان به هر سرزمین یا قبیله و نژادی تعلق داشته باشد عشق می ورزد، و این پیوند علاقهٔ او نه تنها عیب نیست، بلکه عامل سازنده ای برای همکاری های اجتماعی اش است، ولی اگر از حد بگذرد به صورت مخّرب و گاه فاجعه آفرین درخواهد آمد، و منظور از تعصب نژادی و قبیلگی که مورد نکوهش قرار می گیرد همین "افراط" است. و این مطلب را امام سجاد(ع) چنین بیان می فرماید: اشرار قومش را بِه تر از نیکان قوم دیگر بداند، اما این که انسان قوم و قبیله خویش را دوست دارد عصبیّت نیست، عصبیّت آن است که انسان قوم و قبیلهٔ خود را در ستمگری یاری دهد: العصبیّه الّتی یأثم علیها صاحبها أن یری الرّجل شرار قومه خیرا من خیار قوم آخرین، و لیس من العصبیّه أن یحبّ الرّجل قومه، و لکن من العصبیّه أن یعین قومه علی الظّلم .(۳)

این دفاع و طرفداری افراطی گاه به جایی می رسد که بدترین افراد قبیله در نظر او زیبا، و بِه ترین افراد قبیلهٔ دیگر در نظر او زشت و شُوم است، و همچنین آداب و سنتّ های زشت و زیبا. و به تعبیر دیگر: تعصب نژادی، پرده ای است از خود خواهی و جهل که روی افکار و درک و عقل انسان قرار می گیرد، و داوریصحیح را از کار می اندازد.

در روایات اسلامی نیز از موضوع تعصب به عنوان یک نوع رفتار و اخلاق، شدیدا نکوهش شده است تا آنجا که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم: مَنْ كَانَ فِی قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّهِ(۴)؛ کسی که در قلبش به اندازه دانه خردلی عصبیت باشد خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور می کند.

و در روایتی از امام صادق ع می خوانیم:مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تُعُصِّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ (۵)کسی که تعصب به خرج دهد یا برای او تعصب داشته باشند پیوند ایمان را از گردن خویش برداشته است. یعنی از ایمان بیرون رَوَد و سر خود گردد. و لا بد متعصب له(کسی که تعصب بر او کشیده شده) برای این که رضا

۱- مجمع البحرین ، ج ۲ ، ص ۱۲۱ .

۲- تفسیر نمونه ، ج ۱۵، ص ۳۵۵.

۳- تفسیر نمونه ، ج ۱۵، ص ۳۵۵ ـ علم اخلاق اسلامی ج ۲، ص ،۴۴۷.

۴- کافی، ج ۲، ص ۳۰۸، باب العصبیه .

۵- کافی ، ج ۲ ، ص ۳۰۷.

دارد بر عمل متعصب با او در جزا شریک است، و گرنه اگر راضی نباشد از عمل آنها و منزجر باشد با آنان در جزا شریک نیست .

در حدیث دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید : مَنْ تَعَصَّبَ عَصَبَهُ اللَّهُ بِعِصَابَةٍ مِنْ نَارٍ(۱) ؛ کسی که عصبیت کشد، ببندد خدا بر سر او سرپیچی از آتش .

امام سجاد علیه السلام می فرماید: لَمْ تَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِيَّةٌ غَيْرُ حَمِيَّةِ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ ذَلِكَ حِينَ أَسْلَمَ غَضَباً لِلنَّبِيِّ ص(۲)؛ هیچ حمیتی به بهشت داخل نمی شود مگر حمیّت حمزه بن عبد المطلّب، و آن در زمانی بود که مشرکان،بچه دان شتر را در حال سجود برسر پیامبر افکندند و حمیّت، حمزه را بر آن داشت که دین اسلام را بپذیرد.

تعبیر دیگری برای عصبیّت در روایات و آیات به نام حمیّت آمده : إِذْ جَعَلَ الَّذينَ كَفَرُوا في قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى وَ كانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَليما(۳)؛ زمانی که کافران در قلوب خود حمیت جاهلیت راقرار دادند، پس خداوند سکینه و قوّت قلب را بر رسول خود و ثَبات قدم و اطمینان خاطررا بر م

۱- وسائل الشیعه ، ج ۱۵ ، ص ۳۷۱ .

۲- بحارالأنوار ، ج ۷۰ ، ص ۲۸۵ ، باب ۱۳۳، العصبیه و الفخر و التکاثر.

۳- فتح/۲۶.

جای بسی تعجب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پربار هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مسألهٔ نژاد" و" خون" و" زبان" تکیه می کنند، و حتّی وحدت نژادی را بر اخوت اسلامی، و وحدت دینی مُقّدم شمرده، و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده اند، وضربات سختی را به پیکرهٔ جامعه زده و می زنند .

انواع تعصب

تعصب دو نوع است،تعصب و حمایت مذموم وتعصب ممدوح که از آن به غیرت و مردانگی تعبیر می شود . اگراز آنچه حمایت آن لازم نیست حمایت گردد، یا در حمایت از حق و انصاف تجاوز شود و حمایتش به باطل است و مرتکب حرام شرعی می شود، این گونه عصبیّت تعصّب ناپسند و از رذائل قوهٔ غضب شمرده می شود.

اما اگرآن را که حمایت می کند و در دفع بدی از آن می کوشد چیزی است که حفظ و حمایت آن لازم است، و حمایت آن بحق و بدون خروج از انصاف و بی ارتکاب خلاف شرع انجام می شود، این گونه عصبیّت نوعی غیرت محسوب می شود و ستوده و پسندیده است .(۱)

سخنی از علامه طباطبائی

((اسلام مساله غیرت و تعصب را باطل ندانسته، بلکه اصل آن را حفظ کرده، زیرا غیرت ریشه در فطرت انسان دارد، و اسلام هم دین فطرت است، ولی در جزئیات آن دخالت کرده ، و فرموده آن قدر از غیرت و تعصب که مطابق با فطرت است، حق است، و شاخ و برگی که اقوام به آن داده اند، باطل است، این اولا. و در ثانی همین ودیعهٔ فطری را یعنی غیرت و تعصب را از هر سویی به سوی خدای تعالی برگردانیده، و سپس موارد بسیاری که دارد همه را در یک قالب ریخت، و آن قالب عبارت است از توحید؛ مثلاًـ یکی از موارد تعصب، تعصب در بارهٔ مردان است، که زنان در بارهٔ آنان تعصب می ورزند، یکی دیگر در باره زنان است، که مردان به آنان غیرت و تعصب به خرج می دهند، یکی دیگر در بارهٔ اطفال و کودکان، و به طور کلی فرزندان است، که پدران و مادران در باره آنان تعصب می ورزند، همه این ها را رنگ توحید داد، به این معنا که هر جا تعصب ورزیدن، خداپسند باشد، باید تعصب ورزید، هر جا نباشد نباید اعمال کرد. پس اسلام اصل تعصب و غیرت را که حکمی است فطری تأیید می کند، ولی در عین حال آن را از شوائب هوا و هوس ها، و اهداف فاسد و شیطانی، پاک و در همهٔ موارد صاف می کند، و همه را به صورت یک شریعت انسانی در می آورد، تا انسان ها ،هم راهِ فطرتشان را رفته باشند، و هم دچار ظلمت تناقض و یک بام و دو هوایی نگشته،

۱- معراج السعاده ، ج۲ ، ص۳۰۶ .

مواردش با یک دیگر توافق و تسالم داشته باشند. پس آنچه اسلام بشر را به سوی آن می خوانَد، و آن را مشروع می داند، در بین موارد و اطرافش تناقض و تضادی نیست، بلکه همه در این جهت مشترکند، که از شؤون توحید به شمار می روند، و همهٔ مواردش این عنوان را دارند، که پیروی حق و متابعت از آنند، در نتیجه همه احکام آن قوانینی کلی و دائم و ثابت شده اند، (به طوری که از هر مسلمان آگاه بپرسی: تعصب ورزیدن به خویشاوندان کافر و دشمن دین چه طور است؟ جوابش منفی، و از هر کس بپرسی: تعصب ورزیدن به مسلمانی بیگانه ولی پیرو حق چه گونه است؟ جوابش مثبت است. از هر مسلمانی بپرسی: غیرت ورزیدن به رفتار داماد با دخترت، و رفتار پسرت با همسرش چه طور است، جواب می ده:د در هر دو مورد اگر غیرت ورزیدن مایهٔ خشنودی خدا است صحیح است، و اگر پیروی هوای نَفْس است باطل است)).(۱)

به هر حال، شکی نیست تعصب باطل در فرد یا جامعه باعث عقب ماندگی و سقوط آن جامعه است، پرده های ضخیمی بر عقل و فکر انسان می افکند.و او را از درک صحیح و تشخیص سالم باز می دارد، و گاه تمام مصالح او را به باد فنا می دهد.

اصولاً ـ انتقال سنت های غلط از قومی به قوم دیگر در سایه شوم همین " حمیّت جاهلیت " صورت می گیرد، و پافشاری اقوام منحرف در برابر انبیاء و رهبران الهی نیز غالباً از همین رهگذر است .

عصبیت اهل علم است

امام خمینی (ره) در چهل حدیث خود فرموده است عصبیت اهل علم بسیار قبیح و بدتر از دیگر گروه ها ست و سه علت را برای آن ذکر می کند .

((یکی از عصبیت های جاهلیت ایستادگی در مطالب علمیه است و حمایت کردن از حرفی است که از خودش یا معلمش یا شیخش صادر شده، نه برای اظهار حق و إبطال باطل. معلوم است این عصبیت از جهاتی زشت تر و از حیثیاتی نارواتر است از سایر عصبیت ها: یکی از جهت متعصب؛زیرا اهل علم، که باید مربی بنی نوع بشر باشد و شاخهٔ شجرهٔ نبوت و ولایت است و به وخامت امور مطّلع و عواقب اخلاق فاسده را می داند، اگر خدای نخواسته خود عصبیّت جاهلیت داشته باشد و متصف به صفات رذیلهٔ شیطانیه باشد، حجت بر او تمام تر و مورد مؤاخذهٔ بیش تر واقع گردد.

کسی که خود را معرفی کند به این که چراغ هدایت مردم و شمع محفل اُنس و راهنمای سعادت و معرّف طرق آخرت است، اگر خدای نخواسته عامل به قول خود نباشد و باطنش با ظاهر مخالف باشد، در زمرهٔ اهل

۱- ترجمه المیزان , سید محمد باقر موسوی همدانی ، ج ۴ ، ص۶۷۵ .

ریا و نفاق به حساب آید و از علمای سوء و عالم بلا عمل است که جزای آن بزرگ تر و عذاب آن الیم تر است، و مثل آن ها را در قرآن کریم ذکر فرموده: بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذینَ کَذَّبُوا بآیـاتِ اللّه، وَ اللّه لاـ یَهْـدِی القَوْمَ الظّـالِمینَ (۱) ؛پس بر اهـل علم خیلی لازم است که این مقامات را حفظ و خود را کاملا از این مفاسد پاک کنند تا هم اصلاح آن ها شود و هم اصلاح جامعه را کرده، وعظ آن هـا مؤثر گردد و پنـد آنـان در قلوب موقعیت پیـدا کنـد. فسـاد عـالِم موجب فساد امت شود، و معلوم اسـت فسادی که مادهٔ فسادهای دیگر شود و خطیئه ای که خطیئات دیگر زایَد، بالاتر و بزرگ تر است پیش ولیّ النعم از فساد جزئی غیر متعدی.

و یکی دیگر [از] جهات قباحت و وقاحت این خَلق در اهل علم از ناحیـهٔ خود علم است. زیرا این عصبیّت خیانت به علم و حق ناشناسی از آن است، و کسی که حامل بار این امانت گردید و مخلّع به این خلعت شد، باید حفظ حرمت آن را بنماید و آن را صحیح و سالم به صاحبش تحویل دهد، و اگر تعصب جاهلیت کند، البته خیانت به آن کرده و ظلم و تعدی نموده، و این خود خطایی بزرگی است.

و یکی دیگر از جهـات قباحت آن از ناحیـهٔ طرف است، زیرا که طرف آن در مباحث علمی اهل علم است، و او از ودایع الهیه و حفـظ حرمتش لاـزم و هتـک آن از حرمـات الهیه و موبقـات عظیمه است. و عصبیّت های بی موقع گاه باعث شود که انسان مبتلاـ به هتک حرمت اهل علم شود. پناه می برم به خـدای تعالی از این خطیئـهٔ بزرگ. و یکی دیگر از ناحیه متعصّب له است، که اسـتاد و شـیخ انسان است، که البته موجب عقوق شود؛ زیرا که مشایـخ عظام و اساطین کرام، نضّـر اللّه وجوههم ،(خداوند چهره های ایشان را زیبا گردانـد) طرفـداری حق را مایل و از باطل گریزان، و سـخط کننـد بر کسـی که برای عصبیّت جاهلیت حق کُشـی کنـد و ترویـج باطل کند. و البته عقوق روحانی بالاتر است از عقوق جسـمانی، و حقِّ ولادت روحانیه بالاتر است از حق ولادت جسمانیه.

پس بر اهل علم، زادهم اللّه شرفا و عظمه، لازم و حتم است که خود را از مفاسد اخلاقی و اعمالی مبرا نمایند، و به حلیهٔ اعمال حسـنه و اخلاـق کریمه مزین نماینـد، و خـود را از منصب شـریفی که حق تعـالی به آن هـا مرحمت فرموده منخلع ننماینـد، که خسران آن را جز خدای تعالی کسی نداند. و السّلام)). (۲)

راه مبارزه با تعصّب باطل

بِه ترین راه مبـارزه با این خوی زشت، و طریق نجات از این مهلکـهٔ بزرگ، تلاش برای بالا بردن سـطح فرهنگ و فکر و ایمان هر قوم و جمعیت است.

ص:۵۲

۱- جمعه/۶۲.

۲- چهل حدیث ، ص ۱۵۱ .

در حقیقت داروی این درد را قرآن مجید بیان کرده: إِذْ جَعَلَ الَّذینَ کَفَرُوا فی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّهَ حَمِیَّهَ الْجاهِلِیَّهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَهَ التَّقْوی وَ کانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلیماً(۱)؛ آنجا که در نقطهٔ مقابل آن، از مؤمنانی بحث می کند که دارای سکینه و روح تقوا هستند، بنا بر این آن جا که ایمان و سکینه و تقوا است، حمیّت جاهلیت نیست، و آنجا که حمیت جاهلیت است ایمان و سکینه و تقوا نیست.(۲)

علامت تعصّب باطل

علامت آن این است که حق با هر طرف هست از او حمایت کند گرچه از متعلقانش او نباشد، بلکه از دشمنانش باشد. چنین شخصی از حمایت کنندگان حقیقت و در زمرهٔ طرفداران فضیلت و حامیان مدینهٔ فاضله به شمار آید و عضو صالح جامعه و مصلح مفاسد اجتماعی است .

نخستین کسی که تعصّب به خرج داد

از روایات اسلامی نیز استفاده می شود که: ابلیس نخستین کسی بود که تعصب به خرج داد .علی (ع)بحث گویا و رسایی در خطبهٔ قاصعه در زمینهٔ تعصب بیان فرموده است که گوشه ای از آن را ذیلًا ملاحظه می کنید.

اما ابلیس فتعصب علی آدم لاصله و طعن علیه فی خلقته، فقال انا ناری و انت طینی(۳)؛ابلیس در برابر آدم به خاطر اصل و اساس خویش تعصب ورزید و آدم را مورد طعن قرار داد و گفت:" من از آتشم، تو از خاک"! و سپس اضافه می فرماید:فان کان لا بد من العصبیه فلیکن تعصبکم لمکارم الخصال، و محامد الافعال ،و محاسن الامور(۴)؛اگر قرار هست متعصّب باشید این تعصب شما به برای اخلاق پسندیده، افعال نیک و کارهای خوب باشد.

ضمناً از این حدیث به خوبی روشن می شود که ایستادگی در حمایت از یک واقعیت مطلوب، تعصب مذموم نیست،

۱۱- غضب

(۱۱)

۱- فتح/۲۶ .

۲- تفسیر نمونه ، ج ۲۲ ، ص ۱۰۰ .

۳- بحار الانوار , ج۱۴، ص ۴۷۱.

۴- بحار الانوار ، ج۱۴ ، ص ۴۷۱ ـ تفسیر نمونه ، ج ۱۵، ص ۳۵۵ .

(غضب)

امام صادق علیه السلام :

لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یَمْلِکْ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ ؛(۱)

از ما نیست کسی که هنگام عصبانیت خودش را نگه ندارد .

توضیح : در بسیاری از جوامع و فرهنگ ها ، عصبانیت را یک حالت بد، و یا نقطهٔ ضعف می دانند. در نتیجه شخص عصبانی کسی است که باید از او دوری جُست و یا وی را سرزنش کرد. درست است خشم و غضب از خطرناک ترین حالات انسان است و اگر جلوِ آن گرفته نشود و رها گردد ، در شکل یک نوع دیوانگی و ازدست دادن هر نوع کنترل اعصاب خودنمایی می کند و موجب می شود بسیاری ازجنایات و تصمیم های خطرناک از انسان صادر شود که باید یک عمر با پشیمانی سر کند، ولی باید بدانیم یک احساس طبیعی و ذاتی است و مانند غم، ناامیدی، شادی ، یا ترس وهراحساس دیگری در همه انسان ها وجود دارد. پس عصبانیت به خودی خود نادرست نیست، بلکه نحوهٔ ابراز می تواند مشکل ساز باشد. خشم از احساسات اولیه ای است که حتّی در حیوانات نیز دیده می شودودر حقیقت، یکی از مکانیزم های دفاعی انسان به شمار می آید .

به طور طبیعی هر انسانی بر اثر عوامل و زمینه هایی که برایش پیش می آید، گاهی خوش حال و گاهی نیز ناراحت می شود؛ اما اگر این حالات فطری با نقش هدایت گرانهٔ قرآن و رهنمودهای اهل بیت علیهم السلام همراه باشد، هرگز در آن افراط و تفریط دیده نخواهد شد. بر همین اساس افراد را می توان ، به سه گروه تقسیم کرد .

دسته اول: کسانی که هنگام غضب افراط می کنند و از مرز ایمان بیرون می روند. این گونه اشخاص همواره گرفتار اعمال ناپسند خود هستند و بسا که پشیمانی نیز سودی به حالشان نخواهد داشت . افراط در غضب آن است که قوهٔ غضب چنان بر صاحبش مسلط شود که از اختیار عقل و شرع خارج گردد، در این صورت

۱- تحف العقول ، ص ۳۸۰ ، ص ۳۵۷.

بصیرت از انسان سلب شده و قدرت تفکر را از دست می دهد، اختیار نَفْس از کف او خارج می گردد و از دیدن عبرت ها کور و از شنیدن مواعظ کر می شود.(۱)

از جمله آثار ظاهری این حالت، تغییر رنگ، لرزش اعضا، خروج افعال از ترتیب و نظام، اضطراب در حرکات و سخنان، باز شدن زبان به فحش و ناسزا و سخنان نا مربوط و کتک کاری و حمله به دیگران است.

دستهٔ دوم: افرادی هستند که اصلًا خشمگین نمی شوند و در حالت تفریط هستند و قوهٔ غضبیهٔ خود را به کار نمی گیرند و در مواردی که حتّی شرع و عقل هم برای آنان خشم را لازم دانسته است، به هیچ وجه از خود حرکتی انجام نمی دهند . لذا اینان از افراد عصبانی بدترند و آثاری چون: بی غیرتی ، بی هویت، خوف ، جبن ، ضعف ، تنبلی ، خودپروری ، کم صبری ، قلّت ثبات ، راحت طلبی ، خمودی و انظلام - که مثل ظلم یا بدتر از آن است - و رضا به فواحش و رذایل و تن دادن به فضایح و بی غیرتی بر خود و عائله و ملّت خود را در پی دارد.

دستهٔ سوم: آدم هایی که براساس کمال وجودی خود هرگاه خشمگین شوند، از مرز اعتدال خارج نمی شوند. اینان با ایمان راسخ و اعتماد به نفسی که دارند، هنگام بروز حالت خشم، بر وجودشان تسلط کامل دارند و تمام اعضا و جوارح آنان فرمانبردار عقل و ایمانشان است.

قرآن کریم هرگز اصل خشم را تخطئه نمی کند و خشم های مقدس را می ستاید. اساساً خشم مقدس یکی از صفات الهی است که نام های قهّار و جبّار حضرتش به آن اشاره دارد. خشمگین شدن اگر متعادل و در راه حقّ باشد، نه تنها ناپسند نیست، بلکه پسندیده و مورد رضای حقّ هم خواهد بود.(۲) و لذا خداوند متعال نیکان صحابه را به شدّت و تعصب وصف کرده، می فرماید:اشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ(۳) ؛ [پیروان پیامبر اسلام] بر کافران سخت و شدیدند .

و به نبی اکرم دستور شدّت و غلظت داده می فرماید:یا ایُّهَا النَّبیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقِینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ(۴) ؛ ای پیامبر با کافران و منافقان مبارزه کن و بر آن ها سخت بگیر.

می دانیم که شدّت که در آیهٔ اول آمده و غلظت که در آیه دوم آمده هر دو از آثار قوهٔ غضب هستند.

۱- ترجمه اخلاق ، ص۲۴۸ .

۲- معراج السعاده ، ج۲ ، ص ۲۳۷ .

۳- فتح/۲۹ .

۴- توبه/ ۷۳ .

در سیرۀرسول خدا (صلی الله علیه و آله) به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که: آن حضرت برای امور دنیا هرگز عصبانی نمی شد؛ اما هرگاه برای حق غضبناک می شد، احدی را نمی شناخت و خشم پیامبر آرام نمی شد تا این که حق را یاری کند.(۱)

لذا یک انسان با ایمان فقط در راه حق و برای از بین رفتن حقوق الهی و حقوق مردم خشمگین می شود و در این مورد نیز از حدود الهی خارج نمی شود .

غضب در آیات و روایات

قرآن خشم های بی مورد را به دوران جاهلیت نسبت داده و سکون و آرامش را در هنگام خشم، ویژۀ رسول خدا(ص) و مؤمنین می داند و خاطرنشان می کند که این آرامش هم یک موهبت الهی است؛ همچنان که خشم و تعصبات جاهلی را رها ورد افکار نادرست و عملکرد غلط کافران قلمداد می کند و می فرماید:

«به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دل های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند و [در مقابل] خداوند آرامش و سکینۀ خود را برفرستادۀ خویش ومؤمنان نازل فرمود.(۲)

پیام آیه این است که فرهنگ جاهلیت «حمیّت»، «تعصب»، «غضب» و خشم جاهلی است؛ ولی فرهنگ اسلام «سکینه»، «آرامش» و «تسلط برنَفْس»است .

امام باقر(ع) در این زمینه در بارۀویژگی شیعیان علی(ع) می فرماید:الذین أذا غضبوا لم یظلموا، و اذا رضوا لم یسرفوا(۳)؛ آنان چنان اند که هنگام خشم دست به ستم [و گناه و حرکات جاهلانه] نمی آلایند و هرگاه راضی شدند، زیاده روی نمی کنند.

من احبّ السّبیل إلی اللّه تعالی جرعتان جرعه غیظ تردّها بحلم و جرعه مصیبه تردّها بصبر(۴)؛از محبوب ترین چیزها نزد خدا دو جرعه است، جرعۀ خشمی که با بردباری کنترل شود و جرعۀ مصیبتی که با صبرمهار گردد.

امام صادق علیه السّلام می فرماید: مَا مِنْ عَبْدٍ کَظَمَ غَیْظاً إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِزّا فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَه (۵)؛هر بنده ای غضب خود را فرو نشاند خدای تعالی به او عزتی در دنیا و عزتی در آخرت می دهد .

انواع غضب

ص:۵۶

۱- معراج السعاده ، ج ۲ ، ص۲۳۷ .

۲- فتح/۶۲ .

۳- مشکاه الانوار ، ص۱۲۳ .

۴- الکافی ، ج۲ ، ص۱۱۰ .

۵- وسایل الشیعه ،ج۱۲ ، ص۱۷۷.

الف. غضب بر زیر دستان : در این صورت خون جوشان به طرف قسمت های بالای بدن می رود و با شدت به رگ های صورت وارد می شود و پوست صورت به دلیل شفافیتی که دارد چون شیشه ای که رنگ محتویات خود را نشان می دهد رنگ خونی را که در رگ های صورت دویده، نشان می دهد؛ و لذا می بینیم که چشم و پوست صورت کاملًا سرخ می شود .

ب . غضب بر بالا دستان : اگرکسی بر بالاتر از خود غضب کند و از انتقام هم مأیوس باشد، خون منقبض می شود و از اطراف بدن به داخل بر می گردد و به حزن تبدیل می شود ؛ لذا رنگ صورت به زردی می گراید.

ج . غضب بر هم شأنان : اگر بر کسی که هم شأن خود اوست غضب کند و در قدرت خویش بر انتقام شک داشته باشد خونش گاهی منقبض می شود و گاهی منبسط ؛ به همین جهت رنگش گاه به زردی می گراید و گاه به سرخی، و دچار اضطراب می شود .(۱)

علل و اسباب غضب

۱.کبر؛

۲.عجب؛

۳.شوخی؛

۴.استهزاء؛

۵. ذلیل کردن؛

۶. عیبجویی؛

۷. لجاجت و مجادله؛

۸. مخالفت؛

۹. مکر وحیله؛

۱۰. شدت حرص بر مال؛

۱۱. جاه طلبی؛

۱۲. حب دنیا.

۱- ترجمه اخلاق ، ص،۲۴۶ .

شیوه های کنترل خشم

۱. سیره امامان و انبیای الهی را مَدِّ نظر قراردهیم و در بارهٔ آیات و احادیثی که غضب بی جا را مذمت کرده اند، اندیشیده و از عواقبش برحذر باشیم .

۲. پناه بردن به خداوند متعال با گفتن استعاذه «اعوذ بالله من الشّیطان الرجیم»

۳. تغییر وضع و حالت دادن. نبی اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم می فرماید: إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ وَ لْيَغْتَسِلْ فَإِنَّ الْغَضَبَ مِنَ النَّارِ(۱)؛هنگامی که یکی از شما غضب می کند وضو بگیرد و غسل کند. زیرا غضب از آتش است .

۴. بر داشتن زمینه ها و بسترهای خشم از طریق خود یا دیگران مانند گرسنگی، تشنگی، خستگی، بی خوابی ونرسیدن به موقعیت مطلوب.

۵. در نظر آوردن فواید شیرین و لذت بخش فرونشاندن خشم.

۶. رفاقت نکردن با افراد بدخُلق و عصبانی.

۷. اعتقاد به قضا و قَدَر، و بداند که گاهی پدید آمدن برخی حوادث ناگوار که با میل باطنی او ناسازگار است، بر اثر تقدیر الهی است. امام باقر(ع) در این زمینه فرمود: «در میان خلق خدا سزاوارترین کس به تسلیم در برابر قضای خدا کسی است که خدای عزوجل را بشناسد و هر که به قضا راضی باشد، قضا بر او وارد شود و خدا اَجر او را بزرگ فرماید و هر که قضا را ناخوش دارد، قضا بر او وارد شود و خدا ثوابش را تباه سازد»(۲).

۸. انسان وقتی که بر فردی ضعیف تر از خودش خشم می گیرد، فراموش نکند که قدرت خداوند بسیار بالاتر از قدرت اوست و ممکن است مورد قهر و غضب و انتقام خداوند قرار گیرد. قرآن می فرماید: «آن ها باید عفو کنند و چشم بپوشند، آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است»(۳).

۹. سفارش به اطرافیان در باره یادآوری عواقب شوم عصبانیت و تذکر نکات مؤثر.

چه زیباست افرادی که قادر به کنترل خشم خود نیستند وپیوسته بعد از عصبانیت پشیمان می شوند،به اطرافیان بسپارند که هنگام غضب آنان، آثار خوش خُلقی و عاقب شُوم عصبانیت را به وی یادآور شوند تا

۱- بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۲۷۲ .

۲- کافی ، ج ۲ ، ص ۳۶ .

۳- نور/۲۲ .

در خانواده یا اجتماع یا در مراکز مهم به این وسیله خشم خود را کنترل کنند. حتی یک حدیث، یک نکته و یا عبارتی در موضوع کظم غیظ با خّط درشت، در محل زندگی نصب کنند که دیگران او را به آن توجه دهند.

۱۰. این که بدانند انسان های عصبانی در میان مردم و عقلای عالَم منفورند و بردباران، عزیز و محترم.

۱۱. سعی کند در رفع اسبابی که باعث هیجان غضب می شود، مثل فخر و کبر و عُجب و غرور و لجاج و مراء و استهزا و حرص و دشمنی و حبِّ جاه و مال و ... که همه اخلاق ردیّه و صفات مهلکه هستند، و خلاصی از غضب با وجود آن ها ممکن نیست.

۱۲. هر قول و فعلی که از او سر می زند ابتدا در آن بیندیشد و خود را از صدور آثار غضب محافظت کند.(۱)

۱۳. توجه به آثار خشم: منشأ بسیاری از بیماری های جسمی از جمله: سر گیجه، سردرد، تنش و پَرِش اعضا، لکنت زبان، بیماری های خون، کاهش قدرت دفاعی بدن، ناراحتی های دستگاه گوارش و بی اشتهایی است. و بر این اساس، در روایات خشم و غضب به عنوان کلید بدی ها ذکر شده است. پیامبر اکرم(ص) فرمود: هنگامی که انسان غضب کند تمام وجودش را در بر می گیرد.(۲)

آثار و فواید کنترل عصبانیت

کنترل غضب امری مهم به شمار می آید و هر کس در آن موفق شود، افزون بر بهره های فراون دنیوی، دارای مقامی والا از نظر معنوی خواهد بود. اینک به برخی از آثار و فواید کنترل خشم توجه می کنیم:

الف. نجات از آتش دوزخ

امام باقر(ع) یکی از مهم ترین برکات خویشتن داری در حالت خشم را نجات از آتش دوزخ بیان می کند و می فرماید: مَنْ مَلَکَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَ إِذَا رَهِبَ وَ إِذَا اشْتَهَی وَ إِذَا غَضِبَ وَ إِذَا رَضِیَ حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَی النَّار(۳)؛

هر کس مالک نفس خود باشد و مهار را در دست بگیرد، او را از مشتهیات و خواسته ها باز دارد و از خشم و غضب و تندی حفظ کند جسدش بر آتش حرام می گردد.

ب. آرامش روز قیامت

آن حضرت، پاداش شیرین کظم غیظ را ضمن تفسیر آیهٔ :و اذا ما غضبوا هم یغفرون (۴) این گونه بیان می کند:

۱- معراج السعاده ، ج۲ ، ص۲۳۹ .

۲- ميزان الحكمه، ح۷ ، ص ۲۳۴ .
۳- من لا يحضر الفقيه ، ج۴ ، .ص ۴۰۰ .
۴- شورى/۷۳ .

مَنْ کَظَمَ غَیْظاً وَ هُوَ یَقْدِرُ عَلَی إِمْضَائِهِ حَشَا اللَّهُ قَلْبَهُ أَمْناً وَ إِیمَاناً یَوْمَ الْقِیَامَه(۱)؛ هر کس خشم خود را فرو برد، در حالی که می تواند از طرف مقابل انتقام بگیرد،خداوند متعال روز قیامت قلبش را از ایمان و امنیت و سلامت پرخواهد کرد.

ج .امنیت از خشم خدا

امام باقر(ع) در این بارهٔ فرمود: «یا موسی! أَمْسِکْ غَضَبَکَ عَمَّنْ مَلَّکْتُکَ عَلَیْهِ أَکُفَّ عَنْکَ غَضَبِی (۲)؛ در کتاب تورات ضمن مناجات خدای عزوجل با موسی(ع) آمده است: ای موسی! خشم خود را از کسی که تو را بر او مسلط ساخته ام، بازگیر، تا خشم خود را از تو بازگیرم.

د . داخل شدن در ردیف اهل ایمان

قرآن کریم مؤمنان را در آیات متعدد به دلیل کنترل خشمشان می ستاید. در سورهٔ شورا در مورد یکی از ویژگی های بارز اهل ایمان می فرماید: وَ الَّذینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ یَغْفِرُون(۳)؛همان کسانی که(مؤمنان) از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می ورزند، و هنگامی که خشمگین شوند عفو می کنند.

هر انسانی طبیعتاً در مقابل پیشامدهای ناگوار و ناهنجاری ها ناراحت و عصبانی می شود؛ و آیه فوق می گوید که: اهل ایمان در چنین مواقعی نه تنها خود را به گناه آلوده نمی کنند، بلکه با کنترل خشم خود از صفت عفو و بخشش بهره می گیرند.

امام صادق علیه السّلام می فرماید: مَنْ کَفَّ غَضَبَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَه (۴) ؛ هر کس غضبش را نگه دارد خدا عیب هایش را می پوشاند.

دیگر فواید کنترل غضب

۱.حفظ بقای شخص و خانواده؛

۲.آباد کردن دنیا و آخرت؛

۳.به دست آوردن کمالات و ترقیات؛

۱- کافی ، ج۲ ، ص ۱۱۰ .
۲- بحار الانوار،ج ۷۰ ، ص۲۶۷ .
۳- شوری/۷۳ .
۴- ثواب الاعمال ،ص۱۳۳ ,فواید قوهٔ غضبیه , چهل حدیث ، ص ۱۳۵ ,۱۳۴ .

۴.اجرای حدود وتعزیرات؛

۵.اجرای تمام سیاست های دینی و عقلی؛

۶.اجرای امر به معروف و نهی از منکر؛

۷.کلید خیرات وبرکات؛

۸.جهاد با دشمنان دین؛

۹.حفظ مال و ناموس و سایر نوامیس الهی؛

۱۰.جهاد با نفس ؛

۱۱.حفظ تجاوزها و حدود و ثغور؛

۱۲.دفع موذیات و مضرات از جامعه و شخص .

آثار سوء غضب

الف. زمینه برای تسلّط شیطان

ضررهـای فراوانی بر غضب می توان بر شـمرد که مهمترین آن تسـلط شـیطان بر انسـان است. اساساً فرد خشـمگینی که قادر به کنترل خشم خود نیست و نمی توانـد تصـمیمات مثبت بگیرد و وجودش را آتش کینه و انتقـام پر کرده است، وجودش بستری مناسب برای بهره برداری شـیطان است و شـیطان می تواند به راحتی او را گمراه کند و از همین راه به اهداف شُوم خود دسـت یابد.

امام باقر(ع) دراین زمینه می فرماید: «غضب، آتش پاره ای است از شـیطان که در باطن فرزند آدم است و چون کسـی از شـما عصبانی شـد، چشم هـای او سـرخ می شود و باد به رگ های او می افتـد و شـیطان در وجودش داخل می شود»(۱). البته اگر انسان تحت تأثیر شیطان قرار گیرد، ممکن است هرگونه گناه و کار ناشایستی مرتکب شود.

ب. دوری از فضایل اخلاقی

انسـان درحـال عصبانیت از ادب و حیـا و عفت فاصـله می گیرد، احترام بزرگان و اطرافیان را نمی توانـد نگه دارد. پردهٔ حیا و عفت را می درد و در نتیجه: سـخنانی بر زبـانش جـاری می شود که در حـالت عـادی از گفتن وحتُی شـنیدن آن خجـالت می کشد.او دست به کارهایی می زند که هرگز با اخلاق و انسانیت همخوانی ندارد.

ج. خواری و رسوایی

۱- معراج السعاده ، ص ۲۳۸ .

از دیگر مفاسد خشم های بی جا، ذلت و رسوایی فرد عصبانی است. او معمولاً وقتی که حالت خشم برایش عارض می شود، درمیان جمع، فردی غیرعادی، ناتوان و سبک قلمداد می شود که قادر به کنترل خویش نیست و نمی تواند امور زندگی اش را مدیریت کند و تمام کسانی که او را در آن حال می بینند، به دیده حقارت ، یا ترحم به وی می نگرند.

د. سلب اعتماد دیگران

افراد جامعه به ویژه عقلای قوم و نخبگان، به افراد عصبانی کمتر اعتماد می کنند؛زیرا که احساس می کنند او به اندک بهانه ای خشمگین می شود و تصمیماتی می گیرد که مبنای عقلانی و منطقی ندارد؛هرچند بعدا اظهار ندامت کرده ، عذرخواهی نیز می کند.

ه. هلاک شدن و آشکار شدن زشتی های صاحب خشم :

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: الْغَضَبُ يُرْدِي صَاحِبَهُ وَ يُبْدِي مَعَايِبَهُ (۱) ؛خشم و غضب صاحبش را هلاک می کند و زشتیهایش را آشکار می سازد.

و. تباهی ایمان

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَل (۲)؛ غضب ایمان را فاسد می کند همان گونه که سرکه عسل را تباه می سازد.

ز. مالک نبودن عقل

امام صادق علیه السلام : مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَه (۳)؛ هر کس مالک غضبش نباشد مالک عقلش نیست .

ح. کینهٔ بندگان خدا، بلکه گاهی منتهی شود به کینهٔ انبیا و اولیا، بلکه کینهٔ ذات مقدس واجب الوجود!

و.قتل نفوس زکیه و اشخاص بی گناه

ج. کشف اسرار و هتک استار

خ. متهم کردن و قاتل شدن. امام باقر(ع) فرمود: أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ إِنَّ الرَّجُلَ يَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَ يَقْذِفُ الْمُحْصَنَه(۴)؛ چه چیزی از غضب سخت تر است؟ همانا مرد غضب می کند و بر اثر آن مرتکب قتل نَفْس که خدا؛حرام کرده می شود و زَنِ پاکدامن را متهم می سازد.

۱۲– حسادت ،سخن چینی ،کهانت

(۱۲)

۱- میزان الحکمه ،ج۳ ، ص۲۲۶۴.

۲- مستدرک الوسائل ، ج۱۲، ص۷.

۳- .مستدرک سفینه البحار ، ص۶۰۱.

۴- جامع احدیث الشیعه ، ج۱۳، ص۴۶۹ .

(حسادت ،سخن چینی ،کهانت)

رسول خدا صلی الله علیه وآله والسلم :

لَیْسَ مِنّا ذُو حَسَدٍ وَ لا نَمِیمَهٍ ولا کَهانَهٍ ولا اَنَا منه ؛(۱)

از ما نیست شخص حسود و سخن چین و کاهن، و من از آن ها نیستم .

توضیح : این حدیث شریف، سه خصلت ناپسند را برای انسان ها بیان می کند که جداگانه به شرح هر کدام می پردازیم.

حسادت

حسادت از دیرباز در میان مردان و زنان جوامع مختلف مشاهده شده و می شود. شاید این صفت به نحوی برای رسیدن به آرزوها، مقام و منصب بوده و افراد به غیبت ، بدگویی و حسادت نسبت به اطرافیان خو د اقدام می کنند و به جای اندیشیدن به مسایل مثبت و مهم به فکر این موضوع هستند که خود را از نظر تحصیلی، شغلی، مادی، معنوی، اجتماعی و... برتر و بالاتر از دیگران نشان دهند، هرچند که همین امر می تواند تبعات منفی و مشکلاتی را برای آن ها پدید آوَرَد.

این خصلت منفی از زمان ِخلقت انسان یعنی زمان آدم علیه السلام تا امروز همچنان ادامه دارد . و وقایعی تلخ در طول تاریخ بر اثر این صفت رذیله به وقوع پیوسته است .

تعریف حسد از نظر لغت

الحسد تمنّی زوال نعمه من مستحق لها و ربما کان مع ذلک سعی فی زوالها، و روی: «المؤمن یغبط و المنافق یحسد». حسد آرزوی زوال نعمت از کسی است که سزاوار داشتن آن نعمت است، و شخص حسود علاوه بر آرزوی قلبی چه بسا در زوال آن نعمت کوشد.ً(۲)

تعریف حسد بین علمای اخلاق

امام خمینی(قدس سره)

"حسد حالتی است نفسانی که صاحب آن آرزو کند سلب کمال و نعمت متوهمی را از غیر، چه آن نعمت را خود دارا باشد یا نه، و چه بخواهد به خودش برسد یا نه. و آن غیر از غبطه است، چون در غبطه صاحب آن می خواهد از برای خود نعمتی را که در غیر توهم کرده است، بدون آن که میل زوال آن را از او داشته

۱- سبل السلام ، ج۴ ، ص۱۹۸.

٢- المفردات فى غريب القرآن ، ص ٢٣٤ .

باشـد. و این که گفتیم کمـال و نعمت متوهم، زیرا که لازم نیست آن چیزی را که حسود میل زوال آن را دارد کمال و نعمت باشـد فی نفسه، چه بسا چیزهـایی که فی نفسه از نقـایص و رذایـل است، ولی حسود آن را کمـال گمان کرده زوال آن را می خواهـد. یا آنکه چیزی از نقایص انسانیه و کمالات حیوانیه است و حسود چون در حد حیوانیت است آن را کمال داند و زوال آن را می طلبد. مثلا در بین مردم کسانی هسـتند که هتّاکی و خونریزی را هنر دانند و اگر کسی چنین باشد به او حسد ورزند. یـا بـذله گویی و هرزه سـرایی را کمـال پندارنـد و به آن حسـد می کننـد. پس میزان توهّم کمال است و گمان نعمت، نه خود آنها. مقصود آن است که شخصی که در غیر نعمتی دید، چه واقعا نعمت باشد یا نباشد، و زوال آن را مایل بود، چنین شخصی را حسود گویند"(۱)

حسد معمولاً بین کسانی پدید می آید که در منافع و اهداف با هم تصادم داشته باشند، در این صورت هنگامی که یکی از آن ها ببیند دیگری مانع رسیدن او به هدفش می شود، از وی متنفر شده و بغض و کینه اش را به دل می گیرد ولی اگر بین دو نفر هیـچ رابطه ای نباشـد حسـد بین آن ها مفهومی نـدارد؛ لـذا می بینیم که معمولاً عالِم به عالِم حسـد می ورزد ولی به عابد هیچ حسدی ندارد و تاجر به تاجر حسد می ورزد نَه به عالِم.

این را بایـد دانست حسـد هیـچ ضـرری به محسود نمی رسانـد؛ چون نعمتی را که خدا برای بندگانش مقرّر کرده است با هیچ وسیله ای نمی توان سلب کرد، بلکه زیان حسد متوجه حسود است و به حال محسود نافع و برای دنیا و آخرت او مفید است.

سود دنیوی: این که دشـمنش پیوسته مغموم و بدحال و در عذاب است؛ زیرا هیچ عذابی از رنج حسود بالاتر نیست، این درد و عذاب را حسود با دست خود فراهم و خواسته درونی دشمنانش را محقَّق کرده است .

اما سود اخروی: این که محسود به سـبب حسد مظلوم واقع شده است، مخصوصاً اگر حسد، شـخص حسود را به غیبت یا حمله بر عِرْض محسود و هتك ستر و ذکر معایب او وادار کند.

این ها هدایائی هسـتند که حسود به وسـیلهٔ انتقال حسـناتش به دیوان عمل محسود به او می بخشد. امام صادق علیه السلام می فرمایـد: الْحَسَـدَ يَأْكُـلُ الْحَسَـنَاتِ كَمَـا تَأْكُـلُ النَّارُ الْحَطَب (۲) ؛ حســد حســنات را می خـورَد همـانگونه کـه آتش هیزم را می خورَد.آتش حسـد می توانـد سـعادت انسان و حسـنات او را بسوزانـد و زحمات يك عمر اورا برباد دهـد؛بگونه ای که دست خالی از دنیا برود.

۱- چهل حدیث ، ص ۱۰۶ .

۲- من لا یحضره الفقیه ، ج۲ ، ص۱۰۸ .

به هر حال حسد حرام است، جز در مورد نعمتی که نصیب کافر یا فاجر شده و به وسیلهٔ آن فساد و فتنه انگیزی می کند و وسایل آزار خَلق را فراهم می سازد. در این گونه موارد اشکال ندارد که انسان خواهان زوال نعمت باشد، اما نه از آن جهت که نعمت است، بلکه از آن جهت که آلت فساد شده است، به طوری که اگر صاحبش از فساد و فتنه انگیزی دست برداشت دیگر از متنعم بودنش ناراحت نباشیم.

حسد در رویات اسلامی

در روایات اسلامی نکوهش شدیدی از حسد شده، که دربارهٔ کم تر صفتی از صفات رذیله چنین نکوهشی دیده می شود، به عنوان نمونه به چند حدیث در این جا اکتفا می کنیم:

در حدیثی از امیرمؤمنان علی(ع) آمده است: الْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاض (۱) ؛ حسد بدترین بیماری اخلاقی است؛ طبق این حدیث هیچ بیماری اخلاقی بدتر از حسد نیست.

همان حضرت فرمود: رَأْسُ الرَّذَائِلِ الْحَسَد(۲)؛ سرچشمه صفات رذیله حسد است.

در حدیث دیگری از امام صادق(ع) آمده است: آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْر(۳) ؛ آفت دین و ایمان[سه چیز است] حسد و خود بزرگ بینی و فخرفروشی.

امام صادق(ع) می فرماید: هنگامی که موسی بن عمران(ع) با خدا مناجات می کرد چشمش به مردی افتاد که در سایهٔ عرش الهی قرار داشت، عرض کرد: «یا رب! من هذا الذی قد اظله عرشك؟؛ خداوندا! این کیست که عرش تو بر سر او سایه افکنده است؟!فرمود: يَا مُوسَى هَذَا مِمَّنْ لَمْ يَحْسُدِ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِه (۴) ؛ ای موسی! این از کسانی است که نسبت به مردم در برابر آنچه خداوند از فضلش به آن ها ارزانی داشته، حسد نورزیده است.

نشانه های حسد

۱. ناراحتی از رسیدن نعمت به دیگری، بدون نشان دادن عکس العمل؛

۲. غیبت و عیب جویی؛

۳. دشمنی و کارشکنی؛

۴. بی مهری یا قطع رابطه از شخص،و پنهان کردن صفات برجستهٔ او، به طوری که حتّی نمی خواهد سخنی از او بشنود.

۱- عیون الحکم و المواعظ ، ص۳۹ .

۲- شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم ، ج ۴ ، ص ۵۰ .
۳- جامع احدیث الشیعه ،ج ۱، ص ۳۹۶ .
۴- بحارالانوار، ج ۷۰ ، ص ۲۷۵ .

آثار حسد

الف. آثار اجتماعی

.۱نابسامـانی هـای اجتماعی .حسود تمام یا بیش تر نیرو و انرژی بـدنی و فکری خود را صَـرفِ حسادت می کنـد، لـذا این کار منشأ نابسامانی های اجتماعی است؛

.۲قتل ها و جنایت ها:چنان که در داستان هابیل و قابیل آمده است؛

. ۳از بین رفتن دوستی ها؛

.۴ عقب ماندگی اجتماعی؛اشخاص حسود و تنگ نظر می کوشند دیگران را به عقب بکشند؛

.۵ آشوب؛

.۶ خشم : حسود فرد مورد حسادت واقع شـده را هـدف غضب خود قرار می دهـد؛ چنان که از امام علی علیه السـلام نقل شده است: الحَسُودُ یَغْتاظُ علی مَنْ لا ذَنْبَ لَه (۱)حسود از کسی که هیچ گناهی ندارد خشمگین می شود.تنها خطای او برخورداری از نعمتی است که حسود از آن محروم است.

ب: آثار معنوی حسد

۱. نابود کنندهٔ ایمان: امام صادق علیه السلام: اَنَّ الْحَسَدَ یَأْکُلُ الْاِیمانَ، کَما تَأْکُلُ النّارَ الْحَطَب (۲)؛

۲. آفت دین: آفَهُ الدِّین اَلْحَسَد(۳) ؛

۳. نابود کننده نیکی ها : الحسد یأکل الحسنات کما تأکل النار الحطب (۴)؛

۴. رسیدن به کفر و تفکرات کفر آمیز: امام صادق می فرماید :الْحَسَدُ هُوَ أَصْلُ الْکُفْر(۵)؛

.۵غیبت؛

.۶ حسرت زیاد: علی(ع). الْحَسُودُ کَثِیرُ الْحَسَرَاتِ ؛(۶)

.۷ حجاب ضخیمی در برابر شناخت حقایق برنگاه می افکند؛

. ۸ مانع رشد و تعالی روحی ؛ فکری ومعنوی خانوادگی و اجتماعی می گردد.

ج: آثار جسمانی حسد

افراد حسود معمولاً افرادی رنجور،حسّاس،عصبی،پرخاشگر و افسرده هستند.دستگاه های مختلف بدن تحت

۱- بحار الانوار، ج ۷۳ ، ص ، ۲۵۱.

۲- کافی ،ج۴، ص۸۹.

۳- جامع احدیث الشیعه ،ج۱، ص۳۹۶ .

۴- غررالحکم ، ص ۳۰۱ ، ح۶۸۵۴ .

۵- وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۶.

۶- جامع احادیث الشیعه ،ج۱۳، ص۵۵۳ .

تـأثیر این حالت روحی دچار بیماری می گردد. امیر مؤمنان علی (ع) می فرمایـد. الْعَجَبُ لِغَفْلَهِ الْحُسَّادِ عَنْ سَـلَامَهِ الْأَجْسَاد(۱) ؛ شگفتا که حسودان از سلامت خود غافل مانده اند .

در روایات بسـیاری، آثار جسـمی حسد مورد توجه قرار گرفته است.به عنوان مثال، امیر مؤمنان (ع) می فرماید:حسادت بدن را نابود می کند. اَلْحَسَدُ یَفْنی الْجَسَدَ.(۲) و در بعضی دیگر،سلامت بدن در کمی حسد بیان شده است .علی (ع)می فرماید: صِحَّهُ الْجَسَدِ مِنْ قِلَّهِ الْحَسَدِ.(۳)

د. آثار اخروی حسد

۱. بدبختی و شقاوت دنیا و آخرت : علی (ع): ثَمَرَهُ الْحَسَدِ شَقَاءُ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَه.(۴)

۲. فشار قبر و ظلمت آن: زیرا که می فرماینـد صورت قبری و برزخی این اخلاق فاسـده ردیّه، که فشار روحی دارد و کـدورت قلبی دارد، فشار و ظلمت قبر است. تنگی و فراخی قبر تابع انشراح صدر و عدم آن است.

از حضرت صادق، علیه السلام روایت شده که: رسول خدا، صلّی اللّه علیه و آله، بیرون رفتند در تشییع جنازهٔ سعد، در صورتی که تشییع کردند او را هفتاد هزار فرشته. پس رسول خدا، صلّی اللّه علیه و آله، سرِ خود را به سوی آسمان بلند کرد. پس از آن گفت: «آیا مثل سعد فشار داده می شود؟ راوی به امام علیه السلام عرض

می کند: فدایت شوم برای ما نقل شده که سـعد استخفاف به بول می کرد. فرمود: معاذ اللَّه فقط یک درشتی و بدی در خلق او بود با اهل خانه اش. انتهی. و تنگی و فشار و کـدورت و ظلمتی که در قلب به واسـطهٔ حسـد پیـدا می شود در کم تر از اخلاق فاسـده است. در هر حـال، صـاحب این خُلق هم در دنیـا معّـذب و مبتلاست، و هم در قبر فشار و ظلمت است، و هم در آخرت گرفتار و بیچاره است.(۵)

برخی از ویژگی های حسود

۱- نهج البلاغه ، حکمت ۲۲۵ .
۲- جامع احادیث الشیعه ، ج۱۳ ، ص۵۵۲ .
۳- همان .
۴- مستدرک الوسائل ، ج۱۲، ص۲۳.
۵- چهل حدیث ، ص۱۰۹ .

۱. خواهان زوال نعمت از دیگران . امیر مؤمنان (ع): وَ قَالَ ع الْحَاسِدُ لَا یَشْفِیهِ إِلَّا زَوَالُ النِّعْمَهِ(۱) ؛ حسود شفا ندهد او را مگر زائل شدن نعمت.

۲. همواره غمگین است. علی علیه السّلام فرمودند: الْحَسُودُ مَغْمُومٌ (۲).....؛ حسود همواره اندوه دارد.

۳. رفیق بدی است : بِئْسَ الرَّفِیقُ الْحَسُود(۳) ؛ بد رفیقی است حسود.

۴. دشمن نعمت های خدا است.علی علیه السلام: الْحَسُودُ غَضْبَانُ عَلَی الْقَدَرِ(۴) ؛ حسود یعنی رشک برنده خشمناک است برقَدَر یعنی بر تقدیر حقّ تعالی.

۵. زود حمله ور می شود ودیر محبت می کند .علی علیه السّلام فرمودند: الْحَسُودُ سَرِیعُ الْوَثْبَهِ بَطِیءُ الْعَطْفَه(۵) ؛حسود زود حمله میکند و دیر محبت می نماید .

سرچشمۀ حسادت

۱. کبر و خودبینی؛

۲- عداوت : به این معنی که انسان وقتی با کسی دشمن شد هیچ خیری را برای او نمی خواهد و لذا متنعم

بودنش را دوست ندارد.

۳. کینه؛

۴. حبّ ریاست : ریاست معمولاً مبتنی بر این است که رئیس نعمتی داشته باشد که دیگران از آن محروم باشند؛ لذا شخص ریاست طلب وقتی ببیند دیگران به نعمتی شبیه آنچه او دارد دست یافته اند حسد می ورزد.

۵. ترس از نرسیدن به مقاصد مورد نظر: حاسد تصور می کند نعمت های الهی محدود است اگر دیگران به آن ها دست یابند امکان رسیدن او را به آن نعمت ها را کم می کنند. مثل تاجری که می ترسد همکارش با داشتن فلان مقدار سرمایه در بازار رقیب او شود؛

۶. احساس حقارت و خود کم بینی افرادی که در خود لیاقت رسیدن به مقامات عالی را نمی بینند و از این نظر گرفتار عقدۀ حقارتند آرزو می کنند دیگران هم به جایی نرسند تا همانند یک دیگر شوند؛

۷. بی اعتقادی به قدرت و عنایت و عدالت حق تعالی : شخص حسود با زبان حال به خداوند اعتراض

۱- مستدرک الوسائل ،ج ۱۲، ص ۲۲.

۲- بحارالانوار.ج ۷۰، ص۲۵۶.

۳- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ، ص ۴۱۷.

۴- مستدرک الوسائل ، ج ۱۲ ، ص۲۱ .

۵- بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار ، ج ۷۰ ، ص ۲۵۶ .

می کنـد که: چرا فلاـن نعمت را به فلان کس دادی؟ این چه حکمتی است و چه عـدالتی؟ چرا به من نمی دهی؟ و نیز به زبان حال می گوید:

هرگاه خدا به دیگری نعمتی دهد ممکن است از دادن مثل آن به من العیاذ بالله عاجز باشد، پس چه بِه تر که نعمت از او سلب گردد تا به من برسد.

بنابراین حسودان در واقع گرفتار نوعی تزلزل در پایه های ایمان به توحیـد افعالی پروردگار و حکمت و قـدرت او هسـتند، چه این که انسانی که به این اصول مؤمن باشد می داند تقسیم نعمت ها از سوی خداوند حسابی دارد و بر طبق حکمتی است و نیز می دانـد خداونـد توانایی دارد که بیشتر و بِه تر به او ببخشـد، هرگاه آن ها را شایسـتهٔ نعمت بداند، پس باید کسب شایسـتگی کند.

به همین دلیل در حدیثی از زکریا(پیامبر بزرگ الهی) آمده است که خداوند می فرماید:

الحاسـد عـدو لنعمتی، متسـخط لقضائی(۱)؛غیر راض لقسـمتی الـتی قسـمت بیـن عبـادی؛ حسـود دشـمن نعمـت مـن اسـت، او خشمگین در برابر قضا و تقدیر من و ناراضی از قسمتی است که در میان بندگانم کرده ام.

شـبیه همین معنـا از رسـول خداصـلی الله علیه وآله وسـلم نقـل شـده است که می فرمایـد:خداونـد به موسـی بن عمران فرمـود: «لاتحسـدن النـاس علی مـا آتیتهم من فضـلی، و لاتمـدن عینیـک الی ذلک، و لاتتبعه نفسک، فان الحاسـد ساخط لنعمی، ضاد لقسـمی الـذی قسـمت بین عبادی و من یک کـذلک فلست منه و لیس منی(۲) ؛ ای موسـی! هرگز در مـورد آنچه به مردم از فضـلم عطـا کرده ام حسـد مَوَرز، و چشم به آنها نـدوز، و آن ها را در دل پیگیری نکن(و بر این امور خُرده مگیر)؛ زیرا حسود نسبت به نعمت های من خشـمگین و مخالف تقسیمی است که در میان بندگانم کرده ام، هر کس چنین باشد نه من از اویم و نه او از من است .

۸. تبعیض : به طور کلی، «امتیـاز و تبعیض» حسـادت را به دنبـال دارد.کسـی که نسبت به دیگری از امتیـاز ویژه ای برخوردار است در معرض حسـادت دیگران قرار می گیرد؛ چنـان که در حـدیثی از امام علی علیه السـلام آمـده است:کل ذی رتبه سـنیه محسود(۳)؛ هر شخص دارای امتیاز و رتبه شایسته، مورد حسادت واقع می شود؛

۹.احساس محرومیت : یکی دیگر از زمینه های بروز حسادت، شـرایطی است که انسان احساس می کند از دارایی های مادی ، یا هر نوع دارایی دیگری نظیر دارایی های عاطفی محروم شده است؛ مثلاً، هر شی ء مورد

۱- .جامع السعادات ،ج۲ ، ص ۱۵۰.

۲- .جامع السعادات ،ج۲ ، ص۱۴۹.

۳- جامع السعادات ،ج۲، ص۱۴۹.

علاقهٔ دیگری ممکن است زمینهٔ به پدید آمدن حسادت انسان را به او فراهم آوَرد.این نوع حسادت، که از علاقهٔ شدید به چیزی ناشی می گردد گاهی «غبطه» خوانده می شود.

۱۰. عزت نَفْس (خود عزیز داشتن) : به این معنا که می داند آن شخص به خاطر نعمتش بر او تکبر می کند و او به خاطر عزت نَفْسی که دارد نمی تواند تکبر و تفاخر او را تحمل کند(۱)؛

۱۱. تعجب : این سبب در مواردی است که نعمت به قدری بزرگ باشد که انسان تعجب کند شخصی آن چنان به نعمتی این چنین دست یابد «و به عبارت دیگر آن شخص را مستحقّ چنین نعمتی نداند» چنان که خدای تعالی از امّت های سابق خبر می دهد که گفتند:ما أَنْتُمْ إِلا بَشَرٌ مِثْلُنا (۲)؛شما جز بشری همانند ما نیستید. و گفتند:أ نؤمن لبشرین مثلنا(۳) ؛ تعجب کردند از آنکه کسی که مثل خود آن هاست فائز به مرتبهٔ رسالت و وحی شود، پس حسد ورزیدند. «آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان آوریم؟»؛

۱۲.خباثت درونی و بخل ذاتی به بندگان خدا

کسانی هستند که متنعم شدن دیگران هیچ یک از ضررهایی را که ذکر کردیم برای آن ها ندارد ولی به علت خباثت ذاتی و بخلی که دارند از گرفتاری دیگران شاد و از متنعم بودن آنان در عذابند، لذا از شنیدن وصف گرفتاری دیگران شاد می شوند، مستانه می خندند و شماتت می کنند و از مشاهدهٔ انتظام امور بندگان خدا رنج می بَرند.

گاهی در یک نفر همهٔ این اسباب و علل یا بیش تر آن ها جمع می شوند و او را دچار حسدی جانکاه می کنند.(۴)

راه علاج حسد

برای علاج حسد دو راه وجود دارد: راه علمی و راه عملی.

۱. راه علمی

الف. آگاهی به زیان حسادت : علاج این مرض آن است که حسود بداند زیان دنیا و آخرت را برایش به ارمغان می آورد؛ زیرا حسد در واقع عبارت است از خشم بر قضای الهی و ناخوش داشتن نعمت او که بین بندگان خود تقسیم کرده و بیزاری از عدل او که با حکمت خفیّهٔ خود در ملکش اقامه کرده است و این جنایتی بس بزرگ است که در مقابل پروردگار عادل و حکیم مرتکب شده است.

۱- ترجمه اخلاق ، ص۲۵۷ .

۲- یس / ۱۵ .

۳- مؤمنون/ ۴۷ .

۴- چهل حدیث ، ص۱۰۷ ، ترجمه اخلاق ، ص۲۵۷ .

ب. حسود باید بداند که با حسد از زیّ اولیا خدا خارج شده و با شیطان و کافران هم مسلک گشته است، چه این که اولیای خدا بندگان او را دوست دارند و ابلیس و کفار پیوسته برای مؤمنین آرزوی بلاء می کنند و زوال نعمت آن ها را خواستارند.

خدای تعالی می فرماید:انْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ انْ تُصِبْكُم سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها(۱)؛ اگر خیری به شما (مؤمنان) برسد آن ها (کفار) بد حال و غمگین می شوند و اگر حادثه ای ناگواری برایتان پیش آید شادمان می شوند. و باز می فرماید:وَدّ كَثِيرٌ مِن اهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ ايمانِكُمْ كُفَّارا حَسَدا مِنْ عِنْدِ انْفُسِهِمْ(۲) ؛ این ها ضررهائی است که حسد برای دین و آخرت انسان به بار می آورد» بسیاری از اهل کتاب دوست دارند که شما را بعد از ایمان به کفر برگردانند به دلیل رشک و حسدی که در جان خویش دارند.

و اما ضرر دنیائی حسد، آن است که حسود در عذابی دردناک و اندوهی سوزناک که حسدش برای او فراهم کرده به سر می بَرد؛ زیرا می بیند که روز به روز نعمت، نصیب دشمنانش می شود و حسد اوهر چند زیاد باشد در نعمت دیگران تأثیر ندارد، چه این که اگر حسد حاسدان در نعمت ها مؤثر بود با حسد کافران هیچ نعمتی برای مؤمنان باقی نمی ماند.

۲ - معالجهٔ عملی

علاج عملی حسد آن است که حسد و تمام اقوال و افعالی را که حسد اقتضاء می کند محکوم کرده و خود را به انجام نقیض آن ها مکلف سازد.

مثلا اگر حسد اقتضاء می کند که متعرض و آبروی محسود شود زبانش را به ثنای او مکلّف کند و اگر موجب قطع بخشش به او می شود خود را به بخشش بیش تری وادار و در نتیجهٔ چنین رفتاری محسود به او محبت پیدا می کند و براثر محبت او شخص حسود محبت پیدا می کند و بین آن ها دوستی و موافقت ایجاد می شود و همین دوستی، ریشهٔ حسد را خشک می کند.(۳)

مراتب حسد

شخص حسود معمولًا دارای یکی از سه حالت ذیل است.

ص:۷۱

۱- آل عمران/ ۱۲۰.

۲- بقره/ ۱۰۹ .

۳- ترجمه اخلاق ، ص ۲۵۸ ,چهل حدیث ، ص۱۱۳.

۱ - اینکه طبعا بـدخواه دیگران باشـد ولی خودش از این حـال نـاراحت و عقلا از این میل قلبی متنفر باشـد و به همین دلیل بر نفس خود غضـبناک بوده و در فکر چاره ای برای رفع آن باشـد. این قسم از حسد چون از اختیار انسان خارج است قطعاً مورد عفو پروردگار قرارمی گیرد.

۲ – این که این میل قلبی را دوست داشـته و در ناگواری های محسود به وسـیلهٔ قول یا فعلی، شادمانی خود را اظهار کنـد. این قِسم از حسد قطعاً ممنوع و حرام است.

۳ - قِسم سوم حالتی است میانـهٔ دو حالت قبلی یعنی آن که در قلب حسـد بورزد و از حسـد خود به هیچ وجه ناراحت نباشد و در صدد رفع آن بر نیاید ولی ظاهر خود را از اطاعت حسد و انجام مقتضیات آن حفظ کند.

در حکم این قِسم از حسد بین عرفاء اختلاف است.

گروهی می گویند حسد فعل قلبی است و همین که انسان در قلب حسد بورزد و از آن ناراحت نباشد مصداق حسود گناهکار است، اگر چه ظـاهر خود را حفـظ کنـد و به انـدازهٔ شـدّت و ضـعف همان حبّ قلبی که به زوال نعمت دیگران دارد معصـیت کرده و گناهکار است.

این گروه برای اثبات نظریه خود به دو آیه کریمه از قرآن مجید استناد کرده اند.

۱. وَلا یَجِدُونَ فی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا اوتُوا(۱) ؛ و[انصـار] در درون خود به غنـایم بنی نضـیر که به مهـاجرین داده شـد هیچ حاجتی (بخل و حسد) احساس نمی کنند.

۲. وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ کَما کَفَروا فَتَکُونُونَ سواءً(۲) ؛ [کفار و منافقین] دوست می دارند شما نیز مانند آن ها کفر بورزید تا با هم یکسان باشید.

و گروهی گفته انـد که: اگر انسان حسـد خود را به وسـیلهٔ جوارح اظهار نکند مرتکب هیچ گناهی نشده و بسیاری از اخبار بر همین معنا دلالت دارند.

با سـندهای مختلف از طرق عامّه از نبی اکرم صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم چنین روایت شـده است: وُضِعَ عَنْ أُمَّتِی تِسْعُ خِصَالٍ الْخَطَأُ وَ النِّسْیَانِ وَ مَا لَا یَعْلَمُونَ وَ مَا لَا یُطِیقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَیْهِ وَ مَا اسْتُکْرِهُوا عَلَیْهِ وَ الطِّیَرَةُ وَ الْوَسْوَسَةُ فِی التَّفَکُّرِ فِی الْخَلْقِ وَ الْحَسَدُ مَا لَمْ یُظْهِرْ بِلِسَانٍ أَوْ یَد(۳)؛ از امّت من نُه چیز برداشته شده است، اشتباه، فراموشی، آن چه نمی دانند، هر چه که از حّد طـاقت آن هـا خارج باشـد، آن چه را از روی ناچاری انجام می دهنـد، آنچه را که اجبارا انجام می دهنـد، فال بَـد، وسوسه در تفکر دربارهٔخلقت، و حسد تا زمانی که با دست یا زبان اظهار نشود .

ص:۷۲

۱- حشر/ ۹.

۲- نساء/ ۸۹ .

۳- کافی ، ج ۱۰، ص۲۲۴ .

این حدیث شریف در اصطلاح حدیث رفع نام دارد و در علم اصول یکی از ادلهٔ اصل برائت است.هدف اصلی این حدیث، رفع اضطراب و نگرانی انسان ازارتکاب امور غیر اختیاری است؛ اموری که در محدودهٔ تکلیف نمی گنجد.یکی از موارد بارز این امور – در مورد نفوس غیر مهذّب – حالات نفسانی کنترل نشده است و حسد درونی یکی از این حالات محسوب می شود .

البته حضرت امام خمینی (ره) بیان بسیار عرفانی در باره این حدیث شریف دارد که آوردن آن خالی از لطف نیست .

البته امثال این حدیث شریف نباید مانع شود از جدّیّت دَراز بین بردن این شجرهٔ خبیثه از نَفْس و پاک کردن روح از این آتش ایمان سوز و آفت دین برانداز. زیرا کم اتفاق می افتد که این مادّهٔ فساد قَدَم به نَفْس بگذارد و در نَفْس تولید فسادهای گوناگون نکند و به هیچ نحو از او اثری ظاهر نگردد و ایمان انسان محفوظ بماند. با این که در احادیث صحیحه وارد شده که: این صفت ایمان را می خورَد و آفت ایمان است، و خدای تعالی از صاحب آن برائت کرده و خود را از او و او را از خود نفی کرده. پس چنین امر بزرگی و فساد مهمی را که به واسطهٔ آن همه چیز انسان در خطر است نباید انسان از او غفلت کند و به واسطه حدیث «رفع» مغرور گردد. پس، تو جدّیّت خود را بکن و شاخه های او را بزن و در صدد اصلاح باش و نگذار از او ترشحی در خارج بشود، آن وقت ریشهٔ آن سست می شود و از نمو و ترقی می افتد. و اگر در بین ریاضت و اصلاح ،مرگ در رسید، رحمت الهی شامل حالت می شود و با رحمت واسعه و برکت روحانیت رسول اکرم، صلّی اللّه علیه و آله، مشمول عفو می شوی، و بارقهٔ رحمانیه اگر بقیه ای از آن مانده باشد، می سوزانَد و نَفْس را پاک و پاکیزه می کند(۱).

در جای دیگر رسول اکرم می فرماید: ثَلَاثٌ لَا یَنْجُو مِنْهُنَّ أَحَدٌ الظَّنُّ وَ الطِّیَرَهُ وَ الْحَسَدُ وَ سَأُحَدِّثُکُمْ بِالْمَخْرَجِ مِنْ ذَلِکَ إِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تُحَقِّقْ وَ إِذَا تَطَیَّرْتَ فَامْضِ وَ إِذَا حَسَدْتَ فَلَا تَبْغِ (۲)؛سه چیز است که کسی را از آن ها خلاصی نیست: گمان، فال بَد، حسد، و من راه نجات از این سه را به شما می آموزم، چون گمان کردی تحقیق نکن، و چون فال بد زدی اهمیت نده ،و هنگامی که حسد ورزیدی ظلم نکن(۳).

انگیزه های حسد

انگیزه های حسد پنج چیز است

ص:۷۳

۱- چهل حدیث ، ص۱۱۴ .

۲- مجموعه ورام ، ص۱۲۷ .

۳- ترجمه اخلاق ، ص۲۵۸

اول : خباثت نَفْس و بخل به خیر بندگان خدا. در گوشه و کنار عالَم کسانی را می یابی که از گرفتاری و رنج و مصیبت بندگان شاد و خوشدل می شوند، و از راحت و نیکویی حال و وسعت معاش آنان ناراحت و محزون می گردند. چنین شخصی هر گاه نگرانی و اضطراب احوال مردم و گرفتاری و ادبار و تنگی معیشت آنان را بشنود به سبب خبث باطن و رذالت طبع در خود احساس شکفتگی و شادمانی می کند، هر چند میان او و ایشان هیچ گونه سابقه دشمنی و رابطه آشنائی نبوده باشد و تفاوتی در حال او از رسیدن به جاه یا مال و مانند این ها حاصل نشود. و هر گاه خوبی حال و سر و سامان داشتن زندگی یکی از بندگان خدا را بشنود بر او گران می آید اگر چه هیچ نقص و ضرری به او نرسد. این بیچاره به نعمت های خدا بر بندگان بخل می ورزد بدون این که قصد و غرضی داشته باشد، و یا تصور کند که آن نعمت به وی منتقل می شود، پس این خوی ناشی از خبث نَفْس و پَستی و پلیدی طبع است. و از این رو علاج آن در نهایت دشواری است؛ زیرا سببش خباثت ذات و پستی سرشت است و معالجهٔ امر ذاتی و مقتضای طبع بسیار سخت است، بر خلاف آنچه از اسباب عارضی پدید آید.

دوم دشمنی و کینه توزی. و این بزرگترین اسباب حسد است؛ زیرا هر انسانی ، مگر نادری از اهل مجاهده با نَفْس ، به گرفتاری و رنج دشمن خود شاد و فرحناک می گردد، یا به گمان این که این حال مکافاتی است که خداوند به خاطر او به دشمن رسانده، یا برای این که طبعاً ضعف و نابودی دشمن را دوست دارد. و هر گاه نعمتی به دشمن رسد ناراحت می شود، زیرا ضدّ مراد و خواهش اوست و گاه تصور کند که خود او نزد خدا منزلتی ندارد که انتقام او را از دشمن نگرفته و بلکه به او نعمت داده، و از این خیالها اندوهگین می شود.

سوم حبّ ریاست و حبّ مال و جاه. پس کسی که نام و آوازه را دوست دارد، و طالب مدح و ستایش است از اینکه او را در فنّ خود وحید زمان و یگانهٔ عصر خوانند، و از حیث شَجاعت یا علم یا عبادت یا صنعت ویا جمال یا غیر این ها مشهور و معروف گردد، اگر بشنود که در دورترین نقاط عالَم نظیر و مانند او هست ناراحت و بددل می شود، و به مرگ او یا زوال نعمتی که در آن با او مشارک است شاد می گردد، تا در فنّ خود از همه برتر و در ستایشی که از صفت او می شود یکتا و بی همتا باشد.

چهارم ترس از بازماندن از مقصود و مطلوب خود. و این مخصوص دو نفر است که هر دو یک چیز را بخواهند، پس هر یک از آن دو در وصول به مقصود به دیگری حسد می ورزد، از این جهت که آن را در انحصار خود می خواهد، مثل حسد هووها به یک دیگر در مسایل همسری، و حسد برادران با هم در نزدیکی به پدر و مادر برای دست یافتن به مال آن دو، و حسد شاگردان به یک دیگر در مورد یک استاد برای جلب

توجّه او، و حسد ندیمان و خواصّ پادشاه در نیل به منزلت و مقام نزد او، و حسد وُعّاظ و فقهایی که اهل یک شهرند با هم در رسیدن به درجهٔ قبول و به دست آوردن مال، اگر غرض و مقصود آن ها همین باشد.

پنجم تعزّز و آن عبارت است از این که بر او گران باشد که یکی از همردیفانش از او بالاتر و برتر شود، به این گمان که اگر آن شخص به نعمت هایی دست یابد بر او تکبر خواهد کرد و او را کوچک خواهد شمرد، و او به واسطهٔ این که می خواهد عزیز و ارجمند شمرده شود خواهان آن است که آن نعمت به او نرسد. و غرض او این نیست که تکبر نماید، زیرا به برابری با او راضی است.(۱)

منافسه و غبطه

منافسه یعنی آرزو کردن نعمتی که برای دیگری هست بی آن که زوال آن را از او بخواهد، و این مذموم نیست، بلکه در واجب، واجب است و در مستحب، مستحب و در مباح، مباح.

خدای سبحان می فرماید: وَ فی ذلِکَ فَلْیَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ(۲)؛ و همچشمی کنان در این باره (نعمت بهشتی) همچشمی کنند.

و سخن پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم بر این معنا حمل می شود که فرمود: لا حسد إلا فی اثنین: رجل آتاه اللّه مالا، فسلّطه علی ملکه فی الحقّ. و رجل آتاه اللّه علما، فهو یعمل به و یعلّمه النّاس(۳)؛ حسد روا و نیکو نیست مگر در دو مورد: مردی که خدا او را مالی داده باشد و او [در صرف] در راه حق به آن دست یابد، و مردی که خدا به او علمی عطا فرموده و او به آن عمل کند و به مردم بیاموزد». یعنی غبطه جز در این موارد [جایز و نیکو] نیست.

سبب غبطه گاهی حبِّ نعمتی است که برای شخص مورد غبطه حاصل است. پس اگر آن نعمت امری دینی باشد سبب غبطه حبِّ خدا و مَحبت طاعت اوست، و اگر امر دنیوی باشد سبب آن حُبّ نعمت های مباح دنیا و بهره مندی از آن هاست. در غبطهٔ اول هیچ کراهتی نیست بلکه مستحسن و مندوب است و غبطه دوم اگر چه حرام نیست ولی باعث کاهش و نقصان درجه آدمی در دین و واماندن انسان از مقام های بلند و ارجمند است، و با زهد و توکّل و رضا منافات دارد(۴).

برای غبطه دو مرتبه است

۱- علم اخلاق اسلامی ، ج۳، ص ۲۶۸ .

۲- مطففین / ۲۶ .

۳- جامع السعادات ، ج۲ ، ص۱۵۱.

۴- علم اخلاق اسلامی، ج ۳ ، ص ۲۶۴ .

اول . میل دارد که به آنچه مغبوط دارد دست یابد، بدون میل به مساوات با وی، یا کراهت از کم تر داشتن از او، و زوال نعمت وی را نخواهد.

دوم . میل دارد که به آن نعمت دست یابد، همراه با میل به مساوات و کراهت از کمبود، به طوری که اگر از نیل به آن ناتوان باشد، در نهانخانه دل خویش نابودی نعمت وی را خواهان و از رسیدن به برابری با وی و از میان رفتن کمبود شادمان است، جز این که از این شادی ناخشنود است و بر نَفْس خود خشمگین. گاه این مرتبه از حسد «حسد مورد عفو» نامیده شده و گویا مقصود نبی اکرم صلی اللّه علیه و آله همین معنا باشد که می فرماید: سه چیز است که مؤمن از آن جدا نخواهد شد: حسد، و ظن و طیره (فال بد)... سپس فرمود: و برایاو راه بیرون شدن از این ها هست، اگر حسد بردی آن را مخواه و مجُو - یعنی اگر در دلت چیزی از آن یافتی به آن عمل مکن، و از آن ناخشنود باش - و اگر گمان [بد] پیدا کردی آن را حقیقت مپندار و آن را تحقّق مبخش، و چون شگون بد زدی از آن بگذر [و به کار خود پرداز](۱).

سخن چینی

یکی از آفات زبان که از رذایل اخلاقی واز گناهان بزرگ به شمار می رود و انسان را از مسیر الهی دور می سازد، نمامی و سخن چینی است. سخن چینی یعنی پشت سر دیگران سخن گفتن و به دنبال برملا کردن عیوب دیگران بودن و حرف را از محفلی به محفل دیگری برده و سخنان را پخش کردن. بنا بر این هر چه از احوال مردم دیده شود که به افشای آن راضی نباشند اشاعۀ آن سخن چینی است. پس بر هر مسلمانی لازم است که در آنچه از احوال دیگران می داند سکوت کند، مگر وقتی که و نقل آن برای مسلمانی سودمند باشد یا از گناهی جلوگیری شود. چنان که اگر ببیند کسی مال دیگری را می برد بر اوست که برای حفظ حقّ صاحب مال گواهی دهد، امّا اگر ببیند که کسی مالی را برای خود پنهان می کند، بازگفتن آن سخن چینی و فاش کردن راز است. (۲)

و هر که واقعیّت و کنه نمّامی و سخن چینی را بشناسد، می داند که سخن چین بدترین و خبیث ترین مردم است، زیرا وی از دروغ و غیبت و مکر و بیوفائی و خیانت و کینه و حسد و دورویی و فساد کردن میان مردم و خدعه و فریب، دور و برکنار نخواهد ماند.

۱- علم اخلاق اسلامی ، ج ۳ ، ص۲۶۷ .

۲- علم اخلاق اسلامی، ج ۳ ، ص۳۶۷ .

قرآن در نکوهش سخن چینی می فرماید :وَیلٌ لِکَلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَه(۱) ؛وای بر هر عیب جوی سخن چین .

و به کسانی که با نمّامی و سخن چینی، آتش کینه و عداوت را میان مردم بر می افروزند هشدار می دهد و آنان را به عذاب دوزخ تهدید می کند؛ چنانکه دربارهٔ یکی از همسران ابی لهب به نام امّ جمیل می فرماید: زن او (ابی لهب) آن هیزم کش آتش افروز نیز اهل جهنم است(۲).

چون کار او نمّامی بود، وی را« حماله الحطب » یعنی آتش بیار معرکه نام نهاده اند .روایات معصومین علیهم السلام در این باره بسیار است که به چند نمونه می پردازیم .رسول خدا فرمودند:اَلا اُنَبِّئُکُم بِشِرارِکُم قالُوا بَلی یَا رَسُولَ اللهِ قَالَ المَشّاءُونَ بِالنَّمیمَهِ المُفَرِّقُونَ بَینَ الاَحِبَّهِ البَاغُونَ لِلبُرَآءِ المَعَایِبَ(۳)؛ آیا می خواهید شما را به بدترین افراد در میانتان آگاه کنم؟ عرض کردند: بلی، ای رسول خدا! حضرت فرمودند: بدترین افراد کسانی هستند که به سخن چینی می روند؛ میان دوستان جدایی می افکنند و در جست جوی عیب برای افراد صالح و پاکدامنند.

عواقب سخن چینی

۱.عذاب قبر : حضرت علی (ع) می فرماید: عَذَابُ الْقَبْرِ مِنَ النَّمِیمَهِ وَ الْغِیبَهِ وَ الْکَذِب (۴)؛عذاب قبر به خاطر سخن چینی و غیبت و کذب است.

۲. وارد نشدن به بهشت :امام باقر (ع) می فرماید :محرّمه الجنّه علی القتّاتین المشّائین بالنّمیمه(۵)؛ بهشت بر غیبت کنندگان و سخن چینان حرام است.

علاوه بر عواقب آخروی، آثاربد دنیوی از نظر فردی و اجتماعی هم در بر دارد.

از نظر فردی

- روح و روان و دل انسان را تاریک می سازد؛

- شخصیت او را از بین می برد؛

- کسی با او رفاقت نخواهد کرد مگر امثال خودش؛

- مردم به او اطمینان نخواهند کرد.

۱- همزه/۱ .

۲- تبت / ۴ .

۳- کافی، ج ۲،ص ۳۶۹ .

۴- اعیان الشیعه ، ج ۱، ص ۳۴۰ و علل الشرایع ، ج ۱ ، ص ۳۰۹ .

۵- محجه البیضاء ، ج ۵ ،ص ۲۷۶ .

نتیجه این ها منزوی و گوشه گیری خواهد بود و این عذاب سختی برای او است و روح روانش را به هم می ریزد.

از نظر اجتماعی :

- موجب دودستگی و جنگ و جدال در جامعهٔ مسلمانان می گردد.

- محبت ها را به بغض و کینه تبدیل می کند، با این که کیان و عظمت مسلمانان وابسته به مَحبت و همبستگی میان آنان است.

انگیزه های سخن چینی

انگیزه ای که سبب ارتکاب انسان به چنین عملی می شود، یک یا چند مورد از علل زیر است :

۱ .انسان به کسی که مطلبی از او نقل می کند نظر سوء داشته و در صدد بدنام کردن وی باشد؛

۲ . بخواهد به وسیله نمّامی نسبت به کسی که نزد او سعایت (سخن چینی)می کند اظهار دوستی و محبت نماید؛

۳ - تفریح و سرگرمی؛

۴. هرزه گویی و مجلس آرایی و همنشینی با اهل باطل؛

۵ . تفرقه افکنی و ایجاد تشویش و اضطراب در اذهان مردم.(۱)

راه علاج

راه علاج این صفت ناپسند رجوع کردن به احادیث حضرات معصومین علیهم السلام و کنترل زبان و جلوگیری از هرگونه بیهوده گویی است که یکی از موارد محاسبهٔ نَفْس محسوب می شود.

وظیفهٔ انسان در مقابل سخن چین

کسی که سخن چین، مطلبی را برایش نقل می کند در مقابل او شش وظیفه دارد:

۱. او را تصدیق نکند. چه این که، او فاسق است و قرآن می فرماید:انْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا(۲) ؛ اگر فاسقی برای شما خبری آورد، دربارهٔ خبرش تحقیق کنید.

۲. او را از این کار منع کند. چه این که خدای تعالی می فرماید:وَ أْمُرْ بالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ(۳)؛ امر به معروف کن و از منکر بازدار. سخن چینی از منکرات است و نهی از آن، واجب.

۱- نقطه های آغازدراخلاق عملی ، ص ۲۸۱ .

۲- حجرات/ ۶ .

۳- لقمان/ ۱۷ .

۳. او را مبغوض دارد؛ زیرا او مبغوض خداست.

۴. به شخصی که مطلب از او نقل شده گمان بد نَبرد زیرا خدای تعالی می فرماید: وَ اجْتَنِبُوا کَثِیرا مِنَ الظَّنِّ انَّ بَعْضَ الظَّنِّ اثْمٌ (۱) ؛ از بسیاری از گمان ها اجتناب کنید که بعضی از آن ها گناه است.

۵. سخن چینی، او را به تحقیق و تجسّس وادار نکند، که خدای تعالی می فرماید:وَ لا تَجَسَّسُوا(۲)؛ تجسّس نکنید.

۶. خودش مرتکب کاری که دیگران را از آن نهی می کند نشود، یعنی سخن چینی او را برای کسی که سخن از جانب وی گفته شده، نقل نکند.

روایت است که: «بنی اسرائیل گرفتار خشکسالی و قحطی شدند، موسی علیه السّلام چند بار به دعا باران خواست ولی دعایش مستجاب نشد و اثری نبخشید. خدای تعالی به او وحی فرمود: در میان شما سخن چینی هست که بر نمّامی اصرار می ورزد و من از این جهت دعای تو و همراهانت را اجابت نخواهم کرد. موسی گفت: پروردگارا! او کیست تا از میان خود برانیم؟ فرمود: ای موسی! من تو را از سخن چینی نهی می کنم و خود سخن چینی کنم؟ پس بنی اسرائیل همگی توبه کردند، آن گاه خداوند به آن ها باران رسانید.(۳)

تفاوت سعایت و سخن چینی

سعایت همان سخن چینی است، با این شرط که کسی که نزد او سخن چینی می شود از او بیم ضرر و آزار باشد، مانند سلاطین و امرا و حکّام و رؤسا و امثال آنان. و این بدترین انواع سخن چینی و گناه آن ازهمه بیشتر است، و آن نیز از عداوت و مالدوستی و طمع به آن ناشی می شود، و از پستی و خباثت دو قوهٔ شهوت و غضب است.(۴)

کهانت

مفهوم کهانت و کاهن

کهانت در لغت به معنای غیب گویی و آگاهی از غیب و گاه به معنای پیش گویی است و در این جا همین معنا منظور است. کهانت و عرافت دو واژه اند که به یک معنا اختصاص دارد؛ هرچند برخی میان آن دو این تفاوت قائل هستند که کهانت را به آگاهی از غیب نسبت به امور آینده و عرافت را به آگاهی از امور غیبی

۱- حجرات/ ۱۲ .

۲- حجرات/ ۱۲ .

۳- ترجمه اخلاق ، ص۲۴۳.

۴- علم اخلاق اسلامی ، ج ۳ ،ص ۳۷۳ .

گذشته اختصاص داده اند. به هر حال، منظور از کهانت و عرافت خبر دادن و آگاهی از غیب است و هر آنچه کاهن انجام می دهد، منشأ غیبی دارد.(۱)

کاهن به کسی گفته می شد که خبر از اسرار غیبی می داد و غالباً مدعی بود که با جنیان ارتباط دارد و اخبار غیبی را از آن ها می گیرد. مخصوصاً در عصر جاهلیت کاهنان بسیاری بودند، از جمله دو کاهن معروف" ربیعه بن ربیعه بن مسعود بن مازن غسانی(معروف به سطیحِ کاهن)، و شق بن مصعب بن شکران بن اترک نزاری. آن ها در حقیقت افراد هوشیاری بودند که از هوش خود سوء استفاده کرده و با این ادعاها مردم را سرگرم می کردند، تعلیم کهانت در اسلام و تعلمش حرام و ممنوع است و اعتباری به قول کاهنان نیست؛ زیراکاهن موجب ضرر و آزار بندگان خدا می گردد و در اسلام حرام است و کاهن با غیبگویی های خود مردم را از کار مفید و سعی و عمل صحیح برای رسیدن به مقصود باز می دارد و آن ها را بامید و انتظار تحقق پیشگویی اش مأیوس یا مستغنی می کند. چون کاهن ممکن است به ضرر یا سود کسی در آینده خبر بدهد کسانی که پیشگویی او را می پذیرند و باور می کنند در صورت اول مأیوس می شوند و در صورت دوم خود را از کار و کوشش مستغنی می پندارند و هر دو از سعی و عمل باز می مانند، چه بسیار اتفاق می افتد که آنچه را خبر داده واقع نمی شود و به همین دلیل و بر همین اساس تعلیم و تعلم نجوم نیز حرام است. بدیهی است که مقصود از این علم نجوم، باور داشتن تأثیر ستارگان در خوشبختی و بدبختی و پیروزی و شکست مردم است، نه آگاهی بر کیفیات وجودی آن ها از قبیل بزرگی و کوچکی مقدار، و قرب و بُعد مسافات و فواصل، یا آثار طبیعی و سایر صفات و احوال آن ها که قرآن با تأکید و تکرار بشر را به نظر و تأمل در آسمان ها و اجرام آسمانی امر می کند، ما این بحث را به نقل سخن مولا در این باره از نهج البلاغه شریف، حُسن ختام میدهیم: هنگامی که آن بزرگوار عازم حرکت به نهروان برای جنگ با خوارج بودند منجّمی از اصحاب حضرت عرض کرد: من از طریق اطلاعات نجومی بر شما ترسانم که هرگاه در این ساعت حرکت فرمایید به هدف نرسید و بمقصودتان کامیاب نگردید. حضرت در پاسخ او بیاناتی فرمودند که خلاصه قسمتی از آنها چنین است:کسی که سخن تورا [در سعد و نحس ساعات] تصدیق کند پس قطعاً قرآن را تکذیب کرده است[چون قرآن سعادت و شقاوت، خوبی و بدی افراد و اقوام را نتیجهٔ اعمال خودشان

۱- قاموس قرآن ، ج ۶، ، ص ۱۶۴

معرفی می فرماید نه سعد و نحس کواکب و ایام و ساعات] و از کمک و یاری خداوند در رسیدن به آنچه دوست دارد و دفع آنچه نمی خواهد و نمی پسندد، بی نیازی جسته است. پس از این گفتار روی به مردم آورده فرمود:ای مردم از آموختن این علم نجوم بپرهیزید ... که انسان را به کهانت و پیشگویی می کشاند و منجّم مانند کاهن، و کاهن مثل ساحر، و ساحر همچون کافر باشد و کافر در آتش است. با نام خدا حرکت کنید.(۱)

اسرار غیب مخصوص خدا است و سپس به هر کس از انبیاء و امامان، آنچه مصلحت بداند تعلیم می کند.(۲)

کهانت جایگاهی ممتازدر میان اعراب جاهلی داشت آنان بر این باور بودند که کاهن بر هر کاری قادر است. از این رو کاهنان مرجع تامّ امور مردم بودند و تمام افراد درهمۀ زمینه ها از آنان مشورت می گرفتند. آن ها در طب، رفع دشمنی ها و مشکلات، خبرِ دادن از امور آینده و غیبی، فلسفه، امور دینی و... نظر می دادند. اَعراب موحد و بت پرست نیز، همگی نظریاتشان را می پذیرفتند.

کهانت در میان اَعراب آن قدر مهم بود که هر قبیله ای کاهن خاص خود را داشت و حتّیا برخی از کاهنان به نام قبیلۀ خود معروف بود. سخن کاهن قبیله در هر امری فصل الخطاب بود و معمولاًـ کاهنان افرادی شریف بودند و موقعیت اجتماعی مناسبی داشتند.

اعراب جاهلی کهانت را منصبی دینی می دانستد و صاحب این منصب، مدعی قرب به خدا بود و مردم نذرهای خود را نزد وی می بردند و او نیز از سوی بت ها آن ها را می پذیرفت. معمولاً کاهنان را در ردیف اَحبار و رهبانِ مسیحیان و یهودیان می شمردند و مقام و محل نشست وبرخاست کاهن در بیت صنم یا خانه ای بود که در آن بتی نگهداری می شد.

راههای آگاهی بر غیب

۱. فراست: یعنی به واسطۀ شعوری که داشتند، حدس می زدند که چنین و چنان می شود . در این مورد، نَفْس کاهن به گونه ای است که می تواند بعضی مسایل را حدس بزند یا پیش بینی کند. در این مورد معمولاً کاهن به ظواهر امر استناد می جوید؛ مانند پی بردن از شکل ظاهری انسان به اخلاق و روحیات او و به تعبیری: نوعی روان شناسی به خرج می دهد. امروزه نیز طالع بینان از این روش سود می جویند.

۱- تفسیر نوین ، ص ۴۲۰.

۲- تفسیر نمونه ، ج ۲۲، ص ۴۴۳.

۲. ریاضت: بی تردید که میان نَفْس و بدن رابطهٔ خاصی وجود دارد و انسان می تواند با ریاضت دادن بدن، به مراتب عالی تری از نَفْس نایل گردد و از بعضی چیزها اطلاع پیدا کند.

۳. وسوسهٔ شیاطین: بسیاری معتقدند کهانت منشأ شیطانی و جنی دارد و شیطان، که کاهن را از امور غیبی مطّلع می سازد. واخبار شیاطین به چند وجه بود؛ بعضی از زمین بود که می دیدند، اتفاقات عالَم را خبر می آوردند و بعضی از راه استراق سمع، اخبار آسمانی را کسب کردند. بر اساس این دیدگاه، تا پیش از بعثت نبی خاتم صلی الله علیه و آله جنیان قادر بودند به آسمان ها بروند و اخباری که فرشتگان به زمین می آوردند، استراق سمع کنند. ، آنان چنین از غیب خبردار می شدند و آن را در اختیار کاهن می گذاردند. اما بعد از بعثت پیامبر، جنیان دیگر مُجاز به استراق سمع نیستند و با شهاب از آسمان ها دور می شوند. اینان به این آیه و آیات دیگر استناد می کنند. وَ أَنَّا کُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ یَسْتَمِعِ الْآنَ یَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً ؛ با این استراق سمع (۱)؛ و این که ما پیش از این به استراق سمع در آسمان ها می نشستیم امّا اکنون هر کس بخواهد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می یابد!

در تفسیر نمونه بحث های مفصّلی در بارهٔ با این مبحث شده است که می توان به تفسیر آیهٔ ۱۸ سوره حجر مراجعه کرد. مؤلف تفسیر نمونه در پایان مباحث خود می نگارد.

کوتاه سخن اینکه با قراین و شواهد فراوانی که ذکر کردیم به نظر می رسد منظور از آسمان آسمان، حق و حقیقت است، و شیاطین همان وسوسه گران هستند که می کوشند به این آسمان راه یابند وبا استراق سمع به اغوای مردم بپردازند، اما ستارگان و شُهُب یعنی رهبران الهی و دانشمندان با امواج نیرومند قلمشان آن ها را به عقب می رانند و طرد می کنند.

ولی قرآن دریایی بیکران است و امکان دارد دانشمندان آینده در زمینهٔاین آیات به حقایقی تازه ای دست یابند که امروز به آن دست نیافته ایم.(۲)

کهانت از منظر دینی

ص:۸۲

۱- جن/۹

۲- تفسیر نمونه ، ج ۱۱، ص ۵۱ .

به نقل بعضـی همسـران رسول الله–صـلی الله علیه وسلم– روایت است که رسول خدا –صلی الله علیه وسلم فرمود: مَن أتی عرّافاً فسأله عن شیءٍ فصدَّقه ؛ لم تُقبَل له صلاه أربعین یوماً(۱) ؛

اگر کسـی نزد کـاهنی برود و از او چیزی سوال بپرسـد, سـپس او را تصـدیق کنـد، نمـاز چنین شخصـی تـا چهـل روز پـذیرفته نخواهد شد.

البته این بِدان معنـا نیست که بایـد قضـای این نمازهـا را به جـای آورَد، بلکه هـدف این است که در مقابـل گنـاه سـنگینی که مرتکب شـده ، ثواب نمازهـای چهـل روزش باطـل می شود. و این بیانگر خطر این گناه بزرگ است. پس نبایـد نزد کاهنان و غیبگویان رفت، حتّی برای اطلاع نیز نباید در مجلس آنان حضور پیدا کرد.

رسول اکرم صـلی الله علیه وآله و سلم فرمود:لیس منا من تَطیر أو تُطیر له، أو تَکَهَنَ أو تکهن له أو سحر، أو سحر لهُ، ومن أتی کاهناً فصـدَّقه بمـا یقول، فقـد کفر بما أُنزل علی محمَّد(۲)؛از مـن نیست کسـی که فـال بگیرد ، یـا برایش فـال گرفته شـود، یا کهانت بکند و یا برای او کهانت بشود، یا جادو بکند، و یا بخاطر او جادو بشود.

امام صادق علیه السـلام می فرمایـد: به رسول گرامی اسـلام عرض کردند: مردی در جزیره است که از آینده خبر می دهد، آیا می توانیم از وی مسایلی را بپرسـیم؟ فرمود: من مشـی الی ساحر او کاهن او کـذاب یصـدقه بما یقول، فقد کفر بما انزل الله من الکتاب(۳)

۱۳– ساحر و دروغگو

(۱۳)

(ساحر و دروغگو)

امام باقر علیه السلام :

لَیْسَ مِنّا ساحِرٌ وَلا کاذِبٌ؛(۴)

ص:۸۳

۱– کنزل العمال ،ج۶، ص۷۴۹.

۲– میزان الحکمه ، ج۲ ،ص۱۷۶ , کنزل العمال ، ج۱۰، ص۱۱۱ .

۳– . بحارالانوار، ج۲، ص ۳۰۸ .

۴– الثاقب فی المناقب ، ص۳۹۱.

از ما نیست کسی که ساحر یا دروغگو باشد .

توضیح : در این حدیث شریف امام (ع) دو اقدام ناروا را بیان می کند. یکی ساحر بودن و دیگری صفت زشت دروغ گفتن که هر کدام را به ترتیب توضیح می دهیم .

ساحر

در این که" سحر" چیست، و از چه تاریخی به وجود آمده؟ بحث فراوان است ،ولی این قدر می توان گفت که از زمان های خیلی قدیم در میان مردم رواج داشته است، و چیزی نیست که بتوان وجود آن را انکار کرد یا به خرافات نسبت داد، چه در گذشته و چه در امروز.(۱) اما تاریخ دقیقی برای آن در دست نیست، و نیز نمی توان گفت چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد؟(۲)

معنای سحر

در لغت، معانی مختلفی برای واژهٔ عربی «سِحر» که معادل فارسی آن «جادو»است، بیان کرده اند قاموس المحیط سِحر را به هر چیزی که منشأ و سبب آن دقیق و ظریف باشد معنا کرده است. نهایهٔ ابن اثیر، سحر را به مفهوم «هر چیزی که حقیقت اشیا را دگرگون نشان دهد» گرفته است. صحاح اللغه سِحر را به خُدعه و نیرنگ و چیزهای باطل تفسیر کرده است. و سرانجام: المجمل ابن فارس آن را« به چیزی که حق را باطل نشان دهد» تعبیر آورده است.(۳)

درمفردات راغب اصفهانی ، که مخصوص کلمات قرأن است، به سه معنا ی سِحر اشاره شده است :

۱. فریب وپندارهای بدون حقیقت وواقعیت ، همانند شعبده بازی وتردستی. علما می فرمایند: سحرجادوگران فرعون از همین نوع بوده است .

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى(۴)؛ [موسی] گفت : شما اول[شروع کنید وآنچه دارید جلو] بیندازید . [آنان طنابها وعصاها ی خود را انداختند موسی] چنان به نظر رسیدش که بر اثرجادوی ایشان ، به ناگاه طناب ها و عصاهای آنان [مار شده اند و می خزند و] تند راه می روند .

ص:۸۴

۱- تفسیر نمونه ، ج ۱۳، ص ۲۴۱ .

۲- تفسیر نمونه ، ج ۱ ، ص۳۷۷ .

۳- برگرفته از: مکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج ۱، ص ۹۷، ۹۸.

۴- طه /۶۶ .

قَالَ أَلْقُوْاْ فَلَمَّا أَلْقَوْاْ سَحَرُواْ أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ(۱)؛ هنگامی که وسایل جادوگری خود را بینداختند، مردم راچشم بندی کردند و به هراس افکندند .

۲. جلب شیطان ها به روش های خاص وکمک گرفتن از آنها : هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ(۲)؛ آیا به شما خبر بدهم شیاطین بر چه کسی نازل می شوند [والقا ی وسوسه می کنند؟] بر کسانی نازل می گردند که کذّاب وبس گناهکارباشند[چرا که کاهنان و غیبگویان دروغگو یند] [به شیاطین] گوش فرا می دهند ، و بیش ترشان دروغگوهستند (آن ها پیش خود چیزهای بهم می بافند).

۳. ممکن است با وسایلی ماهیت وشکل اشخاص وموجودات راتغیردهند، مثلاً انسان را بصورت حیوان درآورند، ولی این نوع ، خیال وپنداری بیش نیست وواقعیت ندارد .(۳)

اما از نظر حقیقت سِحر می توان گفت: نوعی اَعمال خارق العاده است که آثاری از خود در وجود انسان ها به جا می گذارد و گاهی یک نوع چشم بندی و تردستی است، و گاه تنها جنبۀ روانی و خیالی دارد.

سحر از نظر قرآن

از بررسی حدود ۵۱ مورد واژۀ" سحر" و مشتقات آن در سوره های قرآن از قبیلِ طه، شعراء، یونُس و اعراف و ... دربارۀ سرگذشت پیامبران خدا موسی، عیسی و پیامبر اسلام به این نتیجه می رسیم که سحر از نظر قرآن به دو بخش تقسیم می شود:

۱. آن جا که مقصود از آن فریفتن و تردستی و شعبده و چشم بندی است و حقیقتی ندارد، چنان که می خوانیم: فَإِذا حِبالُهُمْ وَ عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعى(۴) ؛ ریسمانها و عصاهای جادوگران زمان موسیبر اثر سِحر، خیال می شد که حرکت می کنند. و در آیه دیگر آمده است. فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ(۵) ؛ هنگامی که ریسمان ها را انداختند چشمهای مردم را سحر کردند. از این آیات روشن می شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتوان در اشیا تصرفی کند و اثری بگذارد، بلکه این تردستی و چشم بندی ساحران است که آن چنان جلوه می دهد.

۱- أعراف /۱۱۶ .

۲- شعراء /۱۲۱ ,۱۲۳ .

۳- تفسیر نمونه ،ج۱،ص۳۷۸ , قاموس قرآن، ج ۳، ص، ۲۳۷.

۴- طه / ۶۶ .

۵- اعراف / ۱۱۶ .

۲. از برخی از آیات قرآن استفاده می شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می گذارد، مانند آیه فوق که می گوید آن ها سحرهایی را فرا می گرفتند که میان مرد و همسرش جدایی می افکند: فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ(۱) ؛ یا تعبیر دیگری که در آیات فوق بود که آنها چیزهایی را فرا می گرفتند که مضر به حالشان بود و نافع نبود: وَ يَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ(۲) .

ولی آیا تأثیر سِحر فقط جنبۀ روانی دارد یا این که اثر جسمانی و خارجی هم ممکن است داشته باشد؟ در آیات پیشین اشاره ای به آن نشده؛ و لذا بعضی معتقدند اثر سِحرفقط در جنبه های روانی است. (۳) آیا ساحر غیب می داند؟

این طور نیست ساحر غیب بداند.دانا به غیب کسی است که از همه چیز در هرزمان وهر مکانی با خبرباشد وهمانا او تنها ذات پاک خداوند است. اما غیر ازخدای عزوجل طبعاً کسی نمی توانند از همه چیز آگاه باشد: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْأَرْحامِ وَ ما تَدْرِي نَفْسٌ ما ذا تَكْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ(۴)؛ آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژۀ خدااست , و او است که باران رامی باراند واو مطّلع است از آنچه در رَحِم ها است, وهیچ کس نمی داند فردا چه چیز به دست می آورد , وهیچ کس نمی داند در کدام سرزمین می میرد. قطعاً خدا آگاه وبا خبر است .

آوَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ (۵)؛ گنجینه های غیب و کلید آن ها در دست خدا است و کسی جز او از آن ها آگاه نیست و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است، و هیچ برگی فرو نمی افتد مگر این که از آن خبر است و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ چیزِ تر یا خشکی نیست که فرو افتد مگر اینکه [خدا از آن آگاه و در علم خدا پیدا است و] در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.

همانا غیبی که از آن هیچ کس اطلاع ندارد ، غیب مطلق است که خداوند آن را به خودش اختصاص داده و تلاش برای رسیدن به آن باطل ومُحال، و مدعی شناخت آن کافر است ؛حتّی پیامبراکرم که برترین مخلوق روی زمین و محبوب ترین شخص نزد پروردگار است به آن آگاهی نداشته است .خداوند متعال به پیامبر

۱- بقره/۱۰۲.

۲- همان.

۳- تفسیر نمونه ، ج ۱، ص ۳۳۷ .

۴- لقمان/۳۴ .

۵- انعام/۵۹ .

دستور داد تا به افرادی که انتظار داشتند پیامبر آن ها را از تمام اسرار آینده و گذشته آگاه سازد و حتّی به آن ها بگوید در آینده چه حوادثی در زندگی آن ها روی می دهد تا برای رفع ضرر و جلب منفعت بپا خیزند ، بگوید: قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا إِلاَّ ما شاءَ اللَّهُ وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ ما مَسَّنِیَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلاَّ نَذیرٌ وَ بَشیرٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُون (۱)؛ بگو: من مالک سود و زیانی برای خودم نیستم ،مگر آن مقداری که خدا بخواهد و[از راه لطف بر جلب نفع یا دفع ضرر ، مالک ومقتدرم گرداند]اگر غیب می دانستم ، منافع فراوانی نصیب خود می کردم و اصلا شر و بلا به من نمی رسد [چراکه از موجبات آن آگاه بودم ،حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرات بی خبرم ، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟] من کسی جز بیم دهنده و مژده دهنده به مؤمنان نیستم: قُلْ لا أَقُولُ لَکُمْ عِنْدی خَزائِنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَیْبَ وَ لا أَقُولُ لَکُمْ إِنِّی مَلَکٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ ما یُوحی إِلَیَّ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصیرُ أَ فَلا تَتَفَکَّرُون (۲)؛بگو: «من نمی گویم گنجینه های[ارزاق و اسرار جهان]خدا نزد من است و من[جز آنچه خدایم بیاموزد] از غیب آگاه نیستم![کسی از غیب جهان با خبر است که در همهٔ مکان ها و زمان ها حاضر و ناظر باشد و آن فقط خدا است] و به شما نمی گویم من فرشته ام . تنها از آنچه به من وحی می شود پیروی می کنم.» بگو: «آیا نابینا و بینا مساوی اند؟! پس چرا نمی اندیشید؟ البته خدای تبارک و تعالی اگر بخواهد بعضی از پیامبران را در انجام رسالت طبق نیاز از برخی امور غیبی آگاه می گرداند، آن هم به واسطهٔ فرشته ها، چنان که می فرماید : عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً(۳)*إِلاَّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً(۴)؛ داننده غیب خدا است , وهیچ کس را بر غیب آگاه نمی سازد , مگر پیغمبری که خدا از او خشنود باشد (خدا برای حفظ مقدار غیبی که او را از آن مطّلع , از میان فرشتگان) محافظان ونگهبانانی درپیش وپس او روان می دارد . لذا کسانی که ادعا می کنند که جادو گرن , شیاطین وجن ها ودیگر انسان ها غیب می دانند سخت در اشتباه هستند . قرآن از زبان جن ها می گوید : وَ أَنَّا کُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ یَسْتَمِعِ الْآنَ یَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً *وَ أَنَّا لا نَدْری أَ شَرٌّ أُریدَ بِمَنْ فِی الْأَرْضِ أَمْ أَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً(۵)؛ ما [پیش از این] در گوشه وکناره های آسمان برای استراق سمع می نشستیم [وکسب خبر می کردیم] ولی اکنون هر کس بخواهد گوش فرا دهد , شهاب آماده ای را درکمین خود می یابد که به سوی او نشانه می رود . ما نمی دانیم که آیا برای ساکنان زمین، شر وبلا در نظر گرفته شده است , یا پروردگارشان خیر وهدایت آنان را خواسته است.

ص:۸۷

۱- اعراف/۱۸۸ .

۲- انعام/۵۰ .

۳- جن/۲۶ .

۴- جن/۲۷.

۵- جن/ ۹ و ۱۰ .

این در باره اخبار آسمان بود , اما از اخبار زمین که جلوِ روی شان وبه آن ها نزدیک است نیز اطلاعی نداشته اند ؛ زمانی که حضرت سلیمان وفات یافت، خبر نشدند ومدتی طولانی خدمت کردند تا این که موریانه عصای حضرت تش را خورد واو به زمین افتاد سپس متوجه مرگ وی شدند: فَلَمَّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهين (۱)؛ زمانی که بر سلیمان [که سمبل قدرت وعظمت بود] مرگ مقرر داشتیم ،جنیان را از مرگ آگاه ننمود، مگر چوب خواره هایی که عصای وی را می خوردند هنگامی که سلیمان فرو افتاد فهمیدند که اگر از غیب مطّلع می بودند در عذاب خوارکننده ای باقی نمی ماندند .با این آیات صریح برای مردم آشکار شد که جنیان از اسرار غیب آگاه نیستند و عده ای بی جهت چنین عقیده ای را دربارهٔ آن ها داشته اند و انسان های نادان و بی خبر که آن ها را می پرستیدند، سخت در اشتباه بوده اند .اگر کسی بگویدکه جن ها و شیاطین گر چه اخبار آینده را نمی دانند، شاید بتوانند در بارهٔ کارهایی که در گذشته انجام پاسخ صحیح و مثبت بدهند، باید گفت که: در هر صورت پرسیدن و رفتن نزد کاهنان و جادوگران جایز نیست، چون که آنان افرادی هستند که از ایمان ،تقوا وکرامت فرسنگ ها فاصله دارند و تسخیر جن ها بدون ارتکاب گناهان بزرگ ودوری از ایمان میسر نیست ؛جن هایی که طبیعت آن ها با فسق ،فجور و معصیت سرشته شده است .و اخباری را که کاهنان و جادوگران می گویندیک جمله از چیزی است که شیاطین استراق سمع کرده وآن را ربوده اند و جن ها به آن صدها دروغ دیگر می افزایند وبه کاهنان القا می کنند وکاهنان صدها دروغ دیگر به آن افزوده و برای مردم بیان می کنند .در نتیجه یک سخن راست در میان اقیانوسی از سخنان دروغ ، پوچ وباطل قرار دارد؛لذا سخنان آنها مشروعیت ندارد و تصدیق آن ها جائز نیست .اما این که کاهنان گاهی در شناخت سارقین یا دانستن نام اشخاص موفق بوده اند حتماً حیله ای در کار بوده، یا شخصی دیگر این اطلاعات را به آن ها رسانده ، یا از طرف شیاطین و جن ها است؛ زیرا علم جن و شیاطین در حوادثی که رخ داده و انجام گرفته است محال نیست و همان طوری که احتمال است افرادی از انسانها سارق را حین سرقت مشاهده کنند،جن ها که روی همین زمین با مردم زندگی می کنند در مورد آنها هم همین احتمال وجود دارد، اما به هر حال. ولا يُفلِح السّاحرُ حيثُ أتى(۲)؛ جادوگر هر کجا برود پیروز نمی شود.

۱- سبا/۱۴ .

۲- طه/۶۹ .

لـذا تنهـا کـاری که سـاحر می کنـد این است که غیر حق و غیر واقع را در حسِّ مردم و اَنظار آنان به صورت حق و واقع جلوه دهـد، و چون این عمل فی نَفْسه کاری است باطل، و چون خدای تعالی طبق سـنّت جاری ای که بر مسـتقر کردن حق و احقاق آن در عالَم تکوین و نیز بر محو باطل دارد و زود آن را ابطال خواهـد کرد، لا جَرَم دولت، همواره برای حق بوده، هر چنـد که باطل اَحیاناً جولانی داشته باشد.(۱)

اقسام سحر

۱ . سـخن چینی : گونه ای از آنچه سِحر خوانـده می شـده و البته بیش تر در لسان روایات به آن اطلاق شده است، امروزه در مقولهٔ سـخن چینی و نمّامی می گنجد که با چرب زبانی، قلوبی را به هم نزدیک یا از هم دور می سازد . برخی از مفسران آیه «نفاثات فی العقد» به معنای دمندگانِ گره ها، را به این گروه تفسیر کرده

اند.(۲)

۲. خـواصّ شـیمیایی : نـوع دیگر از آنچه در گذشـته سـحر خوانـده می شـد، اکنون در مجموعهٔ اسـتفاده از خواصّ فیزیکی یا شیمیـایی مواد جـا می گیرد. این نوع در واقع همـان علوم طبیعی است که عجـایب آن امروزه بر کسـی پوشـیده نیست. البته در گذشـته همگان بر این رموز آگاه نبودنـد، اما کسانی برخی از این خواص رامی دانسـتند و از آن اسـتفاده می کردند. در نتیجه در نظر دیگران یک نوع سـحر به نظر می رسـید؛ مثلاً در داسـتان حضـرت موسـی گفته شـده که ساحران در درون طناب های خود موادی جاسازی کرده بودنـد که در مقابل آفتاب منبسط می شـد و حالت جاندار بودن را به نمایش می گذاشت.(۳) این سخن که در خصوص مورد حضـرت موسی علیه السلام است البته با مضمون آیات چندان سازگار نیست، چون از آیات چنان استفاده می شود که بیش تر حالت چشم بندی داشته تا استفاده از خواصّ شیمیایی (والله اعلم).

۳. تر دستی : بخش دیگر از سِحر را می توان در مقولهٔ تردستی و چشم بندی داخل کرد. همان چیزی که امروزه درسیرک ها بخوبی مشتری دارد و قلب ها را به خود جلب می کند(۴).

۴.. سِحر به کمک اجنه و با تسـخیر جن(۵) : اجنه موجودات لطیفی هسـتند که روی کُره زمین زنـدگی می کننـد. آنـان روح مجرد نیستند، بلکه چون لطافت خاصی دارند، می توانند خود را به هر شکلی درآورند. احضار اجنه برای

۱- ترجمه المیزان ، ج ۱۰، ص ۱۶۱.

۲- ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص ۶۸ .

۳- تفسیر نمونه، ج ۶ ، ص ۲۶۸، ذیل آیه ۱۱۶، سوره اعراف .

۴- بحار الانوار، ۶۰،ص ۳۲.

۵- بحار الانوار،ج ۶۰ ،ص ۴ .

کسی مقدور است که اوراد خاصی را که شامل قَسَم دادن و صدا زدن آن ها با اسم است، بداند و آن ها را مکرر بخواند تا مجبور شوند در محلی که شخص احضار کننده می خواهد حاضر شوند. برخی از کسانی که به احضار اجنه می پردازند اذعان می دارند آن ها نیز مثل ما انسان ها زندگی اجتماعی دارند؛ مثلاً. پادشاه و فرمان دار و اشتغال و مانند آن، ولی از محل زندگی انسان ها فاصله می گیرند. احضارشان آسان و تسخیرشان همانند تسخیر حیوانات مشکل است و احتیاج به ریاضت و چله نشینی دارد. آن ها قابل دیدن هستند و حتّی می توان از آن ها عکس گرفت. دارای ادیان مختلفی هستند؛ مثلاً بعضی مسلمان شیعه و برخی کافر می باشند. مؤمنان آن ها در انجام اعمال خلاف مثل جدایی انداختن بین زن و شوهر از مسخِّر خود اطاعت نمی کنند اما از اجنۀ کافر در هر امری هرچند خلاف شرع می توان استفاده کرد. در سحر به کمک اجنه، از آن ها می خواهند که مثلاًـ به شخصی ضرری وارد کنند؛ یا بلایی را بر سرش بیاورند، یا به واسطۀ اعمالی بین زن و شوهر جدایی بیندازند. به واسطۀ دوستی با اجنه همچنین می توان به آنان دستور داد تا به واسطۀ جلب نظر آن ها دیگر اجنه نیز از او اطاعت کنند.(۱)

۵. قدرت های روحی : شعبه ای از آنچه سِحر خوانده می شود، و شاید بتوان گفت یک شعبۀ بسیار با اهمیت از آن، استفاده از قدرت های روحی است. این نظریه جای سخن بسیار دارد، اما فی الجمله باید گفت که عمل مرتاضان هندی که در نگاهی می توانند قطار در حال حرکت را متوقف کنند، با استفاده از همین قدرت روحی و نفسانی است. این را هم برخی در شمار سِحر دانسته اند و تأکید کرده اند که نباید آن را با ولایت تکوینی اولیاء الله اشتباه گرفت. صاحب آن ولایت نیز البته توان تصرف در طبیعت را دارد، اما نه از راه ریاضت؛ همان قدرتی که عیسی علیه السلام را توان شفابخشی و احیاء مردگان می داد و حضرت موسی علیه السلام را توان تبدیل چوب به اژدها. این معجزه است و آن کار مرتاضان عمل شیطانی. این بحث هم مجال فراخ می طلبد.

پس دسته ای از سِحرها واقعی نیستند و دسته ای نیز که واقعیت دارند عملی است طبیعی، فقط برخی از شعبه های آن جای تأمل دارد (۲).

سحر از نظر اسلام

ص:۹۰

۱- رجوع شود به فصلنامه معرفت ،شماره۳۴ .

۲- رجوع شود به تفسیر مفاتیح الغیب ،ج۳ ، ص ۶۱۷ به بعد.

از نظر قرآن و سنّت استفاده از سِحر و رو آوردن به این وسیله تحریم شده است. و آن را برابر با کفر دانسته اند: مَنْ تَعَلَّمَ شَیْئاً مِنَ السِّحْرِ قَلِیلًا أَوْ کَثِیراً فَقَدْ کَفَرَ وَ کَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ أَنْ یُقْتَلَ إِلَّا أَنْ یَتُوبَ(۱)؛ هر کس چیزی از سحر بیاموزد، زیاد باشد یا کم، کافر شده و سرانجام کارش با خدایش است. و حدّش است که کشته شدن است مگر این که توبه کند.

پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: ثَلَاثَهٌ لَا یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ- مُدْمِنُ خَمْرٍ وَ مُؤْمِنُ سِحْرٍ وَ قَاطِعُ رَحِم (۲)؛

سه گروه وارد بهشت نخواهند شد، کسی که زیاد شراب بنوشد، کسی که زیاد جادو کند، و کسی که صلهٔ رَحِم را قطع کند.

همهٔ فقهای اسلام در این باره می گویند: یاد گرفتن و انجام اَعمال جادوگری حرام است.

امااگر یاد گرفتن آن به منظور ابطال سِحر ساحران باشد اشکالی ندارد، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی باید عده ای سحر رابیاموزند تا اگر مدعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند سحر و جادوی او را ابطال کنند، و دروغش را فاش سازند.

شاهد این سخن در سِحر برای ابطال و حل و گشودن آن باشد ، حدیثی است که از امام صادق نقل شده، در این حدیث می خوانیم:

یکی از جادوگران که در برابر انجام عمل سِحر، مزد می گرفت خدمت امام صادق (ع) رسید و عرض کرد: حرفهٔ من سِحر بوده است و در برابر آن مزد می گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه تأمین می شد، و با همان در آمد، حجّ خانهٔ خدا را انجام داده ام، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده ام، آیا برای من راه نجاتی هست؟ امام صادق ع در پاسخ فرمود: عقدهٔ سحر را بگشا، ولی گره جادوگری مزن. از این حدیث استفاده می شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل به آن بی اشکال است. (۳)

فرق معجزه و سِحر و کرامت

درست است که" سحر" و" معجزه" هر دو نفوذ دارند هر دو ممکن است مردم را تحت تأثیر قرار دهند، ولی چهرهٔ سِحر که امر باطلی است با چهرهٔ معجزه که حق است کاملاً از هم متمایزند، نفوذ پیامبران با نفوذ ساحران قابل مقایسه نیست، اَعمال ساحران کارهایی بی هدف، محدود و کم ارزش است، اما معجزات

۱- وسایل الشیعه، کتاب التجاره، باب ۲۵ از ابواب ما یکتسب به.

۲- خصال صدوق ، ص۱۷۹.

۳- تفسیر نمونه ، ج ۱ ، ص۳۷۹.

پیامبران هدف های روشن اصلاحی و انقلابی و تربیتی دارد و در شکلی گسترده و نامحدود، عَرضه می شود.به علاوه ساحران هرگز رستگار نمی شوند: قالَ مُوسی أَ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جاءَكُمْ أَ سِحْرٌ هذا وَ لا یُفْلِحُ السَّاحِرُون (۱)؛این تعبیر در واقع دلیل دیگری بر تفاوت کار انبیا با سِحر است. در دلیل سابق تفاوت سِحر و معجزه و چهره و هدف این دو،وجداییشان از یکدیگر اثبات شد، اما در این جا از تفاوت حالات و صفات آورندگان سِحر و آورندگان معجزه برای اثبات مطلب استمداد می شود.

ساحران به حُکم کار و فنّشان که جنبهٔ انحرافی و اغفالگرانه دارد، افرادی سود جو، منحرف، اغفالگر و متقلبند که آن ها را از خلال اعمالشان می توان شناخت، اما پیامبران مردانی حق طلب، دلسوز، پاکدل، با هدف، پارسا و بی اعتنا به امور مادی هستند.

ساحران هرگز روی رستگاری را نمی بینند و جز برای ثروت و مقام و منافع شخصی کار نمی کنند، در حالی که هدف انبیا هدایت و منافع خَلق خدا و اصلاح جامعهٔ انسانی در تمام جنبه های معنوی و مادی است.(۲)

سخنی از علامه طباطبایی می نگارد: تفاوت که میان سحر و کهانت از یک طرف و استجابت دعا و کرامات اولیا و معجزات انبیا از طرفی دیگر این است که در اولی اسباب غیر طبیعی مغلوب می شوند، ولی در دو قِسم اخیر نمی شوند.(۳)

دروغگو

یکی از رذایلی که موجب فساد و افساد می شود صفت زشت دروغ است که در حرمت آن هیچ گونه تردیدوجود ندارد، چنان که ادلّهٔ اربعه (کتاب، سنّت ، عقل و اجماع) همه بر حُرمت آن دلالت دارند. دروغ - هر چند کوچک باشد - از رذایل اخلاق، و نشانهٔ نفاق. وفی نَفْسه از گناهان بزرگ است.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است . إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا، وَ جَعَلَ مَفَاتِیحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ، وَ أَشَرُّ مِنَ الشَّرَابِ الْكَذِب(۴)؛ خدای تعالی قرار داد برای شر قفل هایی، و کلیدهای آن هارا شراب

ص:۹۲

۱- یونس/۷۷ .
۲- تفسیر نمونه ، ج ۸ ، ص، ۳۵۸ .
۳- ترجمه المیزان ، ج ۱، ص۱۲۸ .
۴- بحار الانوار ، ج۶۹، ص ۲۳۶.

قرار داد، و دروغگویی از شراب بدتر است. وباز همین امام هُمام می فرماید: إِنَّ الْكَذِبَ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ(۱) ؛ دروغگویی خرابی ایمان است.

عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص: يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَاناً؟ قَالَ: نَعَمْ قِيلَ وَ يَكُونُ بَخِيلًا؟ قَالَ: نَعَمْ قِيلَ: وَ يَكُونُ كَذَّاباً؟ قَالَ لا(۲)؛حضرت ثامن الائمه، علیهم السلام، می فرماید: «از حضرت ختمی مرتبت سؤال شد آیا مؤمن ترسو می شود؟ فرمود: آری. سؤال شد: آیا بخیل می شود؟ فرمود آری. عرض شد آیا کذّاب می شود؟ فرمود نَه. روایات در این باب زیاد است که برای اختصار کلام به همین اندازه بسنده می شود .امااز اموری که انسان باید ملتفت آن باشد این است که از دروغ شوخی هم دراخبار نهی شده است ، و عالمان فتوا به حُرمت آن نیز می دهند آن که صاحب وسائل، رحمه اللّه، در عنوان باب، که مطابق فتوای اوست، فرموده: «باب تحريم الكذب فی الصغير و الكبير و الجدّ و الهزل عدا ما استثنی» ازامام باقر، علیه السلام، است که فرمود: حضرت علی بن الحسین، علیهما السلام، به فرزندان خود می فرمود: «بپرهیزید از دروغ کوچک و بزرگ در تمام سخن های خود، چه جدی باشد یا شوخی؛ زیرا اگر انسان در امر کوچک دروغ گفت، جرأت پیدا می کند بر امر بزرگ. آیا نمی دانید که پیغمبر خدا، صلّی اللّه علیه و آله، فرمود: «بندهٔ خدا راستی را پیشه خود می کند تا آن که خداوند او را صدّیق می نویسد، و دروغسرایی را پیشهٔ خود می کند تا آن که خدای تعالی او را کذّاب می نویسد: «عن أبی جعفر (ع) قال كان علی بن الحسين صلوات اللّه عليهما يقول لولده: اتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَ الْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَ هَزْلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَى عَلَى الْكَبِيرِ أَ مَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتَّى يَكْتُبَهُ اللَّهُ صِدِّيقاً وَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتَّى يَكْتُبَهُ اللَّهُ كَذَّابا(۳). و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكَذِبَ هَزْلَهُ وَ جِدَّهُ (۴)؛ بنده خدا مزه ایمان را نمی چشد تا اینکه ترک کند دروغ را چه به جدی چه شوخی.

و در وصایای رسول اکرم، صلّی اللّه علیه و آله، به اباذر غفاری است: يا أبا ذرّ، ويل للّذی يحدّث فيكذب ليضحك به القوم. ويل له، ويل له(۵)؛ وای بر کسی که کلامی به دروغ نقل کند تا مردم بخندند . وای بر او، وای براو.

ص:۹۳

۱- ارشاد القلوب ، ج ۱ ، ص۱۷۸.

۲- بحار الأنوار ، ج ۶۹ ، ص۲۶۲.

۳- . کافی، ج ۲، ص ۳۳۸، «کتاب ایمان و کفر»، «باب الکذب»، حدیث ۲.

۴- همان ، ص ۳۴۰.

۵- نهج الخطابه ، ج ۱ ، ص۴۴۹.

انسان علاوه بر آن که لازم است خود از دروغ گفتن بپرهیزد باید از همنشینی و دوستی با افراد دروغگو نیز خودداری کند. در این باره حدیثی وارد شده است: عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:کان أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه إِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ قَالَ- یَنْبَغِی لِلْمُسْلِمِ أَنْ یَجْتَنِبَ مُوَاخَاهَ ثَلَاثَهٍ- الْمَاجِنِ وَ الْأَحْمَقِ وَ الْکَذَّابِ- أَمَّا الْمَاجِنُ فَیُزَیِّنُ لَکَ فِعْلَهُ وَ یُحِبُّ أَنْ تَکُونَ مِثْلَهُ- وَ لَا یُعِینُکَ عَلَی أَمْرِ دِینِکَ وَ مَعَادِکَ- وَ مُقَارَنَتُهُ جَفَاءٌ وَ قَسْوَهٌ وَ مَدْخَلُهُ وَ مَخْرَجُهُ عَلَیْکَ عَارٌ- وَ أَمَّا الْأَحْمَقُ فَإِنَّهُ لَا یُشِیرُ عَلَیْکَ بِخَیْرٍ- وَ لَا یُرْجَی لِصَرْفِ السُّوءِ عَنْکَ وَ لَوْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ- وَ رُبَّمَا أَرَادَ مَنْفَعَتَکَ فَضَرَّکَ- فَمَوْتُهُ خَیْرٌ مِنْ حَیَاتِهِ وَ سُکُوتُهُ خَیْرٌ مِنْ نُطْقِهِ- وَ بُعْدُهُ خَیْرٌ مِنْ قُرْبِهِ- وَ أَمَّا الْکَذَّابُ فَإِنَّهُ لَا یَهْنَؤُکَ مَعَهُ عَیْشٌ- یَنْقُلُ حَدِیثَکَ وَ یَنْقُلُ إِلَیْکَ الْحَدِیثَ- کُلَّمَا أَفْنَی أُحْدُوثَهً مَطَّهَا بِأُخْرَی- حَتَّی أَنَّهُ یُحَدِّثُ بِالصِّدْقِ فَمَا یُصَدَّقُ- وَ یُغْرِی بَیْنَ النَّاسِ بِالْعَدَاوَهِ فَیُنْبِتُ السَّخَائِمَ فِی الصُّدُورِ- فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِکُم (۱)؛

از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه مکرر بالای منبر می فرمود: شایستهٔ مسلمان است از برادری سه کس دوری کند: بی آبرو، و احمق و دروغگو، اما بی آبرو می خواهد کار خود را برایت جلوه دهد، و می خواهد که مانند او باشی، و در امر دین و معاد بتو کمکی نکند، و همنشینی با او جفا و سخت دلی است، و ورود و خروجش برای تو ننگ است، و اما احمق تو را بخیری نرساند، و امیدی نیست که بدی را از تو بگرداند و گر چه خود را به تلاش اندازد و بسا که سود تو را خواهد و زیانت رساند، پس مرگش بَه از زندگی او باشد، و خاموشیش بَه از گویائیش، و درویش بَه از نزدیکیش، سپس در باره دروغگو فرمود: زندگی کردن با دروغگو برای تو سزاوار نیست، چون سخنان تو را برای دیگران و سخنان دیگران را برای تو بازگو می کند و هرگاه داستانی را به پایان رساند داستان دیگری به آن می افزاید تا آنجا که اگر راست گوید کسی باور نکند. دروغگو میان مردم دشمنی و عداوت ایجاد می کند و در سینه ها تخم کینه می افشاند. پس، تقوای الهی را پیشه کنید و مواظب خود باشید که با چه کسی طرح دوستی می افکنید.

آنچه به عنوان ارزش و ضدّ ارزش محسوب می شود مَلَکه بودن فضایل اخلاقی و صفات بَد نفسانی انسان است، نَه صرف رفتار و گفتار او. رفتار مقطعی و گذرا نشانهٔ خُلق و خوی او نیست. به همین دلیل در اخبار آمده که: عادت بر دروغ گفتن، با ایمان همسو و سازگار نیست، یعنی ممکن است شخص مؤمن بر اثر

۱- شرح اصول الکافی ، ج ۱۰ ، ص۴۴.

ضرورت یا غفلت گاهی مرتکب دروغگویی شود ولی امکان ندارد که آن را راه و رسم زندگی خویش قرار دهد.

اقسام دروغ

۱ . دروغ در گفتار، یعنی خبر دادن از چیزهایی بر خلاف آنچه هستند، و آن ازدشمنی یا حسد یا خشم ناشی می شود، و در این صورت از رذایل قوۀ غضب است، یا از مالدوستی و طمع سرچشمه می گیرد، یا از عادتی است که به سبب معاشرت با دروغگویان پدید می آید، و در این حال از رذایل قوۀ شهوت است.

۲ . دروغ در نیت و اراده، و آن خالص نبودن نیّت برای خداست، به این نحو که در طاعات و اعمال تنها خدای سبحان برانگیزندۀ او نباشد، بلکه چیزی از لذایذ و بهره های نفسانی به آن آمیخته شود. و این گونه دروغ به ریا برمی گردد.

۳ . دروغ در تصمیم بر کار خیر، به این مفهوم که در عزم بر کار خیری نوعی سستی و ضعف و تردید وجود داشته باشد که با صدق در عزم متضاد باشد، و این نیز از فساد و زبونی قوۀ شهوت است.

۴ . دروغ در وفا به عزم، که نَفْس گاهی و در حالتی به آسانی تصمیم می گیرد؛ زیرا وعده دادن برایش و مشقّتی ندارد. ولی چون حقایق به وقوع پیوست، و قدرت و تمکّن [بر لذات] حاصل شد، و شهوت ها به هیجان آمد، عزیمت به نابودی می گراید، و وفا به عزم تحقّق نمی یابد، و این نیز از رذایل قوۀ شهوت است.

۵ – دروغ در اعمال، و آن این است که اعمال ظاهری وی دلالت بر صفتی در باطن او می کند که فاقد آن است، و به عبارت دیگر باطنش مثل ظاهرش و یا بِه تر از آن نیست. و این حالتی است غیر از ریا؛ زیرا ریاکار کسی است که در اعمال خود غیر از خدای تعالی را در نظر دارد، و چه بسیار که شخصی در نماز به حال خشوع ایستاده است و مقصودش دیدن کسی غیر از خدا نیست ولی در دل از خدا و از نماز غافل است، به طوری که اگر کسی به خشوع و فروتنی و تضرّع ظاهری اش بنگرد گمان می کند که به تمام وجود از همه چیز و همه کس بریده و به حضرت پروردگار پیوسته، و ما سوای او را از صفحۀ دل محو کرده، و حال آن که به کلی از خدای تعالی غافل و به امور دنیوی متوجه است. و همچنین گاهی مردی چنان با آرامش راه می رود که بیننده او را با سکون خاطر و آرامش دل می انگارد، در حالی که درونش متصف به این صفت نیست. پس چنین شخصی در عمل کاذب است هر چند ریاکار هم نیست که به خَلق التفات داشته باشد. و نجات از این گونه دروغ جز با یکسان کردن درون و بیرون یا بِه تر ساختن باطن از ظاهر ممکن نیست.

ص:۹۵

و این گونه دروغ گاهی از رذایل قوۀ شهوت است و گاهی از رذایل قوۀ غضب، و زمانی از پستی و تباهی قوۀ مدرکه، که باعث آن هم وجود وسوسه هاست.

۶. دروغ در مقامات دینی، مانند دروغ در خوف و رجا، و زهد و تقوا، و حبّ و تعظیم، و توکّل و تسلیم، و دیگر فضایل اخلاقی؛ زیرا برای این فضایل مبادی و اصولی است که نام های آن ها با تحقّق و ظهورشان قابل اطلاق است، و نیز حقایق و لوازم و غایاتی دارند که صادق حقیقی کسی است که به آن ها نایل شده باشد، و هر که به آن ها نرسیده باشد در ادعای خود کاذب است. مثلاَـ مبدأ خوف از خدای تعالی ایمان به خداست، و حقیقت خوف سوز و درد درون است، و لوازم و آثارش زردرویی و لرزش اندام های تن و تیرگی معیشت و پریشانی فکر [در امر دنیا] و امثال این هاست. و غایات و نتایج آن اجتناب از گناهان و بدی ها و مواظبت بر طاعات و عبادت هاست. پس هر که به خدای تعالی ایمان داشته باشد خائف بودن از خدا بر او صدق می کند و نام خوف را می توان بر او اطلاق کرد، جز این که اگر سوز دل و تیرگی زندگی و کوشش در عمل همراه آن نباشد خوف او کاذب است، و اگر این آثار با او باشد خوفش صادق است، یعنی به خوف حقیقی رسیده است.(۱)

امیر مؤمنان – صلوات اللّه علیه – فرمود:«إيّاكم و الكذب، فانّ كلّ راج طالب، و كلّ خائف هارب.(۲)از دروغ بپرهیزید؛ زیرا هر امیدواری به دنبال مطلوب خود است، و هر بیمناکی [از چیزی که می ترسد] گریزان است». یعنی هر که به چیزی امید دارد، در طلب آن و تحصیل اسباب آن می کوشد و شما این گونه نیستید، و هر که از چیزی ترس دارد از آنچه او را به بیم نزدیک می کند گریزان است، و شما چنین نیستید. و این سخن همانند گفتار اوست در نهج البلاغه:

يَدَّعِي أَنَّهُ يَرْجُو اللَّهَ كَذَبَ وَ اللَّهِ الْعَظِيمِ مَا بَالُهُ لَا يَتَبَيَّنُ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ وَ كُلُّ مَنْ رَجَا عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ وَ كُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ يَرْجُو اللَّهَ فِي الْكَبِيرِ وَ يَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي الرَّبَّ فَمَا بَالُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يُقَصَّرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ لِعِبَادِهِ أَ لَا تَخَافُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ لَهُ كَاذِباً أَوْ تَكُونَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعاً وَ كَذَلِكَ إِنْ هُوَ خَافَ عَبْداً مِنْ عَبِيدِهِ أَعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطِي رَبَّهُ فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْداً وَ خَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضِمَاراً وَ وَعْدا(۳)؛حضرت پس از سخنرانی مفصّلی راجع به شخصی که ادعای پوچ و دروغین و امید داشت فرمود: این شخص ادعا دارد که به خداوند امیدوار است. بخدای بزرگ سوگند دروغ می گوید. چطور شده که اثر رجاء و امید در اَعمال و افعالش دیده نمی

ص:۹۶

۱– علم اخلاق اسلامی، ج، ۳ ص ، ۴۲۲.

۲– کافی ، ج۲ ، ص۳۴۳.

۳– . بحار الأنوار ، ج ۶۷ ، ص ۳۵۸ .

شود. هر کس امید وصول به چیزی را داشته باشد آثار امید در کوشش و جدیت در عملش مشاهده می شود جز رجاء و امید داشتن به خدا که با مطالعه در اَعمال مورد شک و تردید قرار می گیرد (مدخول) و هر گونه بیم و ترس از چیزی روشن و آشکار است که اثر و نشانه آن در کارها پیدا است مگر ترس از خدا که ناقص و معلول است و آثار آن را در اعمال نمی بینیم در کار بسیار مهم و بزرگ یعنی سعادت هر دو جهان و رسیدن بدرجات عالی بهشت ادعای رجاء و امید به خدا را دارد با این وصف مشاهده می شود که در کارهای کوچک و منافع مادی به امید و پشت گرمی بندگان ضعیف دلخوش کرده. با همین بندگان ضعیف طوری رفتار می کند و بقدری تملق و فروتنی نثار آنان می کند که برای پروردگار قادر نمی کند. پس چه شده عظمت خدای بزرگ که در تواضع و تملق و فروتنی که در برابر مخلوق ناتوان انجام می شود. کوتاهی شده و در ایفاء حق خداوند تقصیر می برد؟ آیا نمیترسی که در اظهار رجاء و امیدواری بخدا دروغگو باشی؟ و یا اینکه او را برای امیدوار بودن سزاوار نمی بینی؟ و همین طور است حال کسی که ادعا می کند بخدا امیدوار است اگر چنانچه از یک بنده ای احساس خوف و ترس کند از روی ترس او گونه ای با او رفتار می کند که با پروردگارش چنان رفتاری نمی کند. بنا بر این چنین شخصی ترس از بندگان عاجز را نقد و موجود پنداشته ولی ترس از خدا را نسیه و وعده محض خیال کرده است.

امّا چون دروغ در موارد مذکور به عدم باز می گردد [چنان که دروغ در ایمان، یعنی بی ایمانی و دروغ در خوف، یعنی ترس نداشتن و...] بنابراین رذیله ای است که در هر مورد به قوه ای متعلق است که فضیلتش نیز به آن متعلق است. از آنچه گفته شد آشکار است که: کسی که ایمان دارد یعنی به شهادتین اقرار می کند و در عین حال فاقد حقیقت ایمان است، یعنی یقین قطعی به وجود مبدأ و معاد، یا به لوازم و غایات آن، یعنی ترس راستین از خدای تعالی و تعظیم حقیقی او و کوشش کافی در فرمان بردن از اوامر و نواهی او ندارد، در ادعای ایمان دروغگوست.(۱)

آیا دروغ گفتن جایز وجود دارد؟

دروغ گفتن در مقام ضرورت و هر موضعی که فایدهٔ مهمّ شرعی دارد و تحصیل آن موقوف به کذب باشد جایز است. و اگر بر ترک دروغ، مَفسدهٔ شرعی مترتّب شود واجب می شود. و باید از حدّ ضرورت و احتیاج، تجاوز نکرد. مانند هنگامی که آبروی مؤمن وجان او در خطر باشد دروغ جایز است لذا اگر

۱- علم اخلاق اسلامی ، ج ۳ ص ، ۴۲۲به بعد.

مصلحت مهمی در بر داشته باشد اشکالی ندارد و اما اگر مصلحت درجهٔ پایین داشته باشد جایز نیست؛ مانند تحصیل زیادتی مال و منصب .(۱)

فقها و علمای اخلاق در حلّیت و جواز دروغ در مقام ضرورت اختلافی ندارند، تنها مطلب مورد اختلاف و گفت گو آن است که آیا دروغ در این گونه موارد مطلقاَ و بی قید و شرط جایز است یا در صورتی جایز است که توریه امکان نداشته باشد؟ قول مشهور آن است که جواز دروغ مشروط بر عدم امکان توریه است، پس اگر توریه امکان داشته باشد جایز نیست؛ زیرا با این فرض، ضرورتی برای گفتن دروغ وجود ندارد و در حقیقت مجوّزی برای آن موجود نیست.

و این مطلب با بررسی در آیات و احادیث مربوط به شواهد و اشاراتی برخورد می کنیم که مؤیّد قول مشهور بر لزوم رعایت توریه و ترجیح آن بر دروغ است. مثلاًـ در ذیل آیاتی که موهم نسبت دروغ مصلحت آمیز به حضرت إبراهیم و حضرت یوسف علیهما السّلام است احادیثی در مقام تنزیه و تقدیس ساحت قدس این دو پیامبر بزرگوار وارد شده که ظاهر آیات شریفه را با توریه تفسیر و تأویل می کند.

به عنوان مثال، در ذیل آیهٔ شریفهٔ ... ایَّتُهَا الْعیرُ انَّکُمْ لَسارِقُونَ(۲)؛ که جارچی یوسُف برادرانش را به عنوان سارق مخاطب قرار می دهد، امام صادق علیه السّلام می فرماید: مقصود ، سرقت پیمانهٔ پادشاه مصر نیست بلکه مقصود ، ربودن یوسُف از نزد پدر و بردن او به صحرا و افکندنش در چاه و سپس وی را به غلامی فروختن است. در این حدیث جملهٔ انّکم لسارقون که به حسب ظاهر دلالت بر حال دارد به زمان گذشته تأویل شده و به عنوان توریه توجیه گردیده است.(۳)

و در ذیل آیهٔ کریمهٔ بَلْ فَعَلَهُ کَبیرُهُمْ هذا فَاسْئَلُوهُمْ انْ کانُوا یَنْطِقُونَ(۴) شبیه همین توجیه دیده می شود، یعنی حضرت إبراهیم شکستن بت های کوچک را به بت بزرگ نسبت می دهد ولی ضمناً قضیهٔ را با جملهٔ شرطیهٔ إنْ کانُوا یَنْطِقُون مشروط می کند. بدین معنا که در پاسخ بت پرستان که از شکنندهٔ بت ها سؤال می کردند می گوید این کار بت بزرگ است، از آن ها بپرسید، اگر توان پاسخ دارند.

إبراهیم با این شرط، دو کار را انجام داد: اول پرهیز از دروغ، دوم محکوم کردن بت پرستان از طریق جدل.(۵)

۱- .معراج السعاده ، ج ۲ ص ، ۵۷۵.

۲- یوسف /۷۰.

۳- تفسیر عیّاشی ، ج ۲ ، ص ۱۸۵.

۴- انبیاء / ۶۳.

۵- بحار الانوار، ج ۷۲ ، ص ۲۴۰.

چنان که ملاحظه می شود در هر دو حدیث، ظاهر کلام إبراهیم و یوسُف علیهما السّلام به دلیل تنزیه آن ها از دروغ با نوعی توریه و توجیه تأویل شده است.(۱) مرحوم شیخ انصاری رضوان اللّه علیه می فرماید: هر چند نظر مشهور از لحاظ عقلی قابل قبول است لکن با توجه به این که در تمام اخبار اضطرار هیچ گونه اشاره ای به این شرط نشده، دلیلی بر لزوم رعایت آن دیده نمی شود؛ زیرا با توجه به امکان توریه در بسیاری از موارد اضطرار، اگر چنین شرطی لازم می بود لا اقل در یک مورد به آن اشاره می شد.

بنابراین، ممکن است که شارع مقدس برای تسهیل امر بر بندگان، میدان را برای مردم باز گذارده و در این گونه امور رعایت توریه را الزامی نکرده باشد. سپس مرحوم شیخ به مقتضای احتیاط و مراعات اصول کلی می فرماید:

احتیاط آن است که با بهره گیری از توریه حتّی الامکان از دروغ گفتن خودداری شود که این مقتضی عمومات و اطلاق اخبار است و تا دلیلی معتبر برخلاف آن نباشد عموم و اطلاق مقدّم است.(۲)

توریه چیست؟

توریه آن ست که متکلّم خلاف ظاهر کلام خود را اراده کند، پوشیدن حقیقت چیزی و ظاهر کردن غیر آن، پنهان کردن خبری و ظاهرساختن غیر آن را به آن است.(۳)

مثلاً اگرظالمی از مکان کسی سؤال کند، بگو: خدا بِه تر می داند که کجاست. یا عالم الغیب خداست. یا بگو: سراغ او را در مسجد بگیر، اگرمی دانی که در مسجد نیست.

و اگر از گناهی که از تو صادر شده سؤال کنند، بگو: خدا نخواسته باشد یا نخواسته است که من چنین عملی کنم. یا بگو: استغفر اللّه. یا پناه به خدا اگر چنین کاری کرده باشم. یا اگر سخنی در حقّ کسی گفته باشی ومی خواهی انکارکنی، یا ناراحتی او رابرطرف کنی، بگو: احترام تو از آن بیش تر است که چنین شخصی سخنی در حقّ تو بگوید. و امثال این ها.

آثاردروغ گفتن

آثاری که در ذیل به آن اشاره شده برگرفته از آیات و روایات وعُرف جامعه است که برای اختصار از بیان آیات و روایات صرف نظر می کنیم .

۱. خوار شدن شخص دروغگو؛

۱- علم اخلاق اسلامی ،ج ۳ ، ص۴۳۶ ـ نقطه های آغازدراخلاق عملی ص ، ۲۶۵به بعد.

۲- - نقطه های آغازدراخلاق عملی، ص ، ۲۶۵به بعد.

۳- - علم اخلاق اسلامی ، ج ۳ ، ص۴۳۵.

۲. بی اعتباری در جامعه؛

۳. از برنده ایمان؛

۴. دروغ سبب نفاق می شود؛

۵. محرومیت از نماز شب؛

۶. کم شدن روزی؛

۷. دچار فراموشی شدن؛

۸- دوری از رحمت الهی؛

۹. هدایت نشدن شخص دروغگو؛

۱۰. ترد شدن از رحمت الهی؛

۱۱. باز ماندن از مقاصد و مطالب؛

۱۲. دل شکستگی و ناراحتی؛

۱۳. خجالت کشیدن در میان مردم؛

۱۴. لعن فرشتکان؛

۱۵.عذاب قبر.

۱۴- امر به خوبیها و نهی از بدیها

(۱۴)

(امر به خوبی ها و نهی از بدی ها)

رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم :

لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یُوَقِّرْ کَبِیرَنَا وَ لَمْ یَرْحَمْ صَغِیرَنَاو یَأْمُرُ بّالْمَعْرُوفِ و یَنْهُ عَنْ الْمُنْکَرِ(۱)؛

از ما نیست کسی که کهنسالان را احترام نکند و به کودکان ترحم نکند و امر به معروف و نهی از منکر نکند.

توضیح : یکی از قوانین مهم و افتخارآمیز اسلامی، امر به معروف ونهی از منکراست درحالی که خود ازقوانین الهی است و با پشتوانهٔ الهی و ایمان و اعتقاد قلبی مستحکم هست و تخلف ازآن و کوچک شمردنش گناهی بزرگ و در عرض همهٔ قوانین اسلام است؛ لذا امر به معروف و نهی از منکر یکی از واجبات مهم و بزرگ الهی اس، اسلام در این مترقیانه ترین قانون، تمام افراد مسلمان رامسؤول دانسته و برای کاربرد این

۱- عوالی اللآلی ، ج۱ ،ص ۱۰۸ ، الفصل السابع.

نظارت همگانی محدودهٔ خاصی قرار نداده است وحتّی در درون کانون خانواده ها اگر پدر یا مادری از قانون تخلف کنند، فرزندان موظفند بارعایت شرایط و مراتب و کیفیت انجام این وظیفه، آنان را باز دارند و برعکس نیز چنین است.

در کاربرد این قانون الهی، دولت و امت، افراد حکومت و اعضای عامهٔ مردم وظیفهٔ متقابل دارند که ضامن اجرای قوانین و حافظ مصالح یکدیگر و با حفظ شرائط و مراتب در مقابل تخلف ها بایستند. قرآن کریم بارها مسألهٔ امر به معروف و نهی از منکر را یک وظیفهٔ ویژه برای جامعهٔ اسلامی بیان کرده است . ۱. الَّذینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَهُ الْأُمُورِ(۱)؛

[یاوران دین] آنانند که هرگاه روی زمین به آن ها قُدرت دادیم نماز را برپا می دارند و زکات [اموالشان را]می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند .

البته باید دانست علاوه بر این که امر به عمروف و نهی از منکر وظیفه ای شرعی است یک وظیفهٔ عقلی و عرفُی هم به حساب می آید. عقل می گوید برای حفظ جامعه از مفاسد اخلاقی و اجتماعی و امنیتی و دوری از آشوب باید به جامعه تذکر وآگاهی داد و همین را عرف قبول دارد.

اهمیت

حضرات معصومین در اهمیت این دو فریضهٔ الهی و ترک آن بیاناتی دارند. امام امیرمؤمنان(ع) می فرماید:

مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ کُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ إِلَّا کَنَفْثَهٍ فِی بَحْرٍ لُجِّی (۲)؛ تمام کارهای نیک و جهاد در راه خدا در مقایسه با امر به معروف و نهی ازمنکر، نیستند جز همانند دمای دهان در برابر اقیانوسی بی کران .

زیرا علاوه بر این که این قانون، خود از قوانین الهی است، ناظر به همهٔ قوانین و حافظ و ضامن اجرای آن ها محسوب می شود.

۱- حج / ۴۱

۲- معجم موضوعی نهج البلاغه ، ص۱۶۴ .

بازدر عظمت و اهمیت آن همین بس که حضرت امام حسین(ع) هدف از قیام و نهضت خود را در وصیتنامۀتاریخی خویش چنین بیان میکند.ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر؛من در این قیام می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم.

حضرت امام باقر(ع) میفرماید: جَابِرٌ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: یَکُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ یُتَّبَعُ فِیهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ یَتَقَرَّءُونَ وَ یَتَنَسَّکُونَ حُدَثَاءُ سُفَهَاءُ لَا یُوجِبُونَ أَمْراً بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْیاً عَنْ مُنْکَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ یَطْلُبُونَ لِأَنْفُسِهِمُ الرُّخَصَ وَ الْمَعَاذِیرَ یَتْبَعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَ فَسَادَ عِلْمِهِمْ، یُقْبِلُونَ عَلَی الصَّلَاةِ وَ الصِّیَامِ وَ مَا لَا یَکْلِمُهُمْ فِی نَفْسٍ وَ لَا مَالٍ، وَ لَوْ أَضَرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا یَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَبْدَانِهِمْ لَرَفَضُوهَا، کَمَا رَفَضُوا أَتَمَّ الْفَرَائِضِ وَ أَشْرَفَهَا، إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَرِیضَةٌ عَظِیمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ هُنَالِکَ یَتِمُّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ، فَیَعُمُّهُمْ بِعِقَابِهِ فَیُهْلَکُ الْأَبْرَارُ فِی دَارِ الْفُجَّارِ وَ الصِّغَارُ فِی دَارِ الْکِبَارِ، إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ سَبِیلُ الْأَنْبِیَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِیضَةٌ عَظِیمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَکَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ یُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ یَسْتَقِیمُ الْأَمْرُ، فَأَنْکِرُوا بِقُلُوبِکُمْ وَ الْفِظُوا بِأَلْسِنَتِکُمْ وَ صُکُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَ لَا تَخَافُوا فِی اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ(۱) ؛ در آخرالزمان گروهی خواهند بود و در میان آنان عده ای مورد اطاعت و پیروی قرار می گیرند که افرادی ریاکار هستند، نماز می خوانند و حج میروند، تازه به دوران رسیده هایی سفیه اند، امر به معروف و نهی از منکر را واجب نمی شمرند مگر هنگامی که از هر ضرری در امان باشند، برای خود به دنبال بهانه ها و عذر می گردند[تا امر به معروف و نهی از منکر نکنند] از لغزش های دانشمندان و بدی رفتار آنان پیروی می کنند. به نماز و روزه روی می آورند تا زمانی که برای جان و مالشان زحمتی و مشکلی و حرفی نباشد و اگر از طریق اقامۀ نماز یا دیگر اعمالشان به اموال و اهدافشان ضرری برسد، حتما نماز را کنار خواهند گذاشت، همچنان که پرنام ونشان ترین و شریف ترین واجب ها) امر به معروف و نهی از منکر) را کنار نهادند. به درستی که امر به معروف و نهی از منکر، فریضۀ بسیار بزرگی است که به واسطۀ آن سایر فرائض و واجبات، عملی واحیا می گردد (دراین صورت که این فریضۀ بزرگ را ترک کردند) عموماً به کیفر الهی مبتلا گشته، خشم خداوند درحدی بسیار سخت آنان را فرا خواهد گرفت، در نتیجه نیکان در کنار و در خانۀ فاجران و کوچک ها در خانه و کنار بزرگترها، هلاک خواهند شد. در حقیقت راه امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران و روش صالحان است، فریضۀ عظیمی است که به وسیلۀ آن سایر فرایض اقامه می گردد و راه ها وجاده ها و مسلک ها امن

۱- مجموعه ورام ، ج ۲، ص ۱۲۵، الجزء الثانی .

می گردد و از طریق حلال، کسب و کارها رواج می یابد وحقِّ مظلومان از ستمگران باز ستانده می شود و زمین آباد می گردد و حق از دشمنان به طور عادلانه گرفته می شود و امور افراد و حکومت مستحکم می گردد.

آنگاه امام(ع) در ادامه بیانشان می فرمایند:پس بدی ها را در دل منفور بدانید و با کلماتتان حق رااظهار کنید و بگویید و بر زشتکاران، فریاد بکشید و در راه خدا [واجرای اوامر الهی برای مصالح مردم] از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نهراسید.

شکی نیست که قدرت های شیطانی و استعمارگر برای نابودی کشور اسلامی ایران و حتّی کشورهای اسلامی دیگر ،فرهنگ را هدف قرار داده تا به وسیلهٔ از بین بردن فرهنگ اصیل اسلامی این کشورها را از هم بپاشد.مخصوصاً انقلاب اسلامی ایران.اکنون برای مقابله با این هجوم و بِه ترین راه و عملکردخود ما و محافظت از فرهنگ الهی- اسلامی انقلابمان است و یکی از عالی ترین وموثرترین روش اجرای صحیح و دقیق قانون امر به معروف و نهی از منکراست.

آیاامر به معروف و نهی از منکر وظیفه گروهی از مسلمانان است یا وظیفه همه آنان؟

امر به معروف و نهی از منکر در اسلام دو مرحله دارد : مرحلهٔ فردی مرحلهٔ اجتماعی.مرحلهٔ فردی آن ست که فردی از افراد جامعهٔ دینی موظف است در صورت توانایی ناظر اعمال دیگران باشد:کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْکِتابِ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَکْثَرُهُمُ الْفاسِقُونَ(۱)؛ شما بِه ترین امتی هستید که برای اصلاح مردم قیام کردید [و با فساد جامعه مبارزه کردیدامر به معروف و نهی از منکر می کنید [چرا که] به خدا ایمان دارید

این آیهٔ شریفه نظارت ملی امر به معروف و نهی از منکر را وظیفهٔ همه مسلمانان دانسته است. از جملهٔ : کنتم خیرامه؛ فهمیده می شود همه باید این دو فریضه را انجام دهند.

مرحلهٔ دیگر اجتماعی است یعنی گروهی از میان امت اسلامی با قدرت حکومتی نظارت ملی را عهده دار شوند: وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّهٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُون(۲)؛ باید

ص:۱۰۳

۱- آل عمران/۱۱۱ .

۲- آل عمران/ ۱۰۴ .

گروهی از شما مردم را به کارهای نیک فراخوانند و امر به معروف و نهی از منکر کنند. آنان از رستگاران خواهند بود.

به این ترتیب وجود افرادی که مسؤولیت اجرایی امر به معروف و نهی از منکر را دارند با داشتن اختیارات اجرایی از سوی حکومت اسلامی با فسادهای اجتماعی لازم است به حق فراخوانند و با زشتی های اجتماعی و مفاسداخلاقی مبارزه کنند.

و لذا از این دو آیه به دست می آید وظیفهٔ گروه خاص، منافاتی با عمومی بودن وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر ندارد که افراد هر یک در حدِّ توان و قدرتشان با در نظر گرفتن شرایط آن فریضهٔ مهمّ الهی را انجام دهند.

از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که فرمود : پیامبر خدا بارها می فرمودند: هنگامی که امت من امر به معروف و نهی از منکر را واگذارند پس باید با خدا اعلان جنگ کنند.(۱)

از پیامبر اعظم اسلام نقل شده است که فرمود : خدای متعال، مؤمن ضعیفی را که دین ندارد دشمن دارد، از آن حضرت پرسیده شد: مؤمن ضعیفی که دین ندارد کیست؟ فرمود : آن که نهی از منکر نمی کند.(۲)

شرایط

این را باید دانست که در هر عملی باید به شرایط ویژه اش توجه کرد تا نتیجه مثبت از آن گرفت؛ لذا تأثیر مثبت یامنفی بسیاری از امور وابسته به شرایط انجام دادن آن ها است. یعنی یک عمل در موقعیت ویژه ای ممکن است تأثیر مثبت فوق العاده مهمی داشته باشد و در موقعیتی دیگر تأثیر بسیار کم رنگ تر وکم ارزشی پدید بیاورد.

امر به معروف و نهی از منکر فریضه ای است که اگر با شرایط خودش صحیح انجام گیرد داروی دردهای فردی و اجتماعی است؛ اما اگر به شرایط آن توجه نشود گاه به جای هدایت گمراهی به بارمی آورَد. لذا در ای جا به شرایط این دو فریضهٔ بزرگ الهی می پردازیم .

۱- وسائل الشیعه ، ج۱۱ ، ص۳۹۴ ، باب امر به معروف ، حدیث ۵ .

۲- همان مدرک ، ح ۱۳، ص ۳۹۷.

۱. شناخت معروف و منکر

نخستین گام و شرط امر به معروف و نهی از منکر، شناخت معروف و منکر و احکام آن ها است. رسول اکرم (ص)می فرماید: لاـ ینبغی للرجـل ان یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر حتی یکون فیه ثلاث خصال: رفیق بما یأمر، رفیق بما ینهی،عالم بما ینهی عدل فیما ینهی (۱)؛سـزاوار نیست مردی امر به معروف و نهی از منکر کنـد، مگر سه صـفت را دارا باشـد: در امر و نهی ملایم باشد؛ عالِم باشد به آنچه از او باز می داردو عادل هنگام نهی کردن.

۲. احتمال تأثیر

امر به معروف و نهی از منکر برای احیـای خوبی هـا و از بین بردن بـدی هـا است وبنـا به تعبیر دیگر واجب طریقی است. یعنی تنها امر و نهی مطلوب خداونـد نیست، بلکه خواسـتهٔ انجام گرفتن معروف ها و از بین رفتن منکرات است. امر به معروف ونهی از منکر وسـیله ای برای تحقق این هدف شمرده می شود . لذا یکی از شرایط ضرور این است که امر و نهی مؤثر باشد و باعث انجام گرفتن معروف واز بین رفتن منکر شود، ویا حدّ اقل احتمال تأثیر داده شود. ولی اگر انسان بداند سـخن او جلو منکری را نخواهـد گرفت و بـاعث انجام معروفی نخواهـد شـد. وظیفه ای در قبال این گناه و گناهکار نخواهـد داشت. این عمل در طول تاریخ بسـیار از طرف معصومین علیهم السـلام و دیگر اولیای الهی انجام گرفته است . پس از رسول اکرم (ص) یکی از بدعت های که در دورهٔ خلیفـهٔ دوم گذاشـته شـد نماز مسـتحبی به صورت جماعت بود .امیر مؤمنان (ع) تلاش کرد که با این بـدعت مبارزه کنـد به امام حسن (ع) دسـتور داد در ماه رمضان نبایـد در مساجـد نماز مسـتحبی را به جماعت بخواننـد. امام حسن (ع) دسـتور پـدر را اجرا کرد. مردم چون سـخن امـام حسن(ع) را شـنیدند فریـاد زدنـد: واعُمَراه . دریغـا وقتی حضـرت امیر(ع) این سخنان را شنید فرمود: به آن ها بگویید نمار بگزارند یعنی به حال خودشان بگذاریدشان.(۲)

۳. نداشتن پیامدهای ناروا

ص:۱۰۵

۱- کنزل العمال ،۳، ص۷۴ .

۲- وسائل الشیعه ، ج۵ ، ص۱۹۲ .

گاهی باز داشتن فرد یا جامعه از یک گناه یا واداشتن آنان به یک وظیفه الهی و پیامدهایی داردکه متوجه شخص آمر و ناهی و جامعۀ مسلمانان و یا دین خدا می شود، در این صورت باید با توجه به قاعدۀ اهم و مهم دریافت که کدام یک از نظر شرع مقدس دارای اهمیت بیش تری است . آیا امر به معروف و نهی از منکر ضروری تر است یا پیامدهای ناگوار آن؟

البته باید توجه کرد که هر دارویی دارای عوارض جانبی است اما گاه عوارض اندک ودر مقابل درمان درد قابل تحمل است. و گاهی عوارض جانبی دارو بسی سهمگین تر از درد و کنونی ، در این صورت هیچ پزشک عاقلی چنین دارویی را تجویز نخواهد کرد. در مورد این دو فریضۀ الهی همین قاعدۀ اهم و مهم جاری است. اگر انسان مؤمن بخواهد نهی یا امری انجام بدهد و ضرر جانی و مالی و اساسی به او می رسد نباید امر یانهی کند، اما اگر ضرر کوچک وغیر معتنابه ای به وی می رسد نباید از انجام این دو فریضه سر باز زند. گاهی گناه مورد ارتکاب یا وظیفۀ ترک شده چنان بزرگ و مهم است که باید جان و مال و آبروها، فدای آن شود، در این صورت نمی توان با بهانه قرار دادن این شرط ، شانه از زیر بار مسؤولیت خالی کرد. نمونۀ بارز این مورد قیام امام حسین (ع) است که از آبرو، جان و خانواده اش گذشت زیرا دین خدا در خطر بود.

و لذا اگر امر یا نهی باعث ضربه خوردن به اساس اسلام شود، ویا جان مسلمانی تباه گردد ،یا به مال و آبروی او ضرر وارد شود جای امر به معروف و نهی از منکر نیست. و چنین است که می بینیم ائمۀ ما به ویژه امیر المؤمنین(ع) منکر غصب خلافت و دیگر منکرات حواشی بر آن را می دیدند و بخاطر حفظ بنیان اسلام سکوت می نمودند.(۱)

امیر مؤمنان(ع) در سخنی دردمندانه می فرماید: وَ اللَّهِ لَوْ نَادَيْتُ فِي عَسْكَرِي هَذَا بِالْحَقِّ، الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّنَا وَ أَظْهَرْتُهُ،وَ دَعَوْتُ إِلَيْهِ وَ شَرَحْتُهُ، وَ فَسَّرْتُهُ عَلَى مَا سَمِعْتُ مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ ص مَا بَقِيَ فِيهِ، إِلَّا أَقَلُّهُ وَ أَذَلُّهُ وَ أَرْذَلُهُ، وَ لَاسْتَوْحَشُوا مِنْهُ وَ لَتَفَرَّقُوا عَنِّي، وَ لَوْ لَا مَا عَهِدَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَيَّ وَ سَمِعْتُهُ مِنْهُ،وَ تَقَدَّمَ إِلَيَّ فِيهِ لَفَعَلْتُ، وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ قَالَ، كُلَّمَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ الْعَبْدُ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ وَ أَبَاحَهُ إِيَّاهُ،وَ سَمِعْتُهُ يَقُول إِنَّ التَّقِيَّةَ مِنْ دِينِ اللَّهِ، وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَه(۲) ؛ به خدا اگر در میان همین لشکرم فریادزنم حقی را که خدای به

ص:۱۰۶

۱- بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۱۳ .

۲- بحار الانوار ، ج.۲، ص۲۶۶ .

پیامبرش (ص) فرو فرستاده است و آن را آشکار و شرح و تفسیرش کنم چنانچه از پیغمبر خدا (ص) شنیدم در لشکرم جز کمترین و پست ترین و خوارترین آنان باقی نخواهد ماند واز آن حق به هراس افتند و ازگِرد من پراکنده شون،د و اگر نبود که رسول خدا در باره آن از من پیمان گرفته و آن را شنیدم و به من در باره آن از پیش فرموده این کار را می کردم ولی رسول خدا (ص) بمن فرموده: هر چه را بنده بدان ناچار شود خدا آن را حلال و مباح کرده و شنیدمش می فرمود: به راستی تقیه از دین خداست و دین ندارد کسی که تقیه ندارد.

مراحل

حضرات معصومین علیهم السلام برای این دو فریضهٔ الهی مراحلی را بیان کرده اند که ذیلاً بیان شده است:

۱.اظهار خشم و نفرت

نخستین مرحلهٔ این دو فریضه الهی فقط اظهار ناخرسندی و نفرت ازمنکَر است. گاهی افرادی از روی ناآگاهی مرتکب منکری می شوند، و یا معروفی را ترک می کننـدولی آمادگی آنان برای اصلاح در حد همین اظهار ناخشنودی کافی است. در این صورت نیازی به مراحل دیگر نیست.

شاید در اشاره به همین مرحله باشد که امیر مؤمنان(ع) می فرماید :امرنا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: أَنْ نَلْقَی أَهْلَ الْمَعَاصِی بِوُجُوهٍ مُکْفَهِرَّه (۱)؛ رسول خدا ما را فرمان داد تا با صورتهای درهم کشیده و عبوس با گناهکاران رو به رو شَویم .البته اگر شرایط روزگار، امکان مراحل بعدی را از ما سلب کند حد اقل باید همین مرحله را اجرا کنیم.

۲. امر به معروف و نهی از منکر گفتاری و زبانی

گاهی امر به معروف و نهی از منکر با مرحلهٔ اول تمام نمی شود یعنی گناهکار باید به وسیلهٔ زبان نیز تذکر داده شود، که خود این مرحله دارای صورتهایی گوناگون است.گاه امر و نهی به صورت گفت گوی شخصی است و مخاطب یک یا چند نفرند. گاه روی سخن با همگان و در قالب سخنرانی است و گاهی به صورت گفت گوی دو جانبه و مباحثه است. این چند صورت در سیرهٔعملی حضرات معصومین علیهم السلام وجود

۱- وسایل الشیعه ، ج۱۱، ص۴۱۳ .

دارد؛ مانند خطبه های رسول اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) که برای اختصار از بیان آن ها صرف نظر می کنیم و خوانندگان عزیز را به مراجعه به خطبه های این بزرگواران ارجاع می دهیم . گفت گوی دو جانبه مانند قضیهٔ امام رضا(ع) با بزرگان و عالمان مکاتب دیگر همچون: جاثلیق و رأس لجالوت و بزرگان صابئین و هیربد بزرگ و اصحاب زردشت و نسطاس رومی که مأمون خلیفهٔ عباسی آنها را برای مناظره با امام دعوت کرده بود.

شیوهٔ سوم گفت گوی شخصی است که با تأسف باید گفت برخی عملاً آن را فراموش و تنها به شیوه اول و دوم بسنده کرده اند. بدون شک هر کدام از این شیوه ها به تنهایی ناقص هستند. و جمع بین این ها در امر و نهی کامل خواهد بود که این روش بسیار در سیره عملی معصومین (ع) وجود داشته است .

امام باقر (ع) فرمود:رسول خدا(ص)از بازار مدینه عبور می کرد،که مردی را در حال فروختن حبوبات دید. حضرتش به او فرمود: چه حبوبات نیکویی؛ چند می فروشی؟ در همین زمان خداوند به پیامبر خبر داد دست را به درون این حبوبات فرو ببرد رسول خدا چنین کرد و در یافت قسمت زیرین آن با بالایش فرق دارد سپس اورا نصیحت فرمود.(۱)

۳.اقدامات عملی

گاهی باید بعد از دو مرحلهٔ قبلی وارد مرحلهٔ عملی شد . البته شاید در آغاز چنان به نظر برسدکه منظور از اقدام های عملی، زدن ،بستن، کشتن و ....است ولی حقیقت آن است که گسترهٔ اقدام های عملی بسیار فراتر از این اموربوده و شیوه های بسیار مختلفی را در بر می گیرد.

شیوه های غیر مستقیم

۱. خشکاندن زمینه های گناه

یکی از راه های عملی ازبین بردن زمینهٔ گناه و فساد است که خود به چند نوع تقسیم می شود.

۱- کافی ، ج۵ ، ص۱۶۱ .

الف. زمینه های اقتصادی گناه : فقر زمینه بسیاری از گناهان را فراهم می سازد تا آن جا که رسول خدا می فرماید : کَادَ الْفَقْرُ أَنْ یَکُونَ کُفْرا(۱)؛ فقرنزدیک است که به کفر انجامد.

به همین دلیل حضرات معصومین(ع) در موارد بسیاری امر به معروف و نهی از منکر خویش را با کمک های مالی همراه می کردند؛مانند این واقعه: زمانی که رسول خدا مکه را فتح کرد همهٔ دشمنان خود و سرانِ قریش را امان دادو تنها به این اکتفا نکرد،بلکه در جنگ حنین و غزوهٔ طائف پس از تقسیم غنایم یک پنجم آن را که حقّ خودش بود بین سران مکه که بسیاری از آنان دشمنان دیرینه اش بودند تقسیم کرد تا به این وسیله زمینهٔ جذب و هدایت آن ها فراهم شود.(۲) یا مانند یتیم نوازی، یا کمک مادی برای جلوگیری از اختلافاتی که همه جنبهٔ اقتصادی داشتند.

ب. زدودن زمینه های فساد جنسی

فساد جنسی یکی از عواملی است که هر جامعه ای را به تباهی و نابودی می کشاند و این معضَل اجتماعی با اجرای مرحلهٔ گفتاری درمان نمی شود ، بلکه باید زمینهٔ ازدواج را برای جوانان فراهم و آسان کرد. در سیرهٔ عملی حضرات معصومین (ع)برای فراهم کردن زمینهٔ ازدواج همراه با نهی از منکَر بر می خوریم.

امام صادق (ع) می فرماید: مردی را نزد امیر مؤمنان آوردند که استمنا کرده بود. حضرت به دست او آن قدر شلاق زد که سرخ شد. سپس از بیت المال هزینهٔ ازدواج وی را فراهم ساخت و او ازدواج کرد.(۳)

ج. ازبین بردن زمینه فکری گناه

گاهی می توان منکرات بسیار بزرگی را با پیشگیری های کوچک و برنامه ریزی قبلی برطرف کرد ، یا از شدت و کثرت آن کاست . مانند آگاه سازی در زمینهٔ غصب خلافت ؛ امام کاظم و جریان واقفیه و جریاناتی که در عصر هر یک از حضرات معصومین(ع)پدید آمد و آن بزرگواران با تدبیر خاص و درست خود آن ها را هدایت و عملاً فکر منکر را از جامعه سلب کردند .

ص:۱۰۹

۱- الخصال ، ج ۱ ، ص۱۲ .

۲- وسائل الشیعه ، ج۶ ، ص۱۴۵ .

۳- وسائل الشیعه ، ج۱۸ ، ص۵۷۴.

شیوه مستقیم

علاوه بر برخورد غیر مستقیم به برخورد مستقیم هم احتیاج است .بدون شک بسیاری از گناهان به علت هوس های افسار گسیخته و تنها راه چارۀآن برخورد مستقیم است. با وصف این که اقدام های زمینه ساز اصلاحی احتیاج است نباید برخورد مستقیم رابه بعد از نتیجه دادن زمینه های اصلاحی موکول کرد. زیرا رشد سریع فساد و گناه به جامعه مجال رسیدن به شکوفائی زمینه ها را نمی دهد وقبل از رسیدن به آن مرحله جامعه را در گرداب تباهی فرو می بَرد. کشاورزی که فقط به فراهم آوردن زمینۀ رشد گیاهان بسنده کند، بذری نپاشد و اقدام های معمول دیگر را انجام ندهد خرمنی نخواهد داشت .همچنین آن که بذر و کود وآب مصرف کند ولی زمینه را برای رشد گیاه و از میان رفتن علف های هرز آماده نکرده باشد محصولی نخواهد داشت. بنابر این برخوردهای مستقیم بامنکرات و ترک معروف ها ضروری است .

مراتب برخورد مستقیم

برخورد مستقیم مانند اصل امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد که باید هنگام اجرای این دو فریضه به آن ها توجه کرد. یعنی اگر از بین بردن منکر، و یا وادار کردن به معروف با برخورد ملایم ممکن باشد زیاده روی و برخورد شدید جایز نیست .چنان که اگر برخورد آرام مؤثر نباشد نمی توان تنها به آن اکتفا کرد و وظیفه را انجام یافته دانست، بلکه نوبت به شدت و اقدام های خشن تر خواهد رسید.

در سیرۀمعصومین (ع) همین مراتب به چشم می خورَد؛ گاهی با ملایمت و زمانی که چنین برخوردی را کافی نمی دیدند بر خورد شدیدتری(نظیر کتک زدن با شلاق و امثال آن) می کردند. اگر این اقدامات مؤثر نبود با اجرای حدود الهی، گاه تا مرز کشتن خطاکار را مجازات می کردند. و هر گاه منکَرات اجتماعی شدت بیش تری می طلبید آن بزرگان به میدان های جهاد می شتافتند و برای امر به معروف ونهی از منکر شمشیر به دست می گرفتند. جا دارد به تاریخ اسلام رجوع شود که موارد بسیاری از این مراتب وجود دارد که بر عهدۀ این نوشتار نیست..

چرا امر به معروف و نهی از منکر به خوبی اجرا نمی شود؟

برخی از علت هایی که موجب شده امروزه این فریضهٔ مهم در جامعه و کشور ما به خوبی اجرا نشود، عبارت اند از:

الف. نداشتن آگاهی بعضی از آمرین به معروف و ناهین از منکر از قوانین این مسأله (قوانین شرعی و حکومتی(:آگاه نبودن دو مشکل را فراهم می کند،یکی این که باعث بدبینی افراد جامعه به دین و این فریضه مهم می گردد وسبب می شود مردم احساس کنند جامعه ای که هر انسانی امر به معروف و نهی از منکر را انجام می دهد آن هم بدون اطلاع از قوانین، جامعه خودسر، و بدون قانون و ضابطه است.

ودیگر این که خود آمرین و ناهین به علت آگاه نبودن از قوانین مورد برخورد مسؤولین و بی توجهی مسؤولان امر قرار می گیرند، لذا آن ها احساس ناراحتی و ناامیدی می کنند و به نوعی در انجام این فریضه بسیار مهم در مواقع صحیح و درست هم سُست می شوند.

ب. عدم آگاهی آحاد مردم از اهمیت این فریضه

امر به معروف و نهی از منکر از مهم ترین فرایض است،که قوام سایرواجبات به اقامهٔ این مهم بستگی داردو اعتقاد به این آن از ضروریات دین است. دین مقدس اسلام اهمیت این فریضه را بیان کرده و تأکیدبسیاری بر آن در قرآن و احادیث امامان شیعه شده است.

ج. عدم پایبندی برخی مسئولان نسبت به این فریض

یکی از عواملی که می تواند نقش مؤثری در عمل به امر به معروف و نهی از منکر داشته باشد، پایبندی مسؤولان به این فریضهٔ بسیار مهم است. هرگاه سخن از امر به معروف و نهی از منکر به میان می آید، ذهن ها فقط متوجه تار مو و شیوه پوشش زنان و جوانان در جامعه و امثال آن می شود، که البته توجه و حساس بودن به این مسائل نیز مهم است. امّا مسائل مهم تری وجود دارد که هرگاه آن ها درست شوند. امکان اصلاح مسایل دیگر بیش تر است. وقتی در بعضی از سطوح مسؤولان توجهی به امر بمعروف و نهی از منکر نشود بدین معنا که خود آن ها در صدد عمل برنیایند و از اسراف و اتلاف و ...... جلوگیری نکنند ، یا اگر به مسؤولی امر به معروف و نهی از منکر شود گوش ندهد، چه گونه می توان از مردم انتظار داشت پایبند این فریضه باشند! وقتی مردم می بینند کارگزار و مسؤول ، اهل تجمل، مادیات، اسراف، رابطه بازی، منفعت طلبی و ...... باشد ،چگونه می توان انتظار داشت که امر بمعروف و نهی از منکر در جامعه به خوبی اجرا شود؟

د. عدم احساس مسؤولیت همگانی نسبت به این فریضه

ص:۱۱۱

با تأسف باید گفت برخی می پندارند اجرای امر به معروف و نهی از منکر بر عهدهٔ نهادهای حکومتی ، یا بر عهده قشر خاصی است. در حالی که این مطلب درست نیست و طبق روایات رسیده از ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین همهٔ مردم در مقابل همدیگر مسؤول اند. بنابر فرمودهٔ پیامبر خدا: کُلُّکُمْ رَاعٍ وَ کُلُّکُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِیَّتِه (۱)؛ تمام مردم در مقام آنچه هستند باید پاسخگو باشند و مردم در مقابل دیگر مسؤول اند. نمی توان گفت چرا من باید امر بمعروف بُکنم و خود را پیش چشم دیگران بَد کنم. و یا اگر کسی اقامه امر به معروف و نهی از منکر کرد، شخص معروف شده اعتراض می کند به امر و دیگران به حمایت او نمی آیند و لذا شخص گناهکار جَری شده می گوید فقط تو اعتراض می کنی و دیگران که حرفی ندارند پس کار من درست است و به تو ربطی ندارد، این یکی از مشکلات مهم است. لذا باید تمام افراد اقامه امر به معروف و نهی از منکر کنند و اگر گناهکار ببیند مورد اعتراض همه مردم واقع شده از عمل خود دست بر می دارد.

ه. اهل عمل نبودن بعضی از آمران بمعروف و ناهیان از منکر

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: کسی باید امر بمعروف و نهی از منکرکند که دارای سه خصلت باشد: ۱. به آنچه امر می کند، عالِم بوده و آگاهی کامل از آن داشته باشد. ۲. خود مرتکب عملی نشود که مردم را از آن باز می دارد. ۳. در آنچه امر یا نهی می کند عدالت را رعایت کند و در این کار رفق و مدارا را از نظر دور ندارد. (۲)

اگر کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند خود پایبند به اصول اسلامی نباشد، تأثیر امر به معروف و نهی از منکر را از بین می برد و تدریجاً سبب می شود مردم به انجام این فریضه بدبین بشوند و حتّی امر بمعروف و نهی از منکر از طرف انسان های عالم و پاک نیز مورد اعتراض، تمسخر یا مطالب دیگرقرار گیردد.

یکی از بِه ترین شیوهٔ امر به معروف و نهی از منکر، رفتار عملی خود آمر و ناهی است. وقتی شخصی در یک مورد امر و نهی می کند ولی در مورد دیگر خود مرتکب خلاف می شود، دیگران را فقط به خود بی اعتماد نمی کند، بلکه نسبت به همه بدبین و بی اعتماد می شوند.

و. عدم برخورد مناسب بعضی ازآمران و ناهیان

در انجام این عمل و فریضه شخص آمر و ناهی باید از احکام و قوانین آگاه و پایبند به قوانین و احکام باشد و در اجرای حدود و قوانین پا را فراتر از محدوده مشخص شده نگذارد.

۱- میزان الحکمه ،ج۲ ، ص۱۲۱۲ .

۲- وسائل الشیعه ، ج ۱۱، کتاب امر به معروف و نهی از منکر، باب اشتراط الوجوب بالعلم بالمعروف و المنکر، ص ۴۰۰ .

بـدبختانه مشاهده می شود بعضـی از آمران، در جهت انجام این فریضه خود مرتکب گناه و عمل حرام دیگری می شوند بدون این که توجهی به این مسایل داشته باشند.

ز. آگاه نبودن از هدف امر به معروف و نهی از منکر

بـا مروری در متـون دینی متـوجه می شـویم کـه، دیـن اسـلام بـه فریضـهٔ امر به معروف و نهی از منکر که مـوجب بنـای دین و استحکام جامعـهٔ اسـلامی می شود، بـا ظرافت خاصـی می نگرد و هـدف از انجـام این فریضه را اِعمـال قـدرت ، یا خشونت و سختگیری و غیر منعطف بودن بر جامعه نمی دانـد. اسـلام نمی خواهد بدین وسـیله اقتدار خود را منصّهٔ ظهور بگذارد و قدرت نمایی کند، بلکه هدف از ارسال دین و بعثت انبیا، اصـلاح جامعه و تعالی انسانی و برانگیختن مکارم اخلاقی در جامعهٔ انسانی و وجود آدمی است. در واقع این فریضه یک فریضـهٔ آگاهی بخش و دلسوزانه برای تک تک افراد جامعه است، فریضه ای که بر روش منطقی و فرهنگی مبتنی است. چون هیـچ گـاه نمی توان بـا زورهٔ اصـلاحی پایـدار و اساسـی و مانـدگار در جـامعه به وجود آورده و اگر زمینه اصـلاح و قبولی سـخن درست در جامعه وجود نداشـته باشد، کار ب جای نخواهد رسـید. همان طور که دعوت بسـیاری از انبیای عظام در طول سال های متمادی به علت عدم قبول امت هایشان به جایی نرسید، البته آثاری بر این عدم قبول و اصلاح مترتب بوده و هست، از جمله عذاب های الهی که بر اُمَمِ پیشین نازل گردیده.

ط .مانع تراشی برخی دست های پنهان و آشکار

عـده ای در جـامعه اعم از برخی مسؤولین ناسـالم و غیر مسؤولین تمام تلاش و کوشـش خود رابه کار می بندنـد تا اجرای این فریضه را به علل مختلف تعطیل کنند، یا به حداقل برساند. در واقع آن ها وجود این فریضه را در جامعه، مانعی برای رسیدن به اهـداف و منـافع دنیـایی خود می داننـد؛ و لـذا به شـیوه هایی عوام پسـند، و یا جلوه های منطقی، یا دلسوزانه و ..... دنبال مانع تراشـی هسـتند. چون آن هـا می داننـد اگر نـان حرام، فساد و فحشا و ......در جامعه وجود داشـته باشـد و از طریق تباهی دیگر قشـرهای جامعه به منافع خود برسـند نبایـد امر به معروف و نهی از منکر وجود داشـته باشد. لذا در مقام اجرا، داوری و ......در صدد جلوگیری از اقامه این فریضهٔ مهم بر می آیند.

۱۵– راندن و رنجاندن مسلمان

(۱۵)

(راندن و رنجاندن مسلمان)

رسول خدا صلی الله علیه وآله والسلم :

لَیْسَ مِنَّا مَنِ انْتَهَرَ مُسْلِماً أَوْ غَرَّهُ أَوْ مَاکَرَهُ(۱)؛

از ما نیست کسی که مسلمانی را برنجاند، یا گول زَنَد ،یا حیله گری کند .

توضیح : این حدیث چند فراض دارد که بعضی از آن ها قبلاً بیان شده است و در این جا فقط به بحث رنجاندن می پردازیم.

یکی از گناهان در دین اسلام رنجاندن دیگران و جزءِ حقّ الناس است، که به چند طریق است

۱. گفتاری : انسان به وسیلهٔ بیان می توانـد رنجش و ناراحتی دیگران را فراهم کنـد؛ مانند غیبت کردن . سخنرانی به ناحق بر ضد دیگران و کُلّاً زبان می تواند سبب رنجش دیگران باشد که باید در جای خودش در (مبحث آفات زبان) بحث شود. برای اهمیت بحث، حدیثی بیان می شود. رسول خدا(ص) می فرماید: لا یَسْتَقِیْمُ اِیْمانُ عَبْد حتّی یَسْتَقِیْمَ قَلْبُهُ، وَلا یَسْتَقِیْمُ قَلْبُهُ حَتّی یَسْتَقِیْمَ لِسانُهُ(۲)؛ ایمـان هیـچ بنـده ای درست نشود تا آن که دلش درست شود ، و دلش درست نشود تا آنکه زبانش درست شود.

۲. رفتاری : این خود به دو بخش تقسیم می شود؛ فردی و اجتماعی .

هیـچ فردی نمی توانـد به وسیلهٔ رفتار خود دیگران را برنجاند؛زیرا دور از سیرهٔ حضـرات معصومین و خلاف اخلاق پسندیده است؛ مانند این که فرزندی با رفتار ناپسند خود پدر و مادر را برنجاند.این عمل، عاقّ والدین را در بر دارد و باعث خسران دنیا و آخرت می شود که در جای خود بحث خواهد شد.

و یا اینکه انسان با رفتار ناپسند خود موجبات رنجش رفیقش را فراهم سازد، که این هم جزء رفتارهای فردی خواهد بود.

ویا این که با رفتارش رنجش برادر و خواهر خود را ایجاد نماید. مصادیق این مطلب زیاد است ودر جای خود باید بحث شود.

اما رفتار اجتماعی : مصادیق فراوانی در این مبحث وجود دارد که به بعضی از آنها اشاره می شود.

الف . رفتارهای سیاسی : گاهی انسان با رفتار سیاسی خود باعث رنجش افراد جامعه می شود که در جامعG فعلی ما این کار رواج پیـدا کرده است. در مسایـل سیاسـی حتمـاً بایـد رعـایت انصـاف و عـدالت را در رفتارهای خود مراعات کنیم تا حقی به گردن ما نیاید.

ص:۱۱۴

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۹ ، ص ۸۰ ، باب تحریم المکر و الحسد و الغش.
۲- بحار الأنوار ار، ج ۶۸ ، ص ۲۷۴.

ب. رفتارهـای فرهنگی : گـاهی انسان با این نوع رفتار دیگران را می آزارد؛ماننـد بعضـی از مسایلی که در امور فرهنگی پیش می آید که مورد مقبول متشرعین جامعه نیست و زمینهٔ رنجش آنان را پدید می آورَد.

ج . رفتارهای خبری : گاهی یک خبر نادرست و تشنجزا باعث رنجش عده ای می شود، که این نیز یک گناهی بزرگ است.

ح . رفتارهـای اقتصـادی : گـاهی انسان با رفتار اقتصادی خود ماننـد احتکار و دیگر مفاسـد اقثصادی باعث رنجش افراد جامعه می گردد.

و. رفتارهـای نظـامی : گـاهی فرمانـده یـک تیپ یا گردان رفتاری ناشایست و غیر شـرعی در برابر سـربازان انجام می دهـد که باعث رنجش سربازان یک پادگان و حتّی یک جامعه ای می شود.

۱۶- سختگیری بر خانواده

(۱۶)

(سختگیری بر خانواده)

رسول خدا صلی الله علیه وآله والسلم:

لیس منّا من وسع اللَّه علیه ثمّ قتر علی عیاله(۱)؛

هر کس خدا به او گشایش دهد و باز بر عیال خود سخت گیرد از ما نیست.

توضیح : یکی از اموری که باید به آن توجه کرد وسعت بخشیدن به زندگی همسر و فرزندان، شامل گشایش در امور مالی از جمله خوراک و پوشاک و مسـکن است. دراین باره روایاتی از حضـرات معصومین(ع) وارد شـده است :امام رضا علیه السّـلام فرمود: يَنْبَغِی لِلرَّجُلِ أَنْ يُوَسِّعَ عَلَی عِيَالِهِ لِئَلَّا يَتَمَنَّوْا مَوْتَه (۲)؛ سزاوار است برای مرد که بر زن و فرزند خود توسعه دهد (سخت نگیرد) تا مر گ او را از خدا نخواهند.

گاهی به وسیلهٔ آتش زدن ، شکستن ، خراب کردن ، و خلاصه از بین بردن ثروت پدر سختگیر و مُمسک ، انتقام می گیرند و گاهی به دزدی مال وی دست می زننـد و بـدین وسیله با انتقام گرفتن از سـختگیری های او، وسیلهٔ ارضای تمایلات و جبران محرومیت های خود را فراهم می آورند

۱- نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ، ص ، ۶۶۴ .

۲- جامع السّعادات ، ص ۷۰۶.

امام سجاد علیه السلام می فرماید: أَرْضَاکُمْ عِنْدَ اللَّه اَسْبَغُکَمْ عَلَی عِیَالِه(۱) ؛آن کس که بیشتر بر عیالات خود توسعه دهد بیشتر مورد خشنودی خداوند بزرگ است .

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ص: مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَی تُحْفَهً فَحَمَلَهَا إِلَی عِیَالِهِ کَانَ کَحَامِلِ صَدَقَهٍ إِلَی قَوْمٍ مَحَاوِیجَ ،وَ لْیَبْدَأْ بِالْإِنَاثِ قَبْلَ الذُّکُورِ، فَإِنَّهُ مَنْ فَرَّحَ أُنْثَی فَکَأَنَّمَا عتق [أَعْتَقَ] رَقَبَهً مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِیلَ، وَ مَنْ أَقَرَّ بِعَیْنِ ابْنٍ فَکَأَنَّمَا بَکَی مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ، وَ مَنْ بَکَی مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ أَدْخَلَهُ جَنَّاتِ النَّعِیمِ(۲)؛ابن عباس روایت کرده است که: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: کسی که به بازار رَوَد و برای خانواده اش تحفه ای بخرد و با خود ببرد، به منزله کسی است که صدقه نیازمندان را به دوش کشیده باشد، و چه بِه تر که دختران را بر پسران مُقدّم بدارد؛ زیرا کسی که دختری را شادمان کند، گویی یکی از فرزندان حضرت اسماعیل را از بردگی رها کرده باشد، و کسی که چشم پسرش را روشن کند به منزلهٔ آن است که از خشیت و هیبت پروردگار بگرید و کسی که از خوف الهی بگرید، خداوند او را در بهشت های خویش وارد می کند.

هر چه انسان به خانوادهٔ خودش بیش تر رسیدگی کند نتایجی بِه تر خواهد گرفت. در جامعهٔ امروز آنچه انسان ها را تهدید می کند بحران خانوادگی است و تلاش در رزق و روزی خانواده بدون ورود به محدوده خلاف شرع و دین ، ضرورت دارد. گرچه نباید از امور مذهبی اهل خانهٔ خویش غافل شود که این امر مهم تر از امور مادی و دنیوی است.

انسان نباید بگذارد خانواده اش در امور مالی دچار افراط و تفریط شود ؛چنان که در وسعت مال به خانواده اش برسد باید مراقب باشد آنان را وارد تجمل گرایی نکند که این خود مذموم حضرات معصومین است.

۱۷- افتراء و تهمت

(۱۷)

(افترا)

رَسُولُ خدا صلی الله علیه و آله والسلم :

لَیْسَ مِنَّا مَنْ سَلَقَ وَ لَا خَرَقَ وَ لَا حَلَقَ(۳)؛

از ما نیست کسی که تندی کند و افتراء ببندد و ریش بتراشد .

۱- کافی ، ج۴، ص۱۱.

۲- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ، ص۲۰۱.

۳- مستدرک الوسائل ، ج ۱ ،ص ۴۰۶ ، ۴۰، باب عدم جواز حلق اللحیه و ...

توضیح : این حدیث شریف سه مسأله را بیان می کند؛تندی که مربوط به باب خشونت است که قبلا ذکر شد،افتراء که در اینجا بیان خواهد شد،ریش تراشیدن.

یکی از آفات زبان و گناهان بزرگ، افتراء و تهمت به دیگران است . تهمت و بهتان به اندازه ای زشت است که حتّی شیطان نیز از انجام دهندهٔ آن بیزاری می جویَد. شیطان از رفتارهای زشت و اَعمال خلاف استقبال می کند؛ ولی برخی از رفتارهای ناروا آن قدر پلیدند که شیطان هم آن ها را تأیید نمی کند. یکی از این اعمال، نابود کردن وجههٔ افراد در جامعه، و ریختن آبروی آن ها به وسیلهٔ بهتان یا تهمت است. قرآن مجید در باره بهتان تعبیر به گناه آشکار می کند و می فرماید: وَ الَّذینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتانا وَ إِثْما مُبینا(۱)؛ و آن ها که مردان و زنانِ با ایمان را بدون تقصیر و گناهی آزار می دهند، متحمّل بهتان و گناه آشکاری شده اند.

فردی که تهمت می زند، چندین گناه را مرتکب شده؛ از طرفی دروغ می گوید که نسبت ناروا به دیگری می دهد، و از طرفی غیبت آن شخص را می کند، زیرا او را به چیزی که کراهت دارد و راضی نیست متّصف می کند، و از طرف دیگر انسان پاک و بی گناهی را متهم ساخته و آبرویش را می بَرد.چرا که شخصیت و آبروی متهم را بر باد می دهد و قلب او را برای همیشه جریحه دار می سازد. با توجه به این موارد کسی که تهمت می زند مرتکب گناه بزرگی می شود. وبار سنگینی از گناه بر دوش گرفته و عذاب دردناکی در انتظار او خواهد بود.

امام جعفر صادق (ع) می فرماید: مَنْ رَوَی عَلَی مُؤْمِنٍ رِوَایَةً یُرِیدُ بِهَا شَیْنَهُ- وَ هَدْمَ مُرُوَّتِهِ لِیَسْقُطَ مِنْ أَعْیُنِ النَّاسِ- أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَایَتِهِ إِلَی وَلَایَهِ الشَّیْطَانِ فَلَا یَقْبَلُهُ الشَّیْطَان(۲)؛اگر کسی سخنی را بر ضّد مؤمنی نقل کند و قصدش از آن، زشت کردن چهرهٔ او و از بین بردن وجههٔ اجتماعی اش باشد و بخواهد او را از چشم مردم بیندازد، خداوند او را از محور دوستی خود خارج می کند و تحت سرپرستی شیطان قرار می دهد؛ ولی شیطان هم او را نمی پذیرد.

۱- احزاب/۵۸.

۲- بحار الأنوار ، ج ۷۲ ، ص ۱۶۸، باب ۵۷.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: مَنْ بَهَتَ مُؤْمِناً أَوْ مُؤْمِنَهً أَوْ قَالَ فِیهِ مَا لَیْسَ فِیهِ أَقَامَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّی یَخْرُجَ مِمَّا قَالَ فِیه(۱)؛کسی که به مرد یا زن با ایمان بهتان بزند، یا در باره اش چیزی بگوید که در او نیست، خداوند در روز قیامت وی را بر تلّی از آتش قرار می دهد تا از مسؤولیت آنچه گفته است بیرون آید.

ریشه های تهمت

ریشهٔ این عمل زشت راباید در رذایل اخلاقی که از نداشتن تعادل قوای درونی انسان پدید می آید، جُست

۱.حسد

گاه انسان از روی حسادت به کمالی که در دیگری وجود دارد به متهم ساختن آن شخص اقدام می کند تا به این وسیله کمال او نادیده گرفته شود.

۲.طمع

گاه حرص و طمع برای رسیدن به مقام و رتبه ، یا ثروت متهم، او را به تهمت وا می دارد؛ این عمل زشت گریبانگیر تمام جوامع بشری مخصوصاً جامعهٔ غرب و شرق جهان است و در مملکت ما هم کما بیش رواج دارد که با فرهنگ سازی اسلامی می توان آن را از جامعه زدود .

۳.واهمه از مجازات

گاهی افراد جامعه به سبب ترس از مجازات در برابر عمل ناپسند خویش، به دیگران اتهام می زنند،تا اینکه بین مردم رسوا نشوند.

پیامدهای تهمت

تهمت آثار شُومی هم برای تهمت زننده و هم برای تهمت زده شده به بار می آورد که می توان آن ها را در دو بخش تقسیم کرد.

۱- بحار الأنوا ، ج ۷۲ ، ص ۱۹۴، باب ۶۲ التهمه و البهتان و سوء الظن بالإخوان .

۱. پیامدهای تهمت در بُعد معنوی انسان

از بین برنده ایمان :امام صادق علیه السّلام فرمود: إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انْمَاثَ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ(۱)؛کسی که برادر مسلمان خود را متهم کند ایمان در دل او ذوب می شود، همان گونه که نمک در آب ذوب می شود.

از بین برنده اسلام : امام صادق علیه السّلام فرمود: إِذَا اتَّهَمَهُ انْمَاثَ الْإِسْلَامُ فِي قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ(۲)؛کسی که برادر مسلمان خود را متهم کند اسلام در دل او ذوب می شود، همان گونه که نمک در آب ذوب می شود.

۲. پیامد تهمت در روابط اجتماعی

تهمت مایهٔ نابودی حریم برادری و روابط انسانی میان افراد جامعهٔ بشری است و فضای عدم اعتماد و ترس از اطمینان را فراهم می سازد.

امام جعفر صادق (ع) فرمود: مَنِ اتَّهَمَ أَخَاهُ فِي دِينِهِ، فَلَا حُرْمَةَ بَيْنَهُمَ(۳)؛ کسی که برادر دینی اش را متهم کند به او تهمت بزند، بینشان حرمتی وجود ندارد.

منظور از ترکیب «فی دینه» در جملهٔ «من اتهم اخاه فی دینه» چه تهمت زدن به «برادر ایمانی » باشد، به این صورت که «فی دینه» را صفت برای کلمه «اخاه» بدانیم، و چه متهم کردن او در امور دینی باشد، تفاوتی در ثمرهٔ زشت تهمت پدید نمی آید؛ چرا که دین الهی مانند ریسمانی است که همه به آن چنگ می زنند و بر اثر توسل به آن با هم رابطهٔ برادری ایمانی برقرار می کنند که این پیوند از پیوند نَسَبی و سببی بسیار محکم تر است. با تهمت زدن به برادر یا خواهر دینی ، این رابطهٔ محکم قطع می شود.

۱- کافی ، ج ۲ ، ۱۷۱ ، باب حق المؤمن علی أخیه و أداء حقه .....

۲- الخصال ، ج ۲ ، ص ۶۲۳ .

۳- بحار الأنوار ، ج ۷۲ ، ص ۱۹، باب ۶۲ التهمه و البهتان و سوء الظن بالإخوان.

انسان عاقل و متدینی که به مبدأ و معاد اعتقاد دارد، هیچ گاه به دیگری تهمت نمی زند. حتّی اگر انسانی دین نداشته باشد، سرشت انسانی اش به او اجازهٔ این کار را نمی دهد، مگر آن که از فطرت پاک انسانی به خویِ حیوانی گرویده باشد.

یک نکته این است که انسان باید همواره خود را از مواضع تهمت دور نگاه دارد یعنی ازهر چیزی که باعث می شود به او تهمتی زده شود بپرهیزد تا مردم را از سوءظن و زبان های آن ها را از غیبت حفظ کند؛زیرا اگر او سبب شود که مردم گناه کنند در آن شریک است.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید :مَنْ عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلتُّهَمَهِ فَلَا یَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّن (۱)؛ هر که در جایگاه تهمت ایستد، سرزنش نکند کسی را که به او بدبین شود.و چون سوء ظن از مهلکات است، شارع مقدس برای این که نفوس مردم از آن مصون بمانَد از خود را در معرض تهمت قرار دادن نهی کرده و فرموده است: اتّقوا من مواضع التّهم(۲).

روایت است که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با همسر خود صفیّه دختر حییّ بن اخطب [در بیرون خانه] سخن می گفت. مردی از انصار بر حضرت گذشت. رسول خدا او را صدا زد و فرمود: ای فلان! این همسر من صفیّه است. وی عرض کرد: یا رسول اللّه! مگر ما به تو جز گمان نیک می بَریم؟ فرمود: شیطان همچون خون در آدمی جریان دارد، ترسیدم که در تو نیز داخل شود». بنگر که چه گونه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر دین او شفقت دارد و آن را پاس می دارد، و چه گونه به امت خود طریق احتراز از تهمت را می آموزد، تا آن جا که حتّی عالِم پارسای معروف به تقوا و دینداری نپندارد که مردم جز گمان نیک به او نمی بَرند، و این باعث خودستایی و غرور او نشود؛ زیرا آنچه دربارهٔ سَرور و اشرف انبیا امکان دارد دربارهٔ دیگری چه گونه امکان ناپذیر است، هر چند به درجهٔ بالای علم و ورع رسیده باشد. سرّ مطلب این است که: آدمی هر چند پارسا و عالم باشد، مردم همه او را یکسان و به یک نظر نمی بینند، بلکه اگر بعضی او را به دیدهٔ رضا و احترام می نگرند بعضی دیگر با چشم دشمنی و نفرت نگاه می کنند.(۳)

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب ، ج ۱، ص۲۰، الباب الثانی فی الزهد فی الدنیا .....

۲- علم اخلاق اسلامی ، ج ۱ ، ص ۳۴۳ .

۳- همان.

۱۸- شباهت مرد به زن

(۱۸)

(تشبّه مرد به زن و برعکس)

رسول خدا صل الله علیه و آله :

لیس منّا من تشبّه بالرّجال من النّساء، و لا من تشبّه بالنّساء من الرّجال(۱)؛

زنانی که خود را به مردان مانند می کنند و مردانی که خود را به زنان مانند می کنند از ما نیستند.

توضیح : یکی از اعمال حرام در دین مُبین اسلام، شبیه شدن مرد به زن و زن به مرد است .یعنی مرد پیراهن رنگا رنگ و شلوار تنگ می پوشد و زنجیر طلا در گردن و انگشتری طلا در دست قرار می دهد و ریش و سبیل را می تراشد و زیرابرو برداشته، کِرِم های خاصِّ طراوت پوست صورت و درخشندگی بدن می مالد، گویی که در نظر دارد نظرها را به سوی خود جلب کند! یا زن لباسهای مردان را به تن می کند و ظاهرمرد را به خود می گیرد.آنچه گذشت برخی از تشبیهات است.

بین فقها اجماع بر حرام بودن این مطلب است، که باید به توضیح المسائل و استفتائات مراجع تقلید مراجعه کرد.

و در بعضی روایات آمده که: این عمل از علائم ظهور است. در چندین روایت اشخاصی که خود را به شکل جنس مخالف در بیاورند، یا در رفتار و لباس پوشیدن و ... خود را مانند جنس مخالف کنند مورد لعن خدا و رسول خدا ص قرار گرفته اند.(۲)

در روایتی از نبی مکّرم اسلام (ص) آمده است که: خداوند چهار گروه را از رحمت خویش دور کرده است و خداو رسولش و ملائک بر آنان لعن می فرستند ...چهارم :زنانی که خود را شبیه مردان می کنند .(۳)

این مطلب را باید در نظر گرفت که حُرمت تشبیه زنان به مردان و برعکس به دلیل مفاسدی است که این عمل برای فرد وجامعه در پی دارد.

دوگانگی شخصیتی و بحران هویت یکی از مهم ترین تاثیرات تشبّه به جنس مخالف است که زمینهٔ انحراف های شخصی روانی و نیزاجتماعی را به دنبال دارد. شخصیت هر فرد اعم از زن یا مرد از مؤلفه های

۱- پیام پیامبر متن عربی ، ۸۲۴، الباب العاشر، ص۶۹۸.
۲- لَـا یَجُوزُ لَهَا أَنْ تَتَشَـبَّهَ بِالرِّجَالِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَعَنَ الْمُتَشَـبِّهِینَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَ لَعَنَ الْمُتَشَـبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ(الخصال ، ج ۲ ، ص ۵۸۷ ، ثلاث و سبعون خصله فی آداب النساء و الفرق بین أحکامهن و أحکام الرجا).

٣- أَرْبَعٌ لَعَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَوْقِ عَرْشِه... الْمَرْأَهُ تَتَشَبَّهُ بِالرِّجَالِ وَ قَدْ خَلَقَهَا اللَّهُ أَنْثَى ,تحرير المواعظ العدديه ، ص ٣٣٥ ، الفصل الثانى مما روته العامه عن النبى صلى الله عليه و اله.

متعددی(ویژگی های وراثتی،محیطی،جنسیتی ،ظاهری و...) تشکیل شده است که نقش تعیین کننده ای را در رفتار و کردار و حتی طرز فکر و صفات روحی و روانی ایفا می کند.یکی از مهم ترین مؤلفه های شکل گیری شخصیت, ظاهر شخص است.تطابق وهماهنگی مؤلفه های مختلف شخصیت در شکل گیری هویت شخصی فرد که منشأ اصلی تکامل روانی و رفتاری است نقش اصلی را ایفا می کند. عدم هماهنگی در رفتار و کردار و ظاهر مطابق با نقش جنسی و جنسیتی (مشابهت زن به مرد یا بر عکس) مهم ترین عامل ایجاد بحران هویت در شخص می گردد. بحران هویت سبب ایجاد مشکلات روانی و رفتاری متعدد برای شخص(افسردگی ، عدم اعتمادبه نفس، ...) و تأثیرات نامطلوب اجتماعی می گردد.

این امر سبب می شود زنی که از این حیث دارای بحران شخصیت وهویت شده توانایی ها و ارزش هایی را که خداوند در وجود او نهاده است ضّد ارزش بداند. زنی که رفتار وکردار خود را شبیه مردان می کند دیگر نقش همسری ، مادری، خانه داری و فرزندداری را نقشی پست و فرومایه می پندارد و تعالی و تکامل را در مردانه شدن جست جو می کند. از آن جا که ویژگی های طبیعی و ذاتی برای مردانه شدن را ندارد پس از مدتی سرخورده و ناکام به افسردگی و عدم اعتماد به نَفْس و بیماری های روانی دیگر مبتلا و در تکامل فردی و اجتماعی خود و دیگران اختلال ایجاد می کند.

۱۹- خیانت به ائمه اطهار

(۱۹)

(خیانت به ائمهٔ اطهار)

امام صادق علیه السلام :

لَیْسَ مِنَّا مَنْ غَشَّنَا(۱)؛

ازما نیست کسی که به ما خیانت کند .

توضیح : به یک تعبیر خیانت در این حدیث، خیانت دینی است،که مانند خیانت در مسایل شخصی، مالی وحقوقی حرام است . خیانت دینی گاهی به خدا و همان عمل نکردن و به میل خود تفسیر کردن احکام الهی است که امانت های الهی محسوب می شوند، و گاهی به پیغمبر است که عبارت از نادیده گرفتن راهنمایی ها و رهنمودهای آن حضرت و اعتنا و عمل نکردن به دستورهای او و به دلخواه معنا کردن کلام وی و مانند آن است. خیانت به پیغمبر در کنار خیانت به خداست، و پیغمبر مانند قرآن، اصل و امانتی است که باید او را

۱- تهذیب الأحکام ، ص ۷ , ۱۲ , ۱، باب فضل التجاره و آدابها و غیر .

حفظ کرد.قران کریم می فرمایـد: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِکَمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ(۱) ؛ ای مؤمنان! به خدا و پیامبر خیانت نورزید و دانسته به امانات خود خیانت نکنید. ، پیامبر سِـمَتی دارد، که اگر کسـی آن را گرامی نداشتبه او خیـانت کرده.گـاهی خیـانت دینی خیـانت به ائمـهٔ اطهـار است که این بزرگوارن تـالی تلو قرآن و پیامبر عظیم الشأن اسـلام هستند و خیانت به آنان خیانت به قرآن و رسول اکرم(ص) است .

در یک کلام خیانت به حضـرات معصومین، نپیمودن راه و سـیرهٔ آنان و انحراف از راه آن ها ونسبت دادن احادیثی به آنان و سکوت در مقابـل دشـمنان حضـرات و از راه وهـدف و مقصـد آنـان حمایت نکردن، البته به طور تعمّـد، نَه از روی غفلت و با فراهم بودن شـرایط مناسب. انسانی که عمـداً با رفتار و منش ائمهٔ اطهار مخالفتورزد، به آن بزرگوارن خیانت کرده است . امام سجاد علیه السلام می فرماید: مَنْ رَغِبَ عَنَّا لَیْسَ مِنَّا(۲)؛

کسـی که از مـا دوری کنـد از ما نیست . عـده ای گفتنـد: «حسـبنا کتاب الله» و عملاً عترت را کنار گذاشـتند با این که پیامبر فرمـود انی تـارک فیکـم الثقلیـن کتـاب الله و عـترتی کـه در حقیقـت اینـان پیـامبر را کنـار گذاشـتند و این یعنی قرآن را کنـار گذاشتن.

۲۰- نافرمانی از همسر

(۲۰)

(نافرمانی زن از همسر)

رسول اکرم صلی الله علیه وآله و السلم :

لیس منّا من خبّب إمرأه علی زوجها(۳)؛

کسی که زنی را به نافرمانی همسرش وادارد، از ما نیست .

توضیح : در رابطه با اطاعت زن از مرد روایات بسیاری وجود دارد ونشان می دهد که بر زن واجب است از شوهر خود اطاعت کند. رسول خدا (ص) می فرماید : مَا اسْتَفَادَ امْرُؤٌ مُسْلِمٌ فَائِدَهً بَعْدَ الْإِسْلَامِ أَفْضَلَ مِنْ زَوْجَهٍ مُسْلِمَهٍ تَسُرُّهُ إِذَا نَظَرَ إِلَیْهَا، وَ تُطِیعُهُ إِذَا أَمَرَهَا، وَ تَحْفَظُهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا فِی نَفْسِهَا وَ مَالِه (۴)؛برای هیچ مرد

۱- انفال / ۲۷ .

۲- بحار الأنوار ، ج ۲۳ ـ ۳۱۳ ، باب ۱۸، ص۳۰۴.

۳- پیام پیامبر، متن عربی،۸۲۴ ، الباب العاشر ـ جوامع الکلم ، ص ۶۹۸.

۴- من لا یحضره الفقیه ، ج ۳ ، ص ۳۸۹.

مسلمانی بعد از اسلام فایده ای بالاتر از زنی نیست که هر گاه بر وی بنگرد خوش حالش سازد، و هر گاه اورا به چیزی امر کند اطاعتش کند و هر گاه از او غایب شود خودش و مال شوهرش را نگه دارد.

رسول اکرم (ص) باز می فرماید :وْ أَمَرْتُ أَحداً أَنْ یَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَهَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا(۱)؛اگر جایز بود کسی را امر کنم به دیگری سجده کند، زنان را دستور می دادم به شوهران خود سَجده کنند.

اطاعت نکردن وخشمگین کردن شوهر، گناهی بسیار بزرگ است؛ چنان که پیامبر خدابه حضرت محمد(ص) می فرماید: ایّما امرأه بانت و زوجها علیها ساخطٌ فی حقّ لم یقبل الله منها صلاه حتی یرضی عنها(۲)؛هر زنی که شب را بخوابد در حالی که شوهرش برای حقی بر او خشمناک شود، خدا هیچ نمازی را از وی نمی پذیرد تا شوهر از وی راضی شود.

احادیث در این زمینه بسیار است که ما به اندکی بسنده کردیم. حدیث شریف در بارهٔ زنی است که زنی دیگر را وادار می کند از شوهرش نافرمانی کند که این عمل بسیار زشت است چنان که در حدیث پیش گفته رسول خدا (ص) فرمود: از مانیست و این تعبیر خطرناکی برای چنین شخصی است، زیرا این زن باعث از هم پاشیدن یک خانواده که با سختی های فراوانی سامان گرفته می شود و ازهم پاشیدن، همان و یک جامعه را به فساد و تباهی کشیدن، همان. و این از نظر عقل و عُرف هم ناپسند است و هیچ انسان عاقلی آن را نمی پسندد، و فردی که چنین عملی را انجام می دهد مستوجب عقوبت می داند؛ و لذا این کار از نظر شرع ، عقل و عُرف این عمل کار زشت است.

۲۱– شیعه

(۲۱)

(شیعه)

امام صادق علیه السلام :

لَیْسَ مِنَّا وَ لَا کَرَامَهَ مَنْ کَانَ فِی مِصْرٍ فِیهِ مِائَهُ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ وَ کَانَ فِی ذَلِکَ الْمِصْرِ أَحَدٌ أَوْرَعَ مِنْهُ ؛(۳)

ص:۱۲۴

۱- بحارالانوار ، ج ۱۰۰ ، ص۲۴۷ .

۲- – آداب معاشرت در اسلام ، ص ۱۱۰.

۳- کافی، ج ۲ ،ص۷۸ ، باب الورع .....

از ما نیست شیعه ای که در شهری باشد که در آن شهر صد هزار نفر یا بیش تر باشد و در میان آنان کسی که با ورع و پرهیزگارتر از شیعه باشد پیدا شود. چنین شیعه ای از ما نیست و ارزش و احترامی ندارد.

توضیح : یعنی اگر در شهری صد هزار نفری یا بیشتر شیعیان ما زندگی داشته باشند باید چنان متدیّن و با تقوا باشند که از تمام جمعیت مخالفان بِه تر و پرهیزگارتر باشند.

قبل از این که به شرح مختصری از این حدیث شریف بپردازیم به معنای لغوی شیعه گذری می کنیم. شیعه از ماده شیع است به معنای منتشر شدن، تقویت نمودن، در نتیجه شیعه به کسی گفته می شود که به وسیلهٔ آن انسان تقویت می شود ، از این رو به انسان شجاع گفته می شود «مُشَیَّعٌ» و همچنین شیعه به معنای پیرو آمده است.(۱)

شیعه در اصطلاح

برای اولین بار شیعه به پیروان علی(علیه السلام) گفته شد. لذا سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار با این اسم مشهور شدند، اما در این زمان به کسانی گفته می شود که جانشینی پیغمبر اکرم(ص) را حقّ اختصاصی خانوادهٔ رسالت می دانند، و در معارف اسلام، پیرو مکتب اهل بیت می باشند.(۲) هر چند به زیدیه(۳) و اسماعیلیه شیعه گفته می شود، ولی شیعه مطلق، همان شیعه اثنی عشری و دوازده امامی است. چنان که سلطان الواعظین از قاموس اللغه چنین نقل نموده است: «و قد غلب هذا الاسم علی مَن یتولی علیّاً و اهلبیته...»

اسم شیعه غالباً به دوستداران علی(علیه السلام)و اهلبیت(علیهم السلام) گفته می شود تا آنجا که کم کم اسم خاص آنها شده است.(۴)

آن های که خود را شیعه امامان معصوم می دانند باید از نظر رفتار و اَعمال نیکِ ظاهری و باطنی از تمام فرقه ها اعم مسلمان و غیر مسلمان جلوتر و برتر باشند حدیث مورد نظر زنگ خطری برای تمامی شیعیان می باشد که به فکر اصلاح خود باشند تا الگو برای دیگر انسان ها باشند، چنانچه امام عسگری(ع) می فرماید: اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا زَیْناً وَ لَا تَکُونُوا شَیْنا ،(۵)امام به شیعیانش می فرماید تقوای الهی را رعایت کنید و مایه زینت و افتخار ما باشید نه سبب ننگ و شرم. در جای دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید: لیس من

۱- المفردات فی غریب القرآن.

۲- شیعه در اسلام ، ص۴ ـ ۵، متن پاورقی.

۳- همان، ص ۴، پاورقی.

۴- شبهای پیشاور ، ص ۱۵۳ .

۵- بحار الأنوار ، ج ۷۵، ص ۳۷۲ ، باب ۲۹، مواعظ أبی محمد العسکری ع و کتبه إلی أصحابه.

شیعتنا من وافقنا بلسانه و خالفنا فی اعمالنا و آثارنا(۱)؛ از شیعیان ما نیست آن کس که در زبان با ما موافق باشد اما در اَعمال و آثارمان با ما مخالفت کند.

مسؤولیت شیعیان بر حسب این حدیث مبارک بسیار سخت و دشوار خواهد بود. وکسی شیعه واقعی است که پیرو ائمهٔ اطهار باشد. و آنان نشانه های دارند که باید به آنها توجه کرد. امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: إخْتَبِرُوا شِيعَتی بِخِصْلَتَینِ فإنْ کانَتا فِیهِمْ فَهُمْ شِیعَتِی: مُحافَظَتُهُمْ عَلی أوْقاتِ الصَّلَواتِ وَ مُواساتُهُمْ مَعَ إخْوانِهِمْ الْمُؤْمِنِینَ بِالْمالِ وَ إنْ لَمْ تَکُونا فِیهِمْ فَاغْرِبْ ثُمَّ اَغْرَبْ(۲)؛شیعیان مرا با دو خصلت امتحان کنید ، اگر دارای این دو خصلت بودند شیعه اند: اهمّیت به نماز در اوّل وقت؛ و دستگیری برادران دینی خود با مال، اگر این دو در آن ها نبود، از ما دورند و دورند و دورند!

امام باقر علیه السلام فرموده اند : فَوَ اللهِ ما شِیعَتُنا إلّا مَنِ اتَّقِی اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أطاعَهُ وَ ما کانُوا یعْرَفُونَ یا جابِرُ إلّا بِالتَّواضُعِ وَ التَّخَشُّعِ وَ اَداءَ الْاَمانَه وَ کَثْرَه ذِکْرِ اللهِ، وَ الصُّومِ وَ الصَّلاه وَ الْبِرِّ بِالْوالِدَینِ وَ التَّعَهُّدِ لِلْجَیرانِ مِن الْفُقَراءِ وَ أهْلِ الْمَسْکَنه وَالْغارِمِینَ وَ الْأیتامِ، وَ صِدْقِ الْحَدِیثِ وَ تَلاوَه الْقُرآنِ وَ کَفَّ الْأَلْسُنِ عَنِ النّاسِ إلّا مِنْ خَیرٍ، وَ کانُوا اُمَّه عَشائِرُهُمْ قالَ جابِرُ: فَقُلْتُ: یابْن رَسُولِ اللهِ ما نَعْرِفُ الْیوْمَ أحَداً بِهذِهِ الصِّفَه، فَقالَ: یا جابِرُ لا یذْهَبَنَّ بِکَ الْمَذاهِبُ حَسَبَ الرَّجُلَ أنْ یقُولَ: اُحِبَّ عَلِیّاً وَ أتَوَلّاهُ، ثُمَّ لا یکُونُ مَعَ ذلِکَ فَعّالاً ـ فَلَوْ قالَ: إنِّی اُحِبُّ رَسُولِ اللهِ؛ فَرَسُولُ اللهِ خَیرٌ مِنْ عَلِیٍّ ثُمَّ لا یتْبعُ سَیرَتَهُ وَ لا یعْمَلُ بِسُنَّتِهِ ما نَفَعَهُ حُبُّهُ إیاهُ شَیئاً(۳)؛به خدا قسم شیعه ما نیست مگر کسی که دارای تقوا است و فقط از خدا اطاعت کند، ای جابر آن ها را نمی شناسی مگر از راه تواضع، خشوع، امانت داری، همیشه به یاد خدا بودن، روزه داری، نماز، نیکی به پدر و مادر، پایبندی به اخلاق حَسَنِه، احترام به همسایه ، توجه به فقرا ودرماندگان، در سفر ماندگان و یتیمان، راستگویی، تلاوت قرآن، خویشتن داری، و پرهیز از مردم آزاری و در زندگی أمین و درستکارند. جابر گفت: امروز من کسی را به این صفات نمی بینم، امام فرمود: ای جابر وجود خط مشی های گوناگون در جامعه و از این که تنها بعضی به راه صحیح روی آورده اند، موجب غرور تو نشود و به این نکته بیندیشی که تو دوستدار علی هستی اگر کسی بگوید من علی علیه السلام را دوست دارم و پیرو او هستم ولی قدمی در این صراط بر ندارد، او حتّی بگوید من پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست دارم و رسول خدا بِه تر از علی است، ولی تابع سیرهٔ او نباشد و در عمل به سنّت او پایبند نباشد، هیچ نفعی از این دوستی، [دوستی علی و پیامبر] نمی برد.

ص:۱۲۶

۱- مشکاه الانوار، ص ۷۰

۲- جامع الأخبار ، ص ۳۵ ، الفصل السابع عشر فی فضائل شیعه أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب.

۳- مستدرک سفینه البحار، ص۱۲۸ .

امام رضا علیه السلام می فرماید : شِیعَتُنا الْمُسَلِّمُونَ لِأمْرِنا الْآخِذُونَ بِقَولِنا، الْمُخالِفُونَ لِأعْدائِنا فَمَنْ لَمْ یکُنْ کَذالِکَ فَلَیسَ مِنّا(۱)؛ شیعه ما کسانی هستند که در برابر «امر» ما تسلیم اند به «قول» ما گردن می نهند و با دشمنان ما مخالفند و افزود پس کسی که این چنین نباشد او از ما نیست.

۲۲- حق عالم

(۲۲)

(حقِّ عالِم)

رسول اکرم صل الله علیه و آله و سلّم:

لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یُبَجِّلْ کَبِیرَنَا وَ یَرْحَمْ صَغِیرَنَا وَ یَعْرِفْ لِعَالِمِنَا(۲)؛

از ما نیست کسی که به سالخوردگان ما احترام نگذارد؛ و بر خردسالان مان مهرورزی نکند و حقِّ عالمان را نشناسد.

توضیح : دراین حدیث شریف سه نکته وجود دارد که دو نکته آن را در حدیث آغازین بیان کردیم و اینک به نکتهٔ سوم (قدر ومنزلت و حق عالم) است پرداخته می شود .

قبل از شناخت حقِّ عالم به ارزش علم و آگاهی و ارزش عالِم بودن می پردازیم .

اسلام به علم و ارزش عالم بسیار اهمیت داده است و این ویژگی از امتیازهای مهمِّ تربیتی اسلاممحسوب می شود. رشد و تعالی در تمام زمینه ها مخصوصاً در بُعد اخلاقی در گروِ آگاهی و شناخت است . جامعه ای که در جهل و ناآگاهی به سر برد تدریجاً از درون نابود خواهد شد، مخصوصاً در جامعهٔ امروزی که به مشکلات و نابسامانی های اقتصادی ،سیاسی و به ویژه فرهنگی و اخلاقی دچار است. چنان که اشاره شد علم منحصر به علوم دینی نیست بلکه لفظ علم تمام علوم را در بر می گیرد که جامعه از آن منتفع شود. خداوند متعال می فرماید : هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبین(۳)؛او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن ها می خواند و آنان را تزکیه می کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

ارزش علم و عالم در آیات و روایات فراوان آمده است که به نمونه هایی از آن اشاره می شود.

۱- وسائل الشیعه ، ج۱۸، ص۸۳ حدیث ۲۵ .

۲- روضه الواعظین-ترجمه مهدوی دامغانی ، ص ۷۴۹ ، مجلس هشتاد و هفتم .

۳- جمعه/۲.

نخستین نغمه های آسمانی وحی در اسلام، بیان کنندهٔ ارزش قلم و آموزش دانش است و آن را از جمله نعمت های مهمِّ خداوند در مورد انسان معرفی می کند. اولین معلّم این مکتب ذات باری تعالی و نخستین دانش آموزش نبی مکرّم اسلام است: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ ... اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یعْلَمْ(۱)؛ ای رسول! بخوان قرآن را ه بنام پروردگارت که تو را خَلق کرد... بخوان قرآن را، و پروردگار تو که بِه ترین کریمان است؛ آن خدایی که انسان راعلم نوشتن به قلم آموخت و به بشر آنچه را نمی دانست[به الهام خود] تعلیم داد.

تعلیم و تعلّم از اهداف بعثت انبیا و سیرهٔ عملی معصومین ــ علیهم السّلام بوده است. قرآن کریم در چهار آیه آموزش علم و پرورش نفوس انسان ها را از مهم ترین اهداف بعثت انبیا شمرده ، که عبارت اند از: سوره بقره، آیات ۱۵ و ۱۲۹؛آل عمران، ایه ۱۶۴؛جمعه، آیه ۲؛ خداوند در سورهٔ جمعه می فرماید: هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یتْلُوا عَلَیهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ ؛ او کسی است که در میان مردمی امّی رسولی را از خودشان مبعوث کرد تا آیات او را بر آن ها بخوانَد و آنان را تزکیه کند و کتاب و حکمت را به آن ها بیاموزد.

پیامبر گرامی اسلام نیز، تعلیم را از اهداف مهمّ رسالت خویش معرفی میکند، چنانه که نقل شده روزی رسول اکرم صلّی الله علیه و آله وارد مسجد شد و دو گروه از مردم را مشاهده کرد، گروهی مشغول عبادت و راز و نیاز با معبودشان بودند و گروه دیگر به تعلیم و تعلّم و مذاکره علمی اشتغال داشتند. ایشان فرمودند: «کلاهما علی خیر» هر دو کار خوبی می کنند. «و لکن بالتّعلیم اُرسلتُ (۲)»اما من برای تعلیم مبعوث شده ام و سپس داخل جمعیتی شدند که به مذاکرهٔ علمی مشغول بودند.

در روایات معصومین تأکید زیادی برای کسب دانش شده است. امیر مؤمنان (ع)می فرماید : أَیُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ کَمَالَ الدِّینِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلُ بِهِ وَ أَنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَیْکُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَال(۳)؛ای مردم! کمال دین در جست جوی دانش و عمل به آن است و آگاه باشید که تحصیل علم از طلب مال واجب تر است.

این بحث را با کلامی از امیر مؤمنان (ع) به پایان می رسانیم : تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ وَ مُدَارَسَتَهُ تَسْبِیحٌ وَ الْبَحْثَ عَنْهُ جِهَادٌ وَ تَعْلِیمَهُ لِمَنْ لَا یَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ وَ هُوَ أَنِیسٌ فِی الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبٌ فِی الْوَحْدَةِ وَ سِلَاحٌ

۱- علق/ ۱ ٫ ۵ .

۲- بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۶.

۳- بحار الأنوا ، ج ۱ ، ص ۱۷۵، باب ۱ فرض العلم و وجوب طلبه و الحث علیه و ثواب العالم و المتعلم ٫ تحف العقول، ص ۱۹۹، موسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.

عَلَی الْأَعْدَاءِ وَ زَیْنُ الْأَخِلَّاءِ یَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَاماً یَجْعَلُهُمْ فِی الْخَیْرِ أَئِمَّهً یُقْتَدَی بِهِمْ تُرْمَقُ أَعْمَالُهُمْ وَ تُقْتَبَسُ آثَارُهُمْ- تَرْغَبُ الْمَلَائِکَهُ فِی خُلَّتِهِمْ یَمْسَحُونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ فِی صَلَاتِهِمْ لِأَنَّ الْعِلْمَ حَیَاهُ الْقُلُوبِ وَ نُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَی وَ قُوَّهُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ وَ یُنْزِلُ اللَّهُ حَامِلَهُ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ وَ یَمْنَحُهُ مُجَالَسَهَ الْأَخْیَارِ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ بِالْعِلْمِ یُطَاعُ اللَّهُ وَ یُعْبَدُ وَ بِالْعِلْمِ یُعْرَفُ اللَّهُ وَ یُوَحَّدُ وَ بِالْعِلْمِ تُوصَلُ الْأَرْحَامُ وَ بِهِ یُعْرَفُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَقْلِ وَ الْعَقْلُ تَابِعُهُ یُلْهِمُهُ اللَّهُ السُّعَدَاءَ وَ یَحْرِمُهُ الْأَشْقِیَاءِ(۱)؛علم و دانش را بیاموزید که آموختن آن حسنه و نیکی است، و درس گفتن و یاد دادن آن [ثواب] تسبیح و منزّه و پاک دانستن خدای متعال (از صفات مخلوق و آفریده شده) است، و بحث و گفت گوی از آن جهاد و کارزار در راه خدای تعالی است، و یاد دادنش برای کسی که آن را یاد ندارد صدقه و بخشش است، و آن انیس و همدم است در وحشت و ترسناکی، و صاحب و یار است در تنهایی، و سلاح و ابزار جنگ است بر دشمنان، و آراستگی و خوبی دوستان است. خدا بوسیلهٔ آن بلند می گرداند گروه هایی را که قرار می دهد ایشان را در خیر و نیکی پیشوایانی که از آنان پیروی می کنند، کارهاشان نگریسته می شود (مردم کارهاشان را می نگرند) و آثار و نشانه هاشان اقتباس و بهره بُرده می شود، فرشتگان به دوستی ایشان راغب اند، هنگام نماز خواندن آنان [برای میمنت و نیکی] بال هاشان را با ایشان می مالند؛ زیرا علم و دانش زندگی دل ها است، و روشنی دیده ها از کوری (جهل و نادانی) است، و توانایی تن ها از ضعف و ناتوانی است، خدا حامل و دارندهٔ آن را در سراهای نیکوکاران فرود می آورد، و مجالس و جایگاه های برگزیدگان را باو عطاء نموده و می بخشد، بوسیلهٔ علم خدا اطاعت و عبادت می شود، و شناخته و یگانه بودنش ثابت و پابرجا می گردد، و خویشاوندان با هم وصل شده و پیوند می شوند، و حلال و حرام شناخته می شود. و علم پیشوای عقل است و عقل پیرو آن، خدا آن را به نیکبختان الهام کرده و در دلشان اندازد، و بدبختان را از آن محروم و بی بهره می سازد.

اما حقّ عالم :علم نور و معلم، تابانندهٔ این نوراست برای کسانی که در راه رسیدن به حقیقت قدم بر می دارند و از این رو جایگاهی بس بلند و رفیع دارد. دردین مُبین اسلام که اولین معلم آن ذات باری تعالی و اولین دانش آموزَش حضرت پیامبر مُکرّم اسلام است، مقامی بس متعالی برای معلّم در نظر گرفته شده تا آن جا که پیامبر اسلام فرموده اند: – مَنْ تَعَلَّمْتَ مِنْهُ حَرْفاً صِرْتَ لَهُ عَبْدا–(۲) ؛ از هر کسی حرفی آموختی بنده او می گردی. از این حدیث بر می آید که بعد از خداوند متعال، کسی شایستگی مولا بودن برای بشر را دارند و انسان باید در مقابلشان سر تعظیم فرود آورده و خاضع باشد معلّمانند، که اولین و والاترین معلمین بشر

۱- بحار الأنوار ، ج ۱، ص ۱۶۶، باب ۱ فرض العلم و وجوب طلبه و الحث علیه و ثواب العالم و المتعلم.

۲- بحار الأنوار ، ج ۷۴ ، ص ۱۶۷.

انبیای عظام و اوصیای مُکرّم شان هستند؛ آنان که با تحمل تمام مشکلات از همه چیز خود گذشتند تا بشر را از خواب غفلت بیدار کرده و از گرداب و نادانی رهایی بخشند .

نکتهٔ قابل توجه این که منظور از حق در این مبحث، حقِّ اخلاقی است که ضامن اجرایی درونی را می طلبد و هدف در آن ها تأمین مصالح معنوی انسان و رساندن او به کمال و قرب الهی است، نَه یک مفهوم حقوقی که ضامن اجرایی بیرونی را می طلبد. و مربوط به تأمین مصالح دنیوی افراد جامعه است.

أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع در رابطه با حق عالم می فرماید یَقُولُ إِنّ مِنْ حَقّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُكْثِرَ عَلَیْهِ السّؤَالَ وَ لَا تَأْخُذَ بِثَوْبِهِ وَ إِذَا دَخَلْتَ عَلَیْهِ وَ عِنْدَهُ قَوْمٌ فَسَلّمْ عَلَیْهِمْ جَمِیعاً وَ خُصّهُ بِالتّحِیّهِ دُونَهُمْ وَ اجْلِسْ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لَا تَجْلِسْ خَلْفَهُ وَ لَا تَغْمِزْ بِعَیْنِكَ وَ لَا تُشِرْ بِیَدِكَ وَ لَا تُكْثِرْ مِنَ الْقَوْلِ قَالَ فُلَانٌ وَ قَالَ فُلَانٌ خِلَافاً لِقَوْلِهِ وَ لَا تَضْجَرْ بِطُولِ صُحْبَتِهِ فَإِنّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النّخْلَهِ تَنْتَظِرُهَا حَتّی یَسْقُطَ عَلَیْكَ مِنْهَا شَیْ ءٌ وَ الْعَالِمُ أَعْظَمُ أَجْراً مِنَ الصّائِمِ الْقَائِمِ الْغَازِی فِی سَبِیلِ اللّهِ(۱) ؛ از جمله حقوق عالِم این است که از او زیاد نپرسی و جامه اش نگیری. چون بر او وارد شدی و گروهی نزد او بودند به همه سلام کن و او را نزد آن ها به تحیت مخصوص گردان. مقابلش بنشین و پشت سرش منشین، چشمک مزن، با دست اشاره مکن،

پر گویی مکن که فلانی و فلانی برخلاف نظر او چنین گفته اند و از زیادی مجالستش دلتنگ مشو؛ زیرا مَثَلِ عالِم مَثَلِ درخت خُرماست، باید در انتظار باشی تا چیزی از آن بر تو فرو ریزد، و پاداش عالِم از روزه دار شب زنده داری که در راه خدا جهاد کند بیش تر است.

همهٔ این موارد نشان ادب خاص به عالِم محسوب می شود که بر همه مردم مخصوصاً شاگردان لازم است و اگر بخواهیم حقوق عالمان را نادیده بگیریم شامل حدیث« لیس منا» خواهیم شد.

۲۳- عزاداری

(۲۳)

(عزاداری)

رسول اکرم صلی الله علیه وآله والسلم :

لیس منّا من لطم الخدود؛ و شقّ الجیوب، و دعا بدعوی الجاهلیّه ؛(۲)

از ما نیست کسی که به گونه ها چنگ زند و گریبان بدرد و همانند جاهلیّت فرا خواند،

۱- کافی ، ج ۱، ص ۳۷ ، باب حق العالم .....

۲- بحارالأنوار ، ج ۷۹ ، ص۹۳ ، باب ۱۶- التعزیه و المأتم و آدابهما.

توضیح : در این حدیث سه بخش وجود دارد یکی در بارهٔ چنگ زدن به صورت ، و دیگری پاره کردن لباس و سرانجام: فریاد زدن، که همهٔ این ها در مرگ کسی است. مرحوم صاحب جواهر می نویسد: «لا ریب فی الجواز البکاء علی المیت نصاً و فتوی الاخبار التی لا تقصر عن التواتر معنی من بکاء النبی (ع) علی حمزه و ابراهیم و غیر هما و فاطمه علیها السلام علی ابیها و اختها و علی بن الحسین علی ابیه حتی عدّوه و فاطمه من البکائین الاربعه(۱) ؛ شکی نیست که گریه بر میّت بر اساس روایات متعددی که به حد تواتر معنوی رسیده و فتاوای فقها جایز است و آن روایات عبارت است از گریه پیامبر (ص) بر حمزهٔ سیدالشّهدا و فرزندش ابراهیم و غیر آن ها. همچنین فاطمه (ع) بر پدر و خواهرش گریه کرد. و نیز امام سجاد(ع) بر پدر بزرگوارش گریست، به گونه ای که حضرت فاطمه(س) و امام سجاد(ع) از چهار گریه کنندهٔمعروف گردیدند. در اسلام خدشه بر صورت و گریبان پاره کردن جایز نیست مگر در مرگ پدر و برادر. امام خمینی(ره) می فرماید:یجوز البکاء علی المیت بل قد یستحب عند اشتداد الحزن و لکن لا یقول ما یسخط الرب، و کذا یجوز النوح علیه بالنظم و النثر لولم تشتمل علی الباطل من الکذب و غیره من المحرمات بل والویل و الثبور علی الاحوط و لایجوز اللطم و الخدش و جز الشعر(۲) و نتفه و الصراخ الخارج عن حد الاعتدال علی الاحوط(۳) و لا یجوز شق الثوب علی غیر الاب والاخ بل فی بعض الامور المزبوره یجب الکفاره ففی جزالمرأه شعر فی المصیبه کفاره شهر رمضان و فی نتفه کفاره الیمین(۴)؛ گریه کردن بر اموات ، نه تنها رواست بلکه هنگام شدت حزن و اندوه مستحب است، ولی سخنی که باعث غضب پروردگار شود نگوید. و جایز است نوحه سرایی، خواه با شعر یا نثر؛ اما با این شرط که همراه با دروغ و مُحرّمات دیگر نباشد. همچنین بنابر احتیاط در وای گفتن. و بنا بر احتیاط جایز نیست سیلی زدن به صورت، زخمی کردن، بریدن و کندن مو و فریادی که بیرون از حَدِّ اعتدال باشد. همچنین پاره کردن لباس روا نیست؛ جز برای پدر و برادر.

بعضی از فقها احتیاط را در ترک این دو کرده اند: لایجوز شق الثوب علی غیر الاب و الاخ والاحوط ترکه فیهما ایضاً(۵). و بعضی دیگرمادر و زوج وبعضی از اقارب را داخل در این مبحث کرده اند، ولی در آخر

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۴، ص ۳۶۴ .

۲- در این مطلب فقها ظاهرا اتفاق نظر دارند.

۳- هدایه العباد ،السید الگلپایگانی، ج ۱، ص۸۹ ـ کتب الطهاره ،خوئی،ج۹،ص۲۳۴ ـعروه الوثقی ، ج ۲ ، ص ۱۳۰ ـ قریب به اتفاق علما همین فتوی را داده اند.

۴- تحریر الوسیله ، ج ۱، کتاب الجنائز. ـ عروه الوثقی ، ج ۲ ، ص ۱۳۰.

۵- کتب الطهاره ، خوئی، ج۹، ص۲۳۴ ـ تعلیقه علی العروه الوثقی، سیستانی، ج ۱، ص۳۵۳.

می گویند موافق احتیاط همان پدر و برادر است: ولو کان المیت ولده او زوجته، الا علی الاب و الاخ و الام والزوج بل و بعض الاقرب الآخرین، و الاقتصار علی الاب و الاخ موافق الاحتیاط(۱).

۲۴- پیروی از غیر اهل بیت

(۲۴)

(پیروی از غیر اهل بیت

رسول خدا صلی الله علیه وآله والسلم:

لیس منّا من تشبّه بغیرنا؛(۲)

از ما نیست کسی که تشبه به غیر ما پیدا کند .

توضیح : هر انسان مسلمانی باید خود را در طول زندگی به برترین افراد از نظر اخلاق ظاهری و باطنی شبیه کند و بِه ترین انسانه ا از تمام جهات حضرات معصومین(ع) هستند. احادیث بسیاری از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در بارۀ ممانعت از تشبّه و تقلید از بیگانگان وارد شده است. چنان که فرموده اند: "من تشبه بقوم فهو منهم(۳)؛ کسی که خود را به قومی مشابه می سازد، در حقیقت از جملۀ آن ها به حساب می آید. البته این به معنای ممنوعیت استفاده از وسایلی که توسط بیگانگان در عرصۀ زندگی اختراع و به کار گرفته می شود نیست، بلکه منظور این است که نباید در قلمرو فرهنگ و آنچه عمدتاً به راه زندگی فردی و اجتماعی تعلق می گیرد، از بیگانگان تقلید کرد.

هنگامی که دین اسلام کامل ترین دین از ابعاد مختلف است و برای زندگی فردی و اجتماعی انسان برنامه دارد کسانی که تصور می کنند ملزم شدن یک مسلمان به آداب خاصی که حضرات معصومین(ع) فرموده اند، تنها یک عمل شکلی محض بوده و سزاوار این اندازه توجه نمی باشد یا مثلاً- نوعی تعصب و تحجر می باشد، این ها در واقع انسان های خودباخته ای هستند که از درون شکست خورده و در برابر بیگانگان سر تسلیم فرو آورده اند و در صدد تقلید از آن هایند. راه درست و مستقیم را فقط معصومین(ع) که عقل کُل هستند می توانند به انسان نشان دهند نَه غیر آنان. گرچه بعضی از مدعیان مسلمان اعمالی انجام می دهند که خلاف راه حضرات معصومین (ع) است ، اعمال آن ها برای ما نمونه نخواهد بود. ما باید تمام اعمال انسان ها را با قرآن و سنّت پیامبر اکرم(ص) و ائمۀ اطهار (ع) بسنجیم؛ اگر مانند آنان بود می پذیریم وگرنه از آن

۱- هدایه العباد ، السید الگلپایگانی، ج۱، ص ۸۹ ، هدایه العباد ، لطف الله صافی، ج۱، ص۷۵.

۲- تحریر المواعظ العددیه ، ۶۵ ، الفصل السابع.

۳- نهج الفصاحه ، ص۷۳۷.

ها دوری می کنیم. فرد برای ما ملاک خوبی و بدی نیست، بلکه آنچه انجام می دهد برای ما معیار است. به تعبیر دیگر: فرد را باید با نظرات معصومین (ع) تطبیق داد، نه برعکس.

۲۵– ذلت پذیری

(۲۵)

(ذلت پذیری)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

من اقر بالذل طائعا لیس منا اهل البیت؛(۱)

کسی که با رغبت و اختیار خویش زیر بار ذلت برود، از ما اهل بیت نیست.

توضیح : عزّت در لغت به معنای محکم و نفوذناپذیر است. «اَرْضٌ عَزیزَةٌ» یعنی زمینی که آب در آن راه نیابد. این واژه (عزت) از نظر اصطلاح اجتماعی به معنای حالتی است که از شکست انسان پیشگیری می کند (حالت شکست ناپذیری) و مانع مغلوب شدن او می گردد(۲).

تاریخ ملت ها مال کسانی است که در طول زندگی شان زیر بار خواری هیچ کس نرفتند . از مال، جان و مقام خود گذشتند اما حاضر نشدند زیر بار ذلت دیگران و ظالمان بروند .نمونه های این عمل ارزشی در تاریخ، بسیار و بارزترینش قضیهٔ کربلا است. دین مُبین اسلام، ارزش والایی به مقام انسان می نهد و بالاترین ارج را برای مقام انسان واقعی منظور داشته است: وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلا(۳)؛ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آن ها را در خشکی و دریا، [بر مرکب های راهوار] حمل کردیم و از انواع روزی های پاکیزه به آنان دادیم و بر بسیاری از موجوداتی که خَلق کرده ایم، برتری بخشیدیم.

۱- تحف العقول ؛ ص۵۸.

۲- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، ص۳۴۴.

۳- اسراء/۷۰.

این را باید دانست که کرامت در سرشت انسان است که . و آیه نیزهمین را می گوید معصومین علیهم السلام چنین گفته اند. اما؛م صادق علیه السلام فرمود:الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَهً مِنَ الْکَعْبَه(۱)؛احترام مومن از کعبه بیشتر است.

ولذا مؤمن به هیچ وجه اجازه نمی دهد کسی او را پَست و ذلیل جلوه دهد و شرافت انسانی اش را پایمال کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَی الْمُؤْمِنِ الْأُمُورَ کُلَّهَا وَ لَمْ یُفَوِّضْ إِلَیْهِ أَنْ یَکُونَ ذَلِیلًا أَ مَا تَسْمَعُ إِلَی اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ هُوَ یَقُولُ- وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ الْمُؤْمِنُ یَکُونُ عَزِیزاً لَا ذَلِیلا ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعَزُّ مِنَ الْجَبَلِ وَ الْجَبَلُ یُسْتَقَلُّ مِنْهُ بِالْمَعَاوِلِ وَ الْمُؤْمِنُ لَا یُسْتَقَلُّ مِنْ دِینِهِ بِشَیْ ءٍ؛(۲)

خداوند متعال کارهای مؤمنان را به خودشان واگذاشته، جز یک مورد و آن این ست که مؤمن نباید خود را خوار کند، مگر نشنیدی که خداوند فرمود: وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ مؤمن عزیز است نه ذلیل، بعد فرمود: مؤمن از کوه هم عزیزتر است؛ زیرا کوه با کلنگ کم می شود ولی مؤمن از دینش چیزی کم نمی شود.

حفظ شرافت و عزت نَفْس برای همه لازم و برای برخی اصناف مردم لازم تر است که در راس آن ها نظامیان و حافظان مرز و بوم ودین قرار دارند؛ چرا که عزت آنان ، عزت ملت و شرف و مجد آنان ، مجد و عظمت دین و آیین است . اسلام، عزت را برازندهٔ انسان مسلمان می داند و به هیچ وجه به پویندگان راه خود اجازه نمی دهد عزت و کرامت خود را از دست بدهند و ذلت را بپذیرد. از دیدگاه اسلام، کسانی که تن به ذلت داده و با دشمن سازش می کنند فرسنگ ها با اسلام ناب محمدی فاصله دارند، به همین علت است که در واقعهٔ کربلا امام حسین علیه السلام زیر بار ذلت یزید و عُمّال او نرفت و با آنان بیعت نکرد و شعارش این بود: «هیهات من الذّله» واین درس را به تمام آزادگان عالَم آموخت ودر زمان ماجوانان ایران اسلامی در ۸سال دفاع مقدس زیر بار زورگویی صّدام نرفتند و از پیروی از امام خویش کشور را سر بلند کردند.

عوامل عزّت

در این نوشتار به بعضی از عوامل عزت آفرین را متذکر می شویم .

۱- بحار الأنوار ، ج ۶۴ ، ص ۷۱.
۲- مشکاه الأنوار ، ۹۶ ، الفصل الخامس فی ذکر ما جاء فی فضائل شیعه علی ع.

۱. بصیرت و آگاهی

بصیرت و دانایی یکی از عوامل عزت است؛ زیرا انسان دانا و آگاه هیچ گاه در معرض هجوم نقشه های ذلت بارِ دشمن قرار نمی گیرد. امام علی علیه السلام می فرماید: «وَالْجَهْلُ ذُلٌّ(۱)؛ نادانی ذلت و خواری است.

اگر یاران امام حسین علیه السلام بِه ترین یاران بر شمرده اند، یکی از امتیازهای مهمّ آن ها، بصیرت دینی و آگاهی آنان بود و در رأس همهٔ آن ها، حضرت عباس(ع) قرار داشت که زیر بار ذلت امان نامهٔ دشمن نرفت؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمودند.کانَ عَمُّنَا الْعَبّاسُ نافِذَ الْبَصیرَهِ؛(۲) عموی ما عباس بصیرتی ژرف داشت.

۲. طاعت و بندگی

بندگی رمز پیشرفت اولیای الهی و زمینه ساز سعادت و عزّت انسان است. تمام عزّت و سربلندی سَرور آزادگان امام حسین علیه السلام در بندگی و اطاعت از خداوند بود. او روز عاشورا، زیر باران تیر دشمن، برترین عبادت الهی یعنی نماز را در اول وقت برگزار کرد.(۳) و شب عاشورا از عباس علیه السلام خواست تا از دشمن مهلت بگیرد و انگیزهٔ خود از این مهلت خواهی را چنین بیان کرد:

«لَعَلَّنا نُصَلّی لِرَبِّنَا الَّیْلَهَ وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ یَعْلَمُ اَنّی کُنْتُ اُحِبُّ الصَّلاهَ لَهُ وَ تِلاوَهَ کِتابِهِ وَکَثْرَهَ الدُّعاءِ وَالْاِسْتِغْفارِ؛(۴) شاید امشب را نماز بخوانیم و به درگاه خداوند دعا و استغفار کنیم. خدا می داند که من نماز خواندن برای او و تلاوت کتابش و زیاد دعا کردن و استغفار را دوست دارم.

و در گودال قتلگاه عرضه داشت: «لا اِلهَ سِواکَ یا غِیاثَ الْمَسْتَغیثینَ ما لِیَ رَبٌّ سِواکَ وَلا مَعْبُودٌ غَیْرُکَ، صَبْراً عَلی حُکْمِکَ؛(۵) خدایی جز تو نیست، ای پناه پناه خواهان! برای من پروردگاری و معبودی غیر از تو نیست. بر حکم (و داوری) تو صبر می کنم.

در حدیث قدسی می خوانیم که خداوند می فرماید: «اِنّی وَضَعْتُ الْعِزَّ فی قِیامِ اللَّیْلِ، وَالنّاسُ یَطْلُبُونَها فی اَبْوابِ السَّلاطینَ، فَلَمْ یَجِدُوها قط(۶)؛ من عزّت را در شب بیداری (و نماز شب) قرار دادم و مردم در خانه شاهان به

۱- تحف العقول، ص۳۵۶.

۲- موسوعه الإمام علی بن أبی طالب (ع) فی الکتاب والسنه والتاریخ ، ص۱۳۴ .

۳- بحارالانوار، ج۴۴، ص۱۳۹ .

۴- ارشاد٬شیخ مفید،ج۲، ص۹۱ .

۵- الاخلاق الحسینیه، جعفر البیانی، ص۲۵.

۶- شجره طوبی، شیخ محمد مهدی حائری، ج۲، ص۳۸۴.

دنبال آن می گردند، پس هرگز آن را نخواهند یافت.

۳ . تمسک به قرآن

عمل کردن به قرآن و دستورهای آن، عامل عزت و شکست ناپذیری جامعهٔ اسلامی است.

امام علی علیه السلام در این باره می فرماید: «ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَیْهِ الْکِتابَ نُوراً لاتُطْفَأُ مَصابیحهُ... وَشِفاءً لاتُخْشی اَسْقامُهُ، وَعِزّاً لا تُهْزَمُ اَنْصارُهُ، وَحَقّاً لا تُخْذَلُ اَعْوانُهُ...، وَمَعْقِلاً مَنیعاً ذِرْوَتُهُ، وَعِزّاً لِمَنْ تَوَلّاهُ؛(۱) [خداوند] قرآن را بر او (پیامبر اکرم) نازل فرمود. قرآن نوری است که چراغ های آن خاموش نمی شود...، شفا دهنده ای است که از بیماری هایش ترسی وجود ندارد و عزّت [و قدرتی] است که یارانش شکست ندارند، و حقّی است که یاری کنندگانش خوار نشوند... و پناهگاهی است که قلّه آن بلند است و عزّتی است برای کسی که ولایت آن را بپذیرد.

۴ _ تقوا

علی علیه السلام فرمود: مَنْ اَرادَ اَنْ یَکُونَ اَعَزَّ النّاسِ فَلْیَتَّقِ اللّه (۲)؛ هر کس می خواهد عزیزترین مردم باشد، باید تقوای الهی داشته باشد.

آن حضرت در جای دیگری فرمود: لا عِزَّ اَعَزُّ مِنَ التَّقْوی(۳)؛ هیچ عزّتی، بالاتر از تقوا نیست.امام حسین علیه السلام فرمود: وَ الشَّرَفُ اَلتَّقْوی(۴)؛ شرف [و عزت انسان] در تقوا است.

و علی علیه السلام فرمود: اِعْلَمُوا عِبادَ اللّه ِ اَنَّ التَّقْوی دارُ حِصْنٍ عَزیزٍ، وَالْفُجُورَ دارُ حِصْنٍ ذَلیلٍ(۵)؛ ای بندگان خدا بدانید که تقوا دژی محکم و با عزّت (و شکست ناپذیر) است و [هرزگی و]گناه ،خانه ای [در حال فروریختن و]خوار کننده است.

۵ . انصاف مراعات انصاف در حقِّ دیگران باعث عزت می شود. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: اَلا اِنَّهُ مَنْ یَنْصِفُ النّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ یَزِدْهُ اللّه ُ اِلاّ عِزَّهُ(۶)؛ آگاه باشید، کسی که در رفتار با مردم با انصاف باشد، خداوند بر عزّت او خواهد افزود.

۶ . ولایت مداری

۱- نهج البلاغه ، محمد دشتی، ص۲۹۲، خطبه ۱۵۷ .

۲- وسایل الشیعه ،ج۲۷ ، ص۱۶۹ .

۳- میزان الحکمه ،ج۳ ، ص۱۹۵۸.

۴- .بحار الأنوار، ج ۷۵، ۱۲۸، باب ۲۰ مواعظ الحسین بن أمیر المؤمنین صلوات الله علیهما .

۵- موسوعه احادیث اهل البیت،ج۲ ، ص۲۱۸.

۶- جامع السعادات ،ج۱، ص۳۱۹.

هر کسی به دنبال عزّت و سربلندی است باید پیرو ولایت زمانه باشد. امام سجاد علیه السلام فرمود: طاعَةُ وُلاهِ الاَمْرِ تَمامُ العِزّ؛ پیروی از صاحبان امر (ائمه اطهار علیهم السلام)تمام عزّت است.

در دعای ندبه می خوانیم: «اَیْنَ مُعِزُّ الاَوْلِیاءِ وَمُذِلُّ الاَعْداءِ؛ کجاست عزت دهندهٔ دوستان و خوار کنندهٔ دشمنان؟

اگر جامعهٔ اسلامی از نخست یعنی بعد رحلت پیامبر، در مسیر ولایت و امامت قرار می گرفتند، این همه ذلت دامنگیر آنان نمی شد.

۷ . جهاد و شهادت

در روایات اهل بیت علیهم السلام جهاد را مایه عزت اسلام قرار داده اند. امام علی علیه السلام می فرماید: فَرَضَ اللّه الْجِهادَ عِزّاً لِلْاِسْلامِ(۱)؛ خداوند جهاد را برای عزت یافتن اسلام واجب کرده است. همچنین آن حضرت فرمود: «اُفٍّ لَکُمْ لَقَدْ سَئِمْتُ عِتابَکُمْ! اَرَضیتُمْ بِالْحَیاهِ الدُّنْیا مِنَ الاْخِرَهِ عِوَضاً؟ وَبِالذُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلَفاً؟ اِذا دَعَوْتُکُمْ اِلی جِهادِ عَدُوِّکُمْ دارَتْ اَعْیُنُکُمْ کَاَنَّکُمْ مِنَ الْمَوْتِ فی غَمْرَهٍ(۲)؛ نفرین بر شما [کوفیان]! که از فراوانی سرزنش شما خسته شدم. آیا به جای زندگی آخرت به زندگی دنیا رضا دادید؟ و به جای عزت، ذلت را انتخاب کردید؟ هرگاه شما را به جهاد با دشمنان دعوت می کنم، چشمانتان [از ترس] در کاسه می گردد، گویا ترس از مرگ عقلهای شما را ربوده است.

امام حسین علیه السلام در بارهٔ عشق به شهادت که بارزترین عامل عزّتمندی است، چنین با خدای خویش مناجات می کند: اِلهی وَسَیِّدی وَدَدْتُ اَنْ اُقْتَلَ وَاُحْیَی سَبْعینَ اَلْفَ مَرَّهٍ فی طاعَتِکَ وَمَحَبَّتِکَ سِیَّما اِذا کانَ فی قَتْلی نُصْرَهُ دینِکَ وَاِحْیاءُ اَمْرِکَ وَحِفْظُ نامُوسِ شَرْعِکَ(۳)؛ ای خدا و ای بزرگ من! دوست دارم هفتاد هزار بار در راه اطاعت و مَحبت تو کشته شوم و زنده گردم، به خصوص آن گاه که کشته شدن من عامل پیروزی دین ،و زنده شدن فرمان تو، و محفوظ ماندن شریعت تو باشد.

۸. قناعت علی علیه السلام می فرماید: «اَلْقِناعَهُ تُؤَدّی اِلَی الْعِزَّهِ؛(۴)قناعت [و بسنده کرن به آنچه موجود است] عزت را در پی دارد.

و در جایی دیگر فرمود: «اِقْنَعْ تَعِزُّ(۵)؛ قانع باش تا عزیز شوی.

ص:۱۳۷

۱- نهج البلاغه ، محمد دشتی، ص۶۸۲، حکمت ۲۵۲ .

۲- نهج البلاغه ، خطبه ۳۴ .

۳- موسوعه کلمات الامام الحسین ، ص۵۷۹ .

۴- شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم ، ج ۱ ، ص ۲۹۱ ،ح ۱۱۲۳.

۵- تحف العقول ،۲۱۵.

۹. توکل

یکی از عوامل عزت، توکل کردن بر خدا و اعتماد داشتن به اوست. امام باقر علیه السلام می فرماید: الْغِنی وَالعِزُّ یَجولانِ فی قَلْبِ الْمُؤْمِنِ فَاِذا وَصَـلا اِلی مَکانٍ فیهِ التَّوَکُّلُ اِقْطَناهُ(۱)؛ ریا؛ بی نیازی و عزت در قلب مؤمن می گردنـد، وقتی به مکان توکل رسیدند ، آن را تصرّف می کنند.

۱۰ . عدم وابستگی و طمع ورزی در مال دیگران

وابسته نبودن و چشم امید به دیگران نداشتن نیز از عوامل عزت در زندگی اجتماعی و فردی انسان است.

امام علی علیه السلام می فرماید:اَلْعِزُّ مَعَ الْیَأْسِ(۲)؛ عزت در ناامیدی [از دیگران]است.

امام باقر علیه السلام فرمود: «اُطْلُبْ بَقاءَ الْعِزِّ بِاِماتَهِ الطَّمَعِ؛(۳)دوام عزت را با از بین بردن طمع جستجو کن.

۱۱ . حلم و بردباری

عامل دیگر برای عزّتمندی، بردباری در مقابل مصایب و سختی های روزگار است. امام علی علیه السلام فرمود: لا عِزَّ اَرْفَعُ مِنَ الْحِلْمِ(۴)؛ هیچ عزتی بالاتر از بردباری نیست.

۱۲. چشم پوشی از دنیا

دنیا پرستی و دنیاخواهی عامل اصلی ذلت جامعه و افراد آن است و آن ها که دنیا را رها کردند به عزّت و افتخار دست یافتند.

امام علی علیه السلام در این باره می فرماید: مَنْ سَلا عَنْ مَواهِبِ الدُّنْیا عَزَّ(۵)؛ هر کس از موهبتها [و لذتها]ی دنیا چشم بپوشد، عزیز می شود.

۱۳ ــ دوری از شرارت انسانهای شرور و بدکار همیشه ذلیل بوده اند، و آنان که مردم از دست و زبانشان در آسایش بوده اند عزیز شده اند.

ص:۱۳۸

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب ،ج ۱ ، ۱۱۸ ، الباب الرابع و الثلاثون فی القناعه و مصلحتها.

۲- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ، ص۳۹۸ ، الفصل التاسع فی الیأس......

۳- میزان الحکمه ، ج۶ ، ص۲۹۳، ح ۱۲۵۸۱ .

۴- بحار الانوار ، ج۶۸ ، ص۴۱۴ .

۵- شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم ، ج ۵، ص۴۶۲، ح ۹۱۸۴.

علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ بَرِی ءَ مِنَ الشَّرِّ نالَ الْعِزَّ؛(۱) هر کس از شرارت به دور باشد، به عزّت می رسد.

۱۴ . گذشت و بخشش

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: عَلَیْکُمْ بِالْعَفْوِ فَاِنَّ الْعَفْوَ لا یَزیدُ الْعَبدَ اِلاّ عِزّاً(۲)؛ عفو و گذشت داشته باشید، زیرا گذشت، جز عزّت بر انسان نمی افزاید.

امام باقر علیه السلام فرمودند: ثَلاثٌ لا یَزیدُ اللّه بِهِنَّ الْمَرءَ الْمُسْلِمَ اِلاّ عِزّاً: اَلصَّفحُ عَمَّن ظَلَمَهُ وَاِعْطاءُ مَنْ حَرَمَهُ وَ الصِّلَّهُ لِمَنْ قَطَعَهُ(۳)؛ سه چیز باعث می شود که خداوند عزت انسان مسلمان را افزایش دهد: گذشت از کسی که در حقّ او ستم روا داشته است و بخشیدن به کسی که او را محروم ساخته، و ارتباط [و رفت و آمد] با کسی که با او قطع رابطه کرده است.

۱۵ . راستگویی

صفت اخلاقی دیگری که در عزّتمندی انسان نقش دارد، راستگویی است. امام حسین علیه السلام می فرماید: الصِّدْقُ عِزٌّ وَالْکِذْبُ عَجْزٌ(۴)؛ راستگویی مایهٔ عزّت، و دروغ نشانه عجز و ناتوانی است.

پایان۲۵/۱۰/۸۷

مصادف با۱۷ محرم الحرام

۱- تحف العقول ، ص۲۱۶ .
۲- مستدرک الوسایل ،ج۹ ، ص۵.
۳- بحار الانوار ، ج۶۸ ، ص۴۰۳ .
۴- کافی ، ج۱ ، ص۲۶.

منابع

۱- ترجمه مجمع البیـان فی تفسـیر القرآن ، مترجمـان، ناشـر: انتشـارات فراهـانی ، مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: ۱۳۶۰ ش ، نوبت چاپ: اول ، تحقیق: رضا ستوده.

۲- شبهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی، طهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سی و هفتم، ۱۳۷۶.

۳- مروج الذهب و معادن الجوهر؛ مسعودی؛ تحقیق: شارل پلّا؛ قم: منشورات شریف رضی، اول، ۱۳۸۰ش.

۴- الأخلاق الحسینیه ، نویسنده : جعفر البیاتی ، چاپ : الأولی ، سال چاپ : ۱۴۱۸ ،چاپخانه : مهر ، ناشر : أنوار الهدی.

۵- إرشاد القلوب إلی الصواب ، نویسنده: شیخ حسن دیلمی ، تاریخ وفات مؤلف: ۸۴۱ ق ، تعداد جلد: ۲ ناشر: شریف رضی ، مکان چاپ: قم ، سال چاپ: ۱۴۱۲ ق ، نوبت چاپ: اول.

۶-الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد ، نویسنده: شیخ مفید ،تعداد جلد: ۲ ، ناشر: کنگره شیخ مفید ، مکان چاپ: قم ، سال چاپ: ۱۴۱۳ ق ، نوبت چاپ: اول.

ص:۱۴۰

۷- أمالی الصدوق ،نویسنده: شیخ صدوق ،تاریخ وفات مؤلف: ۳۸۶ ق ،تعداد جلد:۱،ناشر: اعلمی ،مکان چاپ: بیروت ،سال چاپ: ۱۴۰۰ ق ،نوبت چاپ: پنجم.

۸-چهل حدیث، امام خمینی، مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ بیستم، ۱۳۷۸.

۹-بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، نویسنده: علامه مجلسی ، تعداد جلد: ۴۲، ناشر: اسلامیه ، مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: مختلف ،نوبت چاپ: مکر.

۱۰- پیام پیامبر ، نویسنده: بهاء الدین خرمشاهی- مسعود انصاری ، تعداد جلد: ۱ ، ناشر: منفرد ، مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: ۱۳۷۶ ش ، نوبت چاپ: اول.

۱۱-تحریر المواعظ العددیه ، نویسنده: علی مشکینی ، تعداد جلد: ۱ ، ناشر: الهادی ، مکان چاپ: قم ، سال چاپ: ۱۴۲۴ ق ، نوبت چاپ: هشتم.

۱۲-تحریر الوسیله ، نویسنده : السید الخمینی ، جلد : ۱ ، چاپ : الثانیه ، سال چاپ : ۱۳۹۰ ، چاپخانه : مطبعه الآداب - النجف الأشرف ، ناشر : دار الکتب العلمیه.

۱۳-تحف العقول ، نویسنده : ابن شعبه الحرانی ، وفات : ق ۴ ، تحقیق : تصحیح وتعلیق : علی أکبر الغفاری ، چاپ : الثانیه ، سال چاپ : ۱۴۰۴ - ۱۳۶۳ ش ، ناشر : مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه.

۱۴-تحف العقول عن آل الرسول ص، نویسنده: ابن شعبه حرانی ، تعداد جلد: ۱، ناشر: جامعه مدرسین ،مکان چاپ: قم ، سال چاپ: ۱۴۰۴ ق ، نوبت چاپ: دوم.

۱۵- ترجمه تفسیر المیزان ، نویسنده: موسوی همدانی سید محمد باقر، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم ، مکان چاپ: قم سال چاپ: ۱۳۷۴ ش ، نوبت چاپ: پنجم.

۱۶- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ، نویسنده: عبد الواحد تمیمی آمدی ، تعداد جلد: ۱، ناشر: دفتر تبلیغات ، مکان چاپ: قم ، سال چاپ: ۱۳۶۶ ش.

۱۷- ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، مترجمان، ناشر: انتشارات فراهانی ، مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: ۱۳۶۰ ش ، نوبت چاپ: اول ، تحقیق: رضا ستوده.

۱۸- تعلیقه علی العروه الوثقی ، نویسنده : السید علی السیستانی ، جلد :۱.

۱۹- تفسیر العیاشی ، نویسنده : محمد بن مسعود العیاشی ، جلد : ۱ ، تحقیق : الحاج السید هاشم الرسولی المحلاتی ، ناشر : المکتبه العلمیه الإسلامیه، طهران.

۱۸- تفسیر نمونه ، نویسنده: مکارم شیرازی ناصر ، ناشر: دار الکتب الإسلامیه ، مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: ۱۳۷۴ ش ، نوبت چاپ: اول.

۱۹- تفسیر نوین ، نویسنده: شریعتی محمد تقی ، ناشر: شرکت سهامی انتشار ، مکان چاپ: تهران ،سال چاپ: ۱۳۴۶ ش.

۲۰- التهذیب ، شیخ طوسی، ، ۱۰ جلد، دار الکتب الإسلامیه تهران، ۱۳۶۵ هجری شمسی.

۲۱- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ، نویسنده: شیخ صدوق ، تعداد جلد: ۱ ، ناشر: دار الرضی ، مکان چاپ: قم ، سال چاپ: ۱۴۰۶ ق ، نوبت چاپ: اول.

۲۲- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، نویسنده: شیخ صدوق ، تعداد جلد:۱ ،ناشر: دار الرضی ، مکان چاپ: قم ، سال چاپ: ۱۴۰۶ ق ، نوبت چاپ: اول.

۲۳- جامع أحادیث الشیعه،نویسنده : السید البروجردی ،جلد : ۱،وفات : ۱۳۸۳،سال چاپ : ۱۳۹۹،چاپخانه : المطبعه العلمیه – قم.

۲۴- جامع الأخبار ، نویسنده: تاج الدین شعیری ، تعداد جلد: ۱ ، ناشر: انتشارات رضی ، مکان چاپ: قم ، سال چاپ: ۱۴۰۵ ق ، نوبت چاپ: اول.

۲۵- الأخلاق، جباران محمدرضا(مترجم) ، انتشارات هجرت، چاپ چهارم، .۱۳۷۸

۲۶- جواهر الکلام ، نویسنده : الشیخ الجواهری ، جلد : ۴ ، تحقیق : تحقیق وتعلیق : الشیخ عباس القوچانی

۲۶-چاپ : الثانیه ، سال چاپ : ۱۳۶۵ ش ، چاپخانه : خورشید ، ناشر : دار الکتب الإسلامیه ، طهران.

۲۷- الخصال ، نویسنده: شیخ صدوق ، تاریخ وفات مؤلف: ۳۸۶ ق ، تعداد جلد: ، ۲ناشر: جامعه مدرسین ، مکان چاپ: قم ، سال چاپ: ۱۳۶۲ ش ، نوبت چاپ: اول.

۲۸- دعائم الإسلام، نعمان بن محمد تمیمی مغربی، ۲ جلد، دار المعارف مصر، ۱۳۸۵ هجری قمری.

۲۹- روضه الواعظین- ترجمه مهدوی دامغانی ، نویسنده: دکتر محمود مهدوی دامغانی ، تعداد جلد: ۱ ، ناشر: نشر نی ، مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: ۱۳۶۶ ش ، نوبت چاپ: اول.

۳۰- سبل السلام ، نویسنده : محمد بن اسماعیل الکحلانی ، جلد : ۴ ، تحقیق : مراجعه وتعلیق : الشیخ محمد عبد العزیز الخولی ، چاپ : الرابعه ، سال چاپ : ۱۳۷۹ - ۱۹۶۰ م ، ناشر : شرکه مکتبه ومطبعه مصطفی البابی الحلبی وأولاده بمصر - محمود نصار الحلبی وشرکاه – خلفاء.

۱۸- شجره طوبی ، نویسنده : الشیخ محمد مهدی الحائری ، جلد : ۱ ، چاپ : الخامسه ، سال چاپ : محرم الحرام ۱۳۸۵ ، ناشر : منشورات المکتبه الحیدریه ومطبعتها - النجف الأشرف.

۱۹- شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم ، نویسنده: آقا جمال الدین خوانساری ، تاریخ وفات مؤلف: ۱۱۲۲ ق ، تعداد جلد: ، ۷ناشر: دانشگاه تهران ، مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: ۱۳۶۶ ش ، نوبت چاپ: اول.

۲۰- شرح أصول الکافی ، نویسنده : مولی محمد صالح المازندرانی ، جلد : ۱وفات : ۱۰۸۱ ، تحقیق : مع تعلیقات : المیرزا أبو الحسن الشعرانی / ضبط وتصحیح : السید علی عاشور ، چاپ : الأولی ،سال چاپ : ۱۴۲۱ - ۲۰۰۰ م ،چاپخانه : دار إحیاء التراث العربی للطباعه والنشر والتوزیع ، ناشر : دار إحیاء التراث العربی للطباعه والنشر والتوزیع - بیروت – لبنان.

۲۱- شیعه در اسلام ، علامه سید محمد طباطبائی، قم: دار التبلیغ اسلامی، ۱۳۴۸ ، متن پاورقی.

۲۲- الصحیفه السجادیه ، تعداد جلد: ۱ ، ناشر: الهادی ، مکان چاپ: قم ، سال چاپ: ۱۴۱۸ ق ، نوبت چاپ: اول.

۲۳- العروه الوثقی ، نویسنده : السید الیزدی ، جلد : ۱ ، تحقیق : مؤسسه النشر الإسلامی ، چاپ : الأولی

۲۳-سال چاپ : ۱۴۱۷ ، ناشر : مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه.

۲۴- بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۱۱۰ جلد، مؤسسه الوفاء بیروت ، لبنان، ۱۴۰۴ هجری قمری.

۲۵- علل الشرائع ، نویسنده: شیخ صدوق ، تعداد جلد: ۲ ، ناشر: داوری ، مکان چاپ: قم ، نوبت چاپ: اول.

۲۶- علم اخلاق اسلامی، مجتبوی، سید جلال الدین(مترجم)، انتشارات حکمت، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.

۲۷- اعیان الشیعه ، نویسنده : السید محسن الأمین ، جلد : ۱ ، تحقیق وتخریج : حسن الأمین ، ناشر : دار التعارف للمطبوعات ، بیروت ، لبنان.

۲۸- عیون أخبار الرضا علیه السلام ، نویسنده: شیخ صدوق ، تعداد جلد:۲، ناشر: نشر جهان ، مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: ۱۳۷۸ ق ، نوبت چاپ: اول.

۲۹- غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، یک جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۶۶ هجری شمسی.

۳۰- فرهنگ ابجدی عربی- فارسی ، نویسنده: مهیار رضا ، موضوع: واژه شناسی ، قرن: پانزدهم

۱۸- قاموس قرآن ، نویسنده: قرشی سید علی اکبر، قرن: پانزدهم ، ناشر: دار الکتب الإسلامیه ، مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: ۱۳۷۱ ش ، نوبت چاپ: ششم.

۱۹- قرآن.

۲۰- الکافی نویسنده: شیخ کلینی ، تاریخ وفات مؤلف: ۳۲۹ ق ، تعداد جلد: ۵، ناشر: اسلامی ، مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: ۱۳۶۲ ش ، نوبت چاپ: دوم.

۲۱- کتاب الطهاره ، نویسنده : السید الخوئی ، جلد : ۱ ، چاپ : الثانیه ، چاپخانه : بهرام ، ناشر : مؤسسه آل البیت علیهم السلام للطباعه والنشر: قم.

۲۲- کنز العمال ، نویسنده : المتقی الهندی ، جلد : ۹ ، وفات : ۹۷۵ ، تحقیق : ضبط وتفسیر : الشیخ بکری حیانی / تصحیح وفهرسه : الشیخ صفوه السقا ، سال چاپ : ۱۴۰۹ - ۱۹۸۹ م ، ناشر : مؤسسه الرساله ،بیروت ، لبنان.

۲۳- لثاقب فی المناقب ، نویسنده : ابن حمزه الطوسی ، تحقیق : نبیل رضا علوان ، چاپ : الثانیه ، سال چاپ : ۱۴۱۲ ، چاپخانه : الصدر – قم ، ناشر : مؤسسه أنصاریان للطباعه والنشر:قم المقدسه.

۲۴- مجمع البحرین ، نویسنده: طریحی فخر الدین ، ناشر: کتابفروشی مرتضوی ، مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: ۱۳۷۵ ش ، نوبت چاپ: سوم ، تحقیق: سید احمد حسینی.

۲۵- مجموعه ورام، ورام بن ابی فراس، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات مکتبه الفقیه قم.

۲۶- مستدرک الوسائل ،نویسنده : المیرزا النوری ، جلد : ۸ ، وفات : ۱۳۲۰، تحقیق : مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث ، چاپ : الثانیه ، سال چاپ : ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸ م ،ناشر : مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، بیروت ، لبنان.

۲۷- مستدرک سفینه البحار ، نویسنده : الشیخ علی النمازی الشاهرودی ، جلد : ۷ ، تحقیق : تحقیق وتصحیح : الشیخ حسن بن علی النمازی ، سال چاپ : ۱۴۱۹ ، ناشر : مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه.

۲۸- مشکاه الأنوار، ابوالفضل علی بن حسن طبرسی، یک جلد، کتابخانه حیدریه نجف اشرف، ۱۳۸۵ هجری قمری.

۲۹- المصباح کفعمی ، ابراهیم بن علی عاملی ، یک جلد، انتشارات رضی قم، ۱۴۰۵ هجری قمری.

۱۸- مفاتیح الغیب ، نویسنده: فخرالدین رازی ابوعبدالله محمد بن عمر ، ناشر: دار احیاء التراث العربی ،مکان چاپ: بیروت ، سال چاپ: ۱۴۲۰ ق ، نوبت چاپ: سوم.

۱۹- المفردات فی غریب القرآن ، نویسنده: راغب اصفهانی حسین بن محمد ، ناشر: دارالعلم الدار الشامیه ، مکان چاپ: دمشق بیروت ، سال چاپ: ۱۴۱۲ ق ، نوبت چاپ: اول ، تحقیق: صفوان عدنان داودی.

۲۰- المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج ۱، ص ۹۷، ۹۸، انتشارات دهقانی، چ اول، ۱۳۷۲، قم.

۲۱- من لا یحضره الفقیه ، نویسنده: شیخ صدوق ، تاریخ وفات مؤلف: ۳۸۶ ق ، تعداد جلد: ، ۴ناشر: جامعه مدرسین ، مکان چاپ: قم ، سال چاپ: ۱۴۰۴ ق ، نوبت چاپ: دوم.

۲۲- موسوعه أحادیث أهل البیت (ع) ، نویسنده : الشیخ هادی النجفی ، جلد : ۱۱ ، چاپ : الأولی ، سال چاپ : ۱۴۲۳ — ۲۰۰۲ م ، چاپخانه : دار إحیاء التراث العربی للطباعه والنشر والتوزیع - بیروت — لبنان ، ناشر : دار إحیاء التراث العربی للطباعه والنشر والتوزیع - بیروت — لبنان.

۲۳- موسوعه الإمام علی بن أبی طالب (ع) فی الکتاب والسنه والتاریخ ، نویسنده : محمد الریشهری ، جلد : ۱ ، تحقیق : مرکز بحوث دار الحدیث وبمساعده : السید محمد کاظم الطباطبائی ، السید محمود الطباطبائی نژاد ، چاپ : الثانیه ، سال چاپ : ۱۴۲۵ ، چاپخانه : دار الحدیث ریا، ناشر : دار الحدیث للطباعه والنشر.

۲۴- موسوعه کلمات الإمام الحسین (ع) ، نویسنده : لجنه الحدیث فی معهد باقر العلوم (ع) ، چاپ : الثالثه

۲۴-سال چاپ : ۱۴۱۶ - ۱۹۹۵ م ، ناشر : دار المعروف للطباعه والنشر.

۲۵- میزان الحکمه ، نویسنده : محمد الریشهری ، جلد : ۱ ، تحقیق : دار الحدیث ، چاپ : الأولی ، چاپخانه : دار الحدیث ، ناشر : دار الحدیث.

۲۶- معراج السعاده، نراقی، ملا احمد، انتشارات هجرت، چاپ پنجم، ۱۳۷۷.

۲۷- جامع السعادات، نراقی، ملا مهدی، چاپ مؤسسه الأعلمی للمطبوعات،چاپ چهارم، بیروت.

۲۸- نقطه های آغاز در اخلاق عملی، مهدوی کنی، چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۷۶

نوبت چاپ: اول.

۲۹- نهج البلاغه ، محمد دشتی ، مؤسسه انتشارات مشهورقم ، چاپ بعثت ، چاپ سوم ، سال۱۳۷۹ش.

۳۰- نهج الخطابه- سخنان پیامبر ص و امیرالمؤمنین ع ، نویسنده: علم الهدی خراسانی ، تعداد جلد: ،ناشر: کتابخانه صدر ،

مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: ۱۳۷۴ ش ، نوبت چاپ: دوم.

ص:۱۴۵

۱۸- نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ص ، نویسنده: ابو القاسم پاینده ، تعداد جلد: ۱ ناشر: دنیای دانش ، مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: ۱۳۸۲ ش ، نوبت چاپ: چهارم.

۱۹- عوالی اللئالی ، نویسنده : ابن أبی جمهور الأحسائی ، جلد : ۱ ، تحقیق : تقدیم : السید شهاب الدین النجفی المرعشی / تحقیق : الحاج آقا مجتبی العراقی ، چاپ : الأولی ، سال چاپ : ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م ، چاپخانه : سید الشهداء – قم.

۲۰- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی،۲۹ جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام قم، ۱۴۰۹ هجری قمری.

۲۱- هدایه العباد ، نویسنده : السید الگلپایگانی ، جلد : ۱ ، چاپ : الأولی ، سال چاپ : جمادی الأولی ۱۴۱۳ ، ناشر : دار القرآن الکریم - قم المشرفه – إیران.

۲۲- مستدرک سفینه البحار ، نویسنده : الشیخ علی النمازی الشاهرودی ، جلد : ۷ ، تحقیق : تحقیق وتصحیح : الشیخ حسن بن علی النمازی ، سال چاپ : ۱۴۱۹ ، ناشر : مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه.

۲۳- عیون الحکم والمواعظ ، نویسنده : علی بن محمد اللیثی الواسطی ، تحقیق : الشیخ حسین الحسینی البیرجندی ، چاپ : الأولی ، چاپخانه : دار الحدیث ، ناشر : دار الحدیث.

۲۴- معجم موضوعی نهج البلاغه ، اویس کریم محمد ، چاپ اول ، سال ۱۴۰۸، موسسه آستان قدس رضوی ، مجمع بحوث اسلامیه مشهد.

۲۵- هدایه العباد ، نویسنده : الشیخ لطف الله الصافی ، جلد : ۱ ، چاپ : الأولی ، سال چاپ : ۵ جمادی الأولی ۱۴۱۶ ، چاپخانه : سپهر ، ناشر : دار القرآن الکریم.

۲۶- آداب و معاشرت اسلامی ، محمد حسین الجلالی ، ترجمه :جواد بیات ، محمد آذربایجانی ، ناشر سازمان تبلیغات اسلامی ، چاپ اول ، سا ل ۱۳۷۲.

۲۷- سیری در نهج البلاغه ، مرتضی مطهری ، ناشر: انتشارات صدرا ، مکان : قم ، سال .۱۳۷۹

۲۸- تعلیم و تربیت در اسلام ، مرتضی مطهری ، چاپ بیست و دوم ، ناشر : انتشارات صدرا ، مکان :قم ، سال ۱۳۷۲.

۱۸- نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ص ، نویسنده: ابو القاسم پاینده ، تعداد جلد: ۱ ناشر: دنیای دانش ، مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: ۱۳۸۲ ش ، نوبت چاپ: چهارم.

۱۹- عوالی اللئالی ، نویسنده : ابن أبی جمهور الأحسائی ، جلد : ۱ ، تحقیق : تقدیم : السید شهاب الدین النجفی المرعشی / تحقیق : الحاج آقا مجتبی العراقی ، چاپ : الأولی ، سال چاپ : ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م ، چاپخانه : سید الشهداء – قم.

۲۰- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی،۲۹ جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام قم، ۱۴۰۹ هجری قمری.

۲۱- هدایه العباد ، نویسنده : السید الگلپایگانی ، جلد : ۱ ، چاپ : الأولی ، سال چاپ : جمادی الأولی ۱۴۱۳ ، ناشر : دار القرآن الکریم - قم المشرفه – إیران.

۲۲- مستدرک سفینه البحار ، نویسنده : الشیخ علی النمازی الشاهرودی ، جلد : ۷ ، تحقیق : تحقیق وتصحیح : الشیخ حسن بن علی النمازی ، سال چاپ : ۱۴۱۹ ، ناشر : مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه.

۲۳- عیون الحکم والمواعظ ، نویسنده : علی بن محمد اللیثی الواسطی ، تحقیق : الشیخ حسین الحسینی البیرجندی ، چاپ : الأولی ، چاپخانه : دار الحدیث ، ناشر : دار الحدیث.

۲۴- معجم موضوعی نهج البلاغه ، اویس کریم محمد ، چاپ اول ، سال ۱۴۰۸، موسسه آستان قدس رضوی ، مجمع بحوث اسلامیه مشهد.

۲۵- هدایه العباد ، نویسنده : الشیخ لطف الله الصافی ، جلد : ۱ ، چاپ : الأولی ، سال چاپ : ۵ جمادی الأولی ۱۴۱۶ ، چاپخانه : سپهر ، ناشر : دار القرآن الکریم.

۲۶- آداب و معاشرت اسلامی ، محمد حسین الجلالی ، ترجمه :جواد بیات ، محمد آذربایجانی ، ناشر سازمان تبلیغات اسلامی ، چاپ اول ، سا ل ۱۳۷۲.

۲۷- سیری در نهج البلاغه ، مرتضی مطهری ، ناشر: انتشارات صدرا ، مکان : قم ، سال .۱۳۷۹

۲۸- تعلیم و تربیت در اسلام ، مرتضی مطهری ، چاپ بیست و دوم ، ناشر : انتشارات صدرا ، مکان :قم ، سال ۱۳۷۲.

۱۸- نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ص ، نویسنده: ابو القاسم پاینده ، تعداد جلد: ۱ ناشر: دنیای دانش ، مکان چاپ: تهران ، سال چاپ: ۱۳۸۲ ش ، نوبت چاپ: چهارم.

۱۹- عوالی اللئالی ، نویسنده : ابن أبی جمهور الأحسائی ، جلد : ۱ ، تحقیق : تقدیم : السید شهاب الدین النجفی المرعشی / تحقیق : الحاج آقا مجتبی العراقی ، چاپ : الأولی ، سال چاپ : ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م ، چاپخانه : سید الشهداء – قم.

۲۰- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی،۲۹ جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام قم، ۱۴۰۹ هجری قمری.

۲۱- هدایه العباد ، نویسنده : السید الگلپایگانی ، جلد : ۱ ، چاپ : الأولی ، سال چاپ : جمادی الأولی ۱۴۱۳ ، ناشر : دار القرآن الکریم - قم المشرفه – إیران.

۲۲- مستدرك سفینه البحار ، نویسنده : الشیخ علی النمازی الشاهرودی ، جلد : ۷ ، تحقیق : تحقیق وتصحیح : الشیخ حسن بن علی النمازی ، سال چاپ : ۱۴۱۹ ، ناشر : مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه.

۲۳- عیون الحکم والمواعظ ، نویسنده : علی بن محمد اللیثی الواسطی ، تحقیق : الشیخ حسین الحسینی البیرجندی ، چاپ : الأولی ، چاپخانه : دار الحدیث ، ناشر : دار الحدیث.

۲۴- معجم موضوعی نهج البلاغه ، اویس کریم محمد ، چاپ اول ، سال ۱۴۰۸، موسسه آستان قدس رضوی ، مجمع بحوث اسلامیه مشهد.

۲۵- هدایه العباد ، نویسنده : الشیخ لطف الله الصافی ، جلد : ۱ ، چاپ : الأولی ، سال چاپ : ۵ جمادی الأولی ۱۴۱۶ ، چاپخانه : سپهر ، ناشر : دار القرآن الکریم.

۲۶- آداب و معاشرت اسلامی ، محمد حسین الجلالی ، ترجمه :جواد بیات ، محمد آذربایجانی ، ناشر سازمان تبلیغات اسلامی ، چاپ اول ، سا ل ۱۳۷۲.

۲۷- سیری در نهج البلاغه ، مرتضی مطهری ، ناشر: انتشارات صدرا ، مکان : قم ، سال .۱۳۷۹

۲۸- تعلیم و تربیت در اسلام ، مرتضی مطهری ، چاپ بیست و دوم ، ناشر : انتشارات صدرا ، مکان :قم ، سال ۱۳۷۲.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹